

اعراب قرآن و حدیث

استاد سید محمد حسینی نیا





اعراب قرآن و حدیث

مقطع: کارشناسی

رشته: علوم حدیث

مدرس: سید محمد حسینی نیا

ارزیاب: غلام عباس رضایی

آموزشیار تدوین: محمد مجید شیخ بهایی

ناظر علمی تدوین: رضا میر ابوالحسنی

ویراستار زبانی: نوروز امینی

ویراستار فنی: محمد جواد جهانی

حروف چین: مرضیه داوودی

صفحه‌آرا: نرجس حسنی

تاریخ تولید: پاییز و زمستان ۸۷

فهرست صفحه

جلسه اول

اهداف درس	۲
درآمد	۲
بنیان‌گذار علم نحو	۲
اعراب	۴
انواع اعراب	۵
پایه‌های قواعد نحو	۶
کلیات علوم بلاغی	۷
نقش علوم ادبی در فهم دقیق قرآن	۷
چکیده	۹

جلسه دوم

اهداف درس	۱۲
درآمد	۱۲
حالت‌های گوناگون کلمه	۱۲
تطبیق بر آیات	۱۷
انواع جمله	۲۰
جمله‌های داری محل اعرابی	۲۲
جمله‌های فاقد محل اعرابی	۲۵
چکیده	۲۷

جلسه سوم

اهداف درس	۳۰
درآمد	۳۰
مباحث نحوی	۳۰
کلام و انواع آن	۳۲
ترکیب سوره مبارک حمد	۳۲
جمله اسمیه	۳۴
جمله‌های فعلیه	۳۴
چکیده	۳۵

جلسه چهارم

اهداف درس	۳۸
-----------	----

۳۸	درآمد
۳۸	حالت‌ها و انواع مبتدا
۳۹	حالت‌ها و انواع خبر
۴۰	ترکیب آیات
۵۱	مرور آیات
۵۶	حسن ختام
۵۸	چکیده
	جلسه پنجم
۶۰	اهداف درس
۶۰	درآمد
۶۰	الف) نواسخ فعلی
۶۰	۱. افعال ناقصه
۶۴	۲. افعال مقاربه
۶۶	۳. حروف شبیه به «لَیسَ»
۶۷	الف) افعال ناقصه
۷۴	نکته‌های بلاغی
۷۴	ب) نواسخ حرفی
۷۴	۱. حروف مشبّهةٌ بالفعل
۷۵	۲. «لا»ی نفی جنس
۷۷	حروف مشبّهةٌ بالفعل
۹۳	بازبینی
۹۴	نکته‌های بلاغی
۹۶	چکیده
	جلسه ششم
۹۸	اهداف درس
۹۸	درآمد
۹۹	حالت‌های گوناگون فاعل
۹۹	حالت‌های گوناگون نایب فاعل
۱۰۰	تطبیق
۱۰۴	بازبینی
۱۰۵	حسن ختام
۱۰۷	چکیده
	جلسه هفتم
۱۱۰	اهداف درس
۱۱۰	درآمد
۱۱۰	مفعول به

۱۱۰	حالت‌های مفعولُ به.....
۱۱۱	حالت‌های عامل مفعولُ به.....
۱۱۱	آیات منتخب.....
۱۱۴	بازبینی آیات منتخب.....
۱۱۵	نکته‌های بلاغی.....
۱۱۶	تطبیق نکته‌های بلاغی بر یکی از آیات منتخب.....
۱۱۷	چکیده.....
	جلسه هشتم
۱۲۰	اهداف درس.....
۱۲۰	درآمد.....
۱۲۰	مفعول مطلق.....
۱۲۰	الفاظ نیابی.....
۱۲۱	عامل مفعول مطلق.....
۱۲۱	حالت‌های نصب مفعول مطلق.....
۱۲۲	آیات و روایات منتخب.....
۱۲۶	جمع‌بندی آیات منتخب.....
۱۲۷	نکته بلاغی.....
۱۲۸	چکیده.....
	جلسه نهم
۱۳۰	اهداف درس.....
۱۳۰	درآمد.....
۱۳۰	مفعولُ فیهِ.....
۱۳۰	کاربرد مفعولُ فیهِ.....
۱۳۱	احادیث منتخب.....
۱۳۳	نکته‌های بلاغی.....
۱۳۳	چکیده.....
	جلسه دهم
۱۳۶	اهداف درس.....
۱۳۶	درآمد.....
۱۳۶	مفعولُ له.....
۱۳۶	کاربرد مفعولُ له.....
۱۳۷	مفعولُ معه.....
۱۳۸	آیات و احادیث منتخب.....
۱۴۰	نکته بلاغی.....
۱۴۰	چکیده.....

جلسه یازدهم

اهداف درس ۱۴۲

درآمد ۱۴۲

حال ۱۴۲

حالت‌های اعرابی حال ۱۴۲

انواع حال ۱۴۲

آیات و روایات منتخب ۱۴۴

نکته‌های بلاغی ۱۴۵

چکیده ۱۴۵

جلسه دوازدهم

اهداف درس ۱۴۸

درآمد ۱۴۸

تمییز ۱۴۸

انواع مبهم (مُمیِّز) ۱۴۹

عامل تمییز مفرد و اسناد ۱۴۹

روایات و آیات منتخب ۱۵۰

نکته‌های بلاغی ۱۵۱

چکیده ۱۵۱

جلسه سیزدهم

اهداف درس ۱۵۴

درآمد ۱۵۴

حصر و استثناء ۱۵۴

اجزای استثناء ۱۵۴

الفاظ استثناء ۱۵۴

کاربرد استثناء ۱۵۵

انواع استثناء ۱۵۵

آیات و روایات منتخب ۱۵۶

نکته‌های بلاغی ۱۵۸

نکته ۱۵۹

چکیده ۱۵۹

جلسه چهاردهم

اهداف درس ۱۶۲

درآمد ۱۶۲

منادا ۱۶۲

حکم منادا ۱۶۲

حالت‌های منادا ۱۶۲

۱۶۳.....	انواع منادا.....
۱۶۴.....	نکته‌ها.....
۱۶۴.....	آیه و روایات منتخب.....
۱۶۶.....	نکتهٔ بلاغی.....
۱۶۶.....	کاربرد ندا.....
۱۶۶.....	نکتهٔ تبعی.....
۱۶۷.....	چکیده.....
	جلسهٔ پانزدهم
۱۷۰.....	اهداف درس.....
۱۷۰.....	درآمد.....
۱۷۰.....	اضافه.....
۱۷۰.....	حالت‌های اعرابی اضافه.....
۱۷۱.....	انواع اضافه.....
۱۷۱.....	نکته‌ها.....
۱۷۲.....	تطبیق.....
۱۷۴.....	نکتهٔ بلاغی.....
۱۷۶.....	چکیده.....
	جلسهٔ شانزدهم
۱۷۸.....	اهداف درس.....
۱۷۸.....	درآمد.....
۱۷۸.....	مجرور به حرف جرّ.....
۱۷۸.....	انواع حروف جرّ.....
۱۷۹.....	حالت‌های مجرور به حرف جرّ.....
۱۸۰.....	روایات منتخب.....
۱۸۳.....	بازبینی.....
۱۸۳.....	نکته‌های بلاغی.....
۱۸۴.....	چکیده.....
	جلسهٔ هفدهم
۱۸۸.....	اهداف درس.....
۱۸۸.....	درآمد.....
۱۸۸.....	صفت.....
۱۸۸.....	انواع صفت.....
۱۸۹.....	عطف بیان.....
۱۹۰.....	تطبیق بر آیات و روایات.....
۱۹۲.....	نکته‌های بلاغی.....
۱۹۳.....	چکیده.....

جلسه هجدهم

اهداف درس ۱۹۶

درآمد ۱۹۶

بدل ۱۹۶

انواع بدل ۱۹۶

تطبیق بر آیات و روایات ۱۹۷

نکته‌های بلاغی ۱۹۹

چکیده ۲۰۰

جلسه نوزدهم

اهداف درس ۲۰۲

درآمد ۲۰۲

تأکید ۲۰۲

تطبیق ۲۰۳

نکته‌های بلاغی ۲۰۵

چکیده ۲۰۷

جلسه بیستم

اهداف درس ۲۱۰

درآمد ۲۱۰

عطف به حروف ۲۱۰

توضیح معانی و برخی از کاربردهای حروف عطف ۲۱۱

تطبیق ۲۱۳

نکته‌های بلاغی ۲۱۶

چکیده ۲۱۸

جلسه اول

اعراب و نقش آن در فهم قرآن کریم

- ۲.....اهداف درس
- ۲.....درآمد
- ۲.....بنیان‌گذار علم نحو
- ۴.....اعراب
- ۵.....انواع اعراب
- ۵.....الف) اعراب به لفظ
- ۵.....ب) اعراب به معنا
- ۶.....پایه‌های قواعد نحو
- ۷.....کلیات علوم بلاغی
- ۷.....نقش علوم ادبی در فهم دقیق قرآن
- ۹.....چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ سیر تاریخی پیدایش علم نحو؛
- ✓ معنای لغوی و اصطلاحی «اعراب» و انواع آن؛
- ✓ گونه‌های مختلف کلام عرب؛
- ✓ کلیات علم نحو و علوم بلاغی؛
- ✓ نقش علوم ادبی در فهم قرآن کریم.

درآمد

دانشجویان عزیز، در این مقام به سیر تاریخی پیدایش علم نحو، معنی اعراب و بررسی گونه‌های مختلف کلام عرب پرداخته و سپس مروری بر کلیات علم نحو و علوم بلاغی خواهیم داشت تا بتوانیم از این منظر به نتیجه مطلوب دست یابیم.

با نزول قرآن و گسترش آن در زمینه‌های گوناگون، علوم متعددی پدید آمدند؛ از جمله علمی که قرآن در پیدایش، رشد و شکوفایی آن تأثیر ویژه‌ای داشته، علم اعراب است. اعراب مهم‌ترین موضوع در نحو زبان عربی است تا آنجایی که برخی آن را نحو و نحو را اعراب خوانده‌اند.^۱

از سوی دیگر بررسی ساختارهای گوناگون قرآن و ارزیابی سبک‌های کلامی آن در گرو دانستن و به کارگیری روش‌های علمی است. در میان علوم متعدد مؤثر در فهم قرآن،^۲ علم اعراب و وجوه بلاغی برای بررسی اجزاء سخن (نقش کلمات) و مفاهیم اصلی و تبعی نقش عمده و بسزایی دارد.

بنیان‌گذار علم نحو

آیا این علم توسط فرد معین و مشخصی به وجود آمده یا گذر زمان باعث پیدایش قواعد علم اعراب (نحو) شده است؟^۳

در پاسخ به این سؤال نظرات گوناگونی ارائه شده است، اما از آنجا که در این درس، در صدد پاسخ‌گویی به تمامی احتمالات موجود نیستیم؛ به ذکر نظرات اساسی بسنده می‌کنیم.

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، رضا شکرانی، جلد ۹، ص ۳۷۰.

۲. از آن علوم متعدد می‌توان به علم تفسیر، علم ناسخ و منسوخ، علم اسباب نزول، علم محکم و متشابه، علم قرائات، علم رسم، علم اعراب القرآن و ... اشاره کرد.

۳. باید دانست در به وجود آمدن علوم ادبی، به ویژه صرف و نحو، دو نظر عمده وجود دارد:

الف) پیدایش این علوم، واضح معین و مشخصی داشته است که اصطلاحاً آن را وضع تعینی گویند.

ب) قواعد صرفی و نحوی، به مرور زمان و به خودی خود شکل گرفته و واضح مشخصی ندارد که در اصطلاح آن را وضع تعینی نامند. در توضیح باید گفت: اختصاص و انحصار لفظ به معنا را وضع گویند، هر گاه شخص یا گروه معینی لفظی را برای مفهوم خاص به کار برند، این عمل را وضع تعینی نامند. و هرگاه اختصاص لفظ به معنا توسط شخص یا گروه معینی انجام نشده باشد، بلکه گذر زمان این ارتباط را رسانده و کثرت استعمال موجب اختصاص لفظ به معنا گردد، وضع را تعینی گویند. (مؤلف)

الف) شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که برخی عربها در قرائت بخش‌هایی از قرآن دچار اشتباه می‌شدند. به عنوان نمونه، به دو مثال زیر توجه نمایید:

۱. ... رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) سَمِعَ أَعْرَابِيًّا يَقْرَأُ قَوْلَ اللَّهِ بِهَذِهِ الْكَيْفِيَّةِ «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئِينَ»^۴ وَالصَّوَابُ الْخَاطِئُونَ...^۵

جمع مذکر در حالت رفعی باید با «واو و نون» تلفظ شود.

از آن جمله می‌توان به قرائت آیه سوم از سوره توبه استشهاد نمود:

۲. ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾^۶

کلمه «رسوله» به کسر لام قرائت شده است، در صورتی که خواندن کلمه «رسوله» در حالت رفعی و نصبی صحیح است.^۷

ب) حضرت علی (علیه السلام) بنیان‌گذار و واضع علم اعراب است. تصریح به این معنا را می‌توان در گفته‌های علمای پیشین همچون جلال الدین سیوطی در کتاب *الْبَهْجَةُ الْمَرْضِيَّة* مشاهده کرد:

... وَاسْمٌ وَفِعْلٌ ثُمَّ حَرْفٌ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي يَتَأَلَّفُ مِنْهَا الْكَلَامُ لَا غَيْرَهَا كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ الْاِسْتِقْرَاءُ وَذَكَرَهُ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْمُبْتَكِرُ لِهَذَا الْفَنِّ ...^۸

و نیز می‌توان به قول امین عبدالغنی از علمای متأخر استشهاد نمود:

وَالْحَقِيقَةُ أَنَّ هُنَاكَ أَمْثَلَةً كَثِيرَةً وَنَمَازِجَ عَدِيدَةً تُؤَكِّدُ اِنْتِشَارَ جُرْثُومَةِ اللَّحْنِ ... فَكَلَّفَ عَلِيٌّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) أَبَا الْأَسْوَدَ الدَّوْلِيَّ بَوْضْعَ قَوَاعِدَ لِهَذَا الْعِلْمِ ...^۹

پس از این مقدمات به روشنی می‌توان دریافت که قرآن در پیدایش علم اعراب یا همان نحو نقش اساسی داشته است. زیرا علاوه بر وجود قرائت‌های غلط توسط اعراب ناآشنا با زبان عربی، گزارش‌هایی از غرض‌ورزی‌های پنهان یا بی‌مبالاتی‌ها نیز وجود داشته است.^{۱۰} از این رو، می‌توان گفت، وضع قواعد این علم تعیینی و واضع قواعد این علم نیز حضرت علی (علیه السلام) است.^{۱۱} وجود احادیث شریفه و سخنان مشهور نیز این حقیقت را بیش از پیش قوت می‌بخشد. از میان احادیث و اقوال مشهور می‌توان به دو مورد زیر اشاره کرد:

۴. حاقه/ ۳۷.

۵. *النحو الکافی*، امین عبدالغنی، ص ۲۱.

۶. توبه/ ۳.

۷. *النحو الکافی*، امین عبدالغنی، ص ۲۱.

۸. کلام از اسم، فعل و حرف شکل می‌گیرد. دلیل عقلی این امر، استقراء است. دلیل نقلی آن نیز، کلام بنیان‌گذار علم اعراب، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. ر.ک: *الْبَهْجَةُ الْمَرْضِيَّة*، ص ۹.

۹. گزارش‌های تاریخی فراوانی، بر انتشار و قرائت غلط قرآن تاکید می‌کند. در پی آن حضرت علی (علیه السلام)، أبو الأسود دوئلی را به وضع قواعد این علم تکلیف نمود. *النحو الکافی*، امین عبدالغنی، ص ۲۱.

۱۰. برای تفصیل بیشتر به کتبی همچون *أخبار المصحفين*، *تصحيفات المحدثين* و ... مراجعه کنید.

۱۱. قال أبو الأسود الدؤلي: «دخلت علي بن أبي طالب (عليه السلام) فرأيتَه مطرقاً متفكراً فقلت: فيم تفكر يا أمير المؤمنين؟ قال (عليه السلام): إنني سمعت ببلدكم هذا لحناً فأردت أن أضع كتاباً في أصول العربية فقلت: إن فعلت هذا أحببتنا وبقيت فينا هذه اللغة. ثم أتيت إليه بعد ثلاث فألقى إليّ الصحيفة فيها...» *الأشباه والنظائر*، سيوطی، ص ۷: *المعجب في علم النحو*، رؤوف جمال الدين، مدخل کتاب.

۱. فالِاسْمُ مَا اُنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى.^{۱۲}

۲. كُلُّ فاعِلٍ مَرْفُوعٌ.

روایات پیشین و سخن مشهور، بر موضوع علم صرف و نحو (اسم، فعل و حرف)، اشاره می‌کند.^{۱۳}

اعراب

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اعراب چیست؟

باید دانست که این واژه دارای معانی فراوانی است که قدر جامع (معنای مشترک) آن معانی، واضح ساختن و آشکار نمودن است،^{۱۴} اما در اصطلاح نحویان، اعراب اثری است که عامل آن را به وجود می‌آورد و این اثر را می‌توان در چهار امر خلاصه نمود: رفع، نصب، جر و جزم.^{۱۵} پرسش دیگر آن که آیا علم اعراب از آغاز، در زبان عربی وجود داشته است، یا ساخته و پرداخته نحویان نخستین عرب بوده است؟^{۱۶}

باید دانست از آن‌جا که در این جایگاه نمی‌توان به تمامی احتمالات پاسخ گفت، به ذکر عباراتی چند از *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، در این باره، بسنده می‌کنیم:

تحقیقاتی که نحویان متقدم در باره لهجه‌های قدیم عربی انجام داده‌اند، پرده از اختلاف لهجه‌ها و چگونگی حرکت اواخر کلمات بر می‌دارد که غالباً همان اعراب است ... و حتی امروزه در بقایای دست‌نخورده از لهجه‌های بدویان پدیده اعراب را می‌یابیم ... از سوی دیگر چنانچه این پدیده ساختگی باشد، به یقین باید معارضاتی نیز داشته باشد، اما تاریخ عرب نه تنها اشاره به چنین معارضاتی ندارد، بلکه شواهد و وقایع همگی دلالت بر وجود این پدیده در زبان عربی فصیح می‌کند ... به گفته نولدکه: «اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از مسلمانان معاصر ایشان قرآن را بدون اعراب می‌خواندند، مسلماً روایاتی در این مورد به دست ما می‌رسید».^{۱۷}

از آنچه گذشت به گونه‌ای روشن می‌توان دریافت که پدیده اعراب (خواه اثر عامل در معمول باشد، تا مفهومی از مفاهیم به وجود آید، یا زیبا و آهنگین نمودن سخن) در زبان عرب وجود داشته است. قرآن کریم به لحاظ ساختار، این دو نکته (اعراب به معنای شکوفایی معنا و زیبایی کلام) را کامل و بی‌نظیر ترسیم نموده

۱۲. برای دیدن متن کامل این روایت ر.ک: *الفصول المختارة*، شیخ مفید، ص ۹۱؛ *الفصول المهمة فی اصول الأئمة (علیهم السلام)*، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۶۸۴؛ *بحار الأنوار*، علامه مجلسی، ج ۴۰، ص ۱۶۲؛ *کنز العمال*، متقی هندی، ج ۱۰، ص ۲۸۳.

۱۳. در کتاب‌های نحو، موضوع این علم، کلمه و کلام معرفی شده است. به نظر می‌رسد این بیان، مجاز است و علاقه مجاز، محلّیت می‌باشد؛ زیرا کلمه و کلام، محل بروز و ظهور اعراب است.

۱۴. الإعراب: البیان، يقال: أَعْرَبَ عَنْ نَفْسِهِ؛ وفي الحديث: «الَّتَيْبُ تُعْرَبُ عَنْ نَفْسِهَا» أي تُبَيَّنُّ. وإعرابُ الكلامِ إيضاحُ فصاحتهِ. وخصَّ الإعرابُ في تعاريفِ النحويينَ بالحركاتِ والسَّكَناتِ المُتَعاقِبَةِ عَلَى أواخرِ الكلامِ.

۱۵. عَلِمَ أَنَّ الإعرابَ ما جِيءَ بِهِ لِبيانِ مُقتَضَى العَاملِ مِنْ حَرَكةٍ أو سَكونٍ أو حَرفٍ. وَأَنواعُهُ أربَعَةٌ: رَفعٌ وجرٌّ ونَصبٌ. البهجة المرضية، ص ۲۵، تعليق: سيد مصطفی حسینی دشتی.

۱۶. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۹، ص ۳۷۱، نوشته رضا شکرانی.

۱۷. همان؛ منابع ذیل این مدخل نیز مورد توجه قرار گیرد.

است. اسلوب قرآن که جامع نثر و نظم عرب است، به لحاظ تناسب دل‌ربا و آواهای دلنشین، عقل‌های بی‌شماری را به خود معطوف نموده و تا به امروز این کتاب عظیم مایهٔ تألیفات بسیار در علوم ادبی گشته است. سیر این پیشرفت و تألیفات گوناگون را می‌توان در دو بخش عمده خلاصه نمود: اعراب به ظاهر و لفظ، و اعراب به معنی.

انواع اعراب

الف) اعراب به لفظ

برای آشنایی مختصر با این دو مورد باید گفت تألیفاتی که توجه به ظاهر کلام عربی را مد نظر داشته و بر پایهٔ اجزای کامل جملهٔ اسمیه و فعلیه، نگاشته شده، از نوع اول (اعراب به لفظ) به شمار می‌روند.

ب) اعراب به معنا

در زمان سیبویه تدوین قواعدی از این دست کامل شد و از آن پس بود که بررسی کلام به صورت جدی و عمیق‌تری مورد توجه قرار گرفت. این عده تنها به ظاهر سخن توجه نداشتند، بلکه مقصود دلالت‌های باطنی کلام را نیز مورد تأمل قرار می‌دادند. این گروه در پی آن بودند که چگونه می‌توانند به معنای مورد نظر متکلم دست یابند؛ از این رو برای انتقال مقصود متکلم، واژه‌ها یا جملاتی را نیز در کلام لحاظ می‌کردند. این نوع از ترکیب را اعراب به معنا گویند. به عنوان نمونه می‌توان به سخن ابو علی فارسی اشاره کرد. او در ذیل آیه **﴿يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾**^{۱۸} می‌گوید: «وَالْمَعْنَى: فَكَمَا كَرِهْتُمُوهُ فَأَكْرَهُوا الْعَيْبَةَ...»^{۱۹}

۱. برای دریافت بهتر، به ترجمهٔ اصلی آیه و شرح ابو علی فارسی در آیهٔ شریفه توجه فرمایید:

ترجمهٔ آیه: آیا کسی از شما خوردن گوشت برادر مرده‌اش را دوست می‌دارد؟ پس از آن کراهت دارید.

بیان ابو علی فارسی: آیا کسی از شما خوردن گوشت برادر مرده‌اش را دوست می‌دارد؟ پس همان‌گونه که خوردن گوشت برادر را کراهت دارید، غیبت نکنید.

۲. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید، ابو علی فارسی بین «فاء» و فعل «كَرِهْتُمُوهُ» لفظ «كَمَا» را در نظر گرفته است تا معنا را کامل نماید.

۳. ابن هشام در کتاب *مُعْنَى اللَّيْبِ* در توضیح سخن ابو علی فارسی می‌گوید:

این توضیح و تفسیر ابو علی فارسی از آیهٔ شریفه تفسیر به اعراب نیست، بلکه این‌گونه ترکیب تفسیر به معنا و مفهوم کلام است؛ یعنی لفظ «كَمَا» را ابو علی فارسی در آیهٔ شریفه محذوف و مقدر نمی‌داند، بلکه لفظ «كَمَا» از مضمون و محتوای سخن فهمیده می‌شود.

ابن هشام این معنا را به خوبی دریافته و در موارد بی‌شماری از آن بهره جسته است و در نهایت برای این شیوه و سبک نام علمی را برمی‌گزیند. وی در ادامه می‌افزاید:

۱۸. حجات/ ۱۲.

۱۹. *مُعْنَى اللَّيْبِ*، بحث فاء؛ *مُعْنَى الْأَدِيبِ*، بحث فاء، ص ۱۴۱.

«وهذا يقتضي أن "كما" ليست محذوفة بل أن المعنى يعطيها، فهو تفسير معني لا تفسير إعراب»^{۲۰} و در این سبک در پاره‌ای از موارد اجزای سخن را نادیده می‌انگاشتند تا بار مفهومی سخن دو چندان گردد.^{۲۱}

پایه‌های قواعد نحو

به طور کلی قواعد علم نحو بر دو پایه استوار است:

۱. قواعدی که ساختار اصلی کلام را به طالبان آن می‌آموزد.

ساختار اصلی جمله اسمیه را مبتدا و خبر تشکیل می‌دهند؛ مانند: ﴿لَمَغْفِرَةً مِنْ اللَّهِ وَ رَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^{۲۲} ساختار اصلی جمله فعلیه عبارت است از فعل، فاعل، قیده‌ها و متمم‌هایی که معنای سخن را واضح می‌سازند؛ مانند:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^{۲۳}

۲. قواعدی که بر اساس ساختار فرعی و خلاف اصل، جاری می‌شود.

ساختار فرعی یا خلاف اصل در جمله اسمیه، با تقدیم خبر بر مبتدا شکل می‌گیرد؛ و یا این که معمول خبر بر مبتدا یا اسم پیشی می‌گیرد؛ مانند:

۱. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً﴾^{۲۴}

۲. ﴿لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾^{۲۵}

ساختارهای فرعی در جمله فعلیه به «جا به جایی رتبه و جایگاه اجزاء سخن» بستگی دارد. برای نمونه جایگاه مفعول به در ساختار اصلی، پس از فعل و فاعل است، ولی در ساختارهای فرعی مفعول به بر فعل و

۲۰. همان.

۲۱. المحذوف على قسمين: قسم يُظْهَرُ فِيهِ المحذوف عند الإعراب كَقَوْلِهِمْ «أَهْلًا وَسَهْلًا» فَإِنَّ نَصْبَهُمَا يَدُلُّ عَلَى نَاصِبٍ محذوفٍ يَقْدَرُ بِنَحْوِ «جِئْتَ أَهْلًا وَنَزَلْتَ مَكَانًا سَهْلًا». وليس هذا القِسْمُ مِنَ البَلَاغَةِ فِي شَيْءٍ؛ وَقِسْمٌ لَا يَظْهَرُ فِيهِ المحذوفُ عند الإعراب وإنما تَعَلَّمَ مَكَانَهُ إِذَا أَنْتَ تَصَفَّحْتَ المعنى وَجَدْتَهُ لَا يَتِمُّ إِلَّا بِمُرَاعَاتِهِ نَحْو: يُعْطِي وَيَمْنَعُ، أَي: يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ وَيَمْنَعُ مَنْ يَشَاءُ، وَلَكِنْ لَا سَبِيلَ إِلَى إِظْهَارِ ذَلِكَ المحذوفِ وَلَوْ أَنْتَ أَظْهَرْتَهُ زَالَتْ البَهْجَةُ وَضَاعَ ذَلِكَ الرَّوْنَقُ.

ترجمه: محذوف بر دو گونه است: نوعی که در آن، محذوف، هنگام ترکیب آشکار می‌شود. مانند: «أَهْلًا وَ سَهْلًا» نصب این دو کلمه بر وجود عامل ناصب محذوف دلالت می‌کند. به همین لحاظ تقدیر سخن چنین می‌شود: «جِئْتَ أَهْلًا وَ نَزَلْتَ مَكَانًا سَهْلًا». این نوع از حذف در بلاغت مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. نوع دیگر از محذوف آن است که [کلمه] محذوف، به هنگام ترکیب، معلوم نمی‌شود و تنها با بررسی معنا می‌توان آن را به دست آورد و [در این موارد] معنای سخن تنها با رعایت محذوف کامل می‌گردد مانند: «يُعْطِي وَيَمْنَعُ أَي يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ وَيَمْنَعُ مَنْ يَشَاءُ». در حالی که راهی برای آشکار کردن محذوف [در دیدگاه نحو] وجود ندارد. و در صورت آشکار کردن آن زیبایی سخن از بین می‌رود؛ جواهر البلاغه، باب حذف مسندالیه، ص ۹۹، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

۲۲. قطعاً آموزش خدا و رحمت او از [همه] آنچه [آنان] جمع می‌کنند، بهتر است ؛ آل عمران / ۱۵۷.

۲۳. بگو به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است؛ و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم ؛ انعام / ۵۰.

۲۴. نازعات / ۲۶.

۲۵. انعام / ۶۶.

فاعل مقدم می‌شود؛ مانند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^{۲۶}.

حال باید پرسید آیا یادگیری علم نحو (اعراب) برای فهم قرآن کافی است یا خیر؟ باید دانست یادگیری علم اعراب ما را با اجزاء سخن و نقش آن‌ها و انواع جمله آشنا می‌سازد. اکنون باید دید که آیا علوم بلاغی ما را به فهم قرآن نزدیک‌تر می‌سازد یا خیر؟ برای رسیدن به این هدف، به صورت خلاصه، با کلیات علوم بلاغی آشنا می‌شویم.

کلیات علوم بلاغی

در علم معانی آموختیم که باید مفاهیم اصلی و تبعی، در مفردات و کلام، منطبق با مقام و جایگاه سخن به کار رود؛ مانند: ﴿لَمَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾^{۲۷} توضیح آن که در علم معانی گفته شد: نکره آمدن مسندالیه بیانگر نکته‌های بلاغی بی‌شماری است. مسندالیه «مَغْفِرَةٌ» در این آیه شریفه، نکره آمده است تا بیانگر مفهوم عظمت باشد.

در علم بیان آموختیم که چگونه می‌توان مفهومی را در قالب‌های بی‌شمار بیان کرد. برای نمونه، رساندن ولایت الهی که همان پادشاهی معنوی است در قرآن کریم در قالب الفاظ «بِيَدِهِ الْمُلْكُ»، «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، «ذَلِكَ الْكِتَابُ»، «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» و «النَّبَأُ الْعَظِيمَ» بیان شده است.^{۲۸} آشنایی با علم بدیع، آرایه‌های لفظی و معنوی را نیز به ما می‌آموزد تا با به کارگیری آن‌ها، زیبایی سخن را دو چندان سازیم؛ مانند:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^{۲۹}

آوردن لفظ «لَطِيف» در آخر آیه، با ابتدای آیه شریفه یعنی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» تناسبی تام دارد و لفظ «خَبِير» با «يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» هم‌خوانی کامل دارد.^{۳۰}

نقش علوم ادبی در فهم دقیق قرآن

در یافتن این نکته که ظاهر الفاظ قرآن دلنشین و زیبا و باطن آن ژرف و ناپیدا است، از طریق یادگیری و به کارگیری علوم ادبی امکان‌پذیر است و با معیارهای علمی، به خوبی می‌توان شگفتی‌های قرآن را دریافت. به عبارت بهتر، علوم ادبی جایگاه سخن وحی را در مقایسه با سایر سخن‌ها به خوبی متمایز می‌سازد؛ زیرا

۲۶. نکته بلاغی در این آیه، حصر است، «تنها تو را می‌پرستیم».

۲۷. آل عمران / ۱۵۷.

۲۸. اخبار بی‌شماری در این زمینه وجود دارد؛ از آن نمونه به حدیث شریف زیر توجه کنید:

«مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (علیه السلام) در باره صراط پرسیدم، ایشان در پاسخ فرمودند: راهی است به طرف شناخت خدای بزرگ؛ و بر دو گونه است: ۱. صراط در دنیا ۲. صراط در آخرت. اما منظور از صراط دنیوی همان امام است که اطاعت از وی واجب است، پس هر که در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را به کار بست، در آخرت از صراط، که پلی است بر روی جهنم، خواهد گذشت؛ و هر که در دنیا امام خود را شناخت، هنگام گذشتن از صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد»؛ معانی الاخبار، ج ۱، ص ۶۹.

۲۹. چشم‌ها او را در نمی‌یابند و او است که دیدگان را در می‌یابد، و او لطیف آگاه است؛ انعام / ۱۰۳.

۳۰. جواهر البلاغه، ص ۳۱۵، بحث مراعات النظیر، تناسب.

علوم ادبی به ما می‌آموزد که گزینش صحیح کلمات در جایگاه مناسب آن و پردازش سخن به نحو مطلوب تا چه اندازه در فهم معنا اثرگذار است.^{۳۱}

حال باید پرسید آیا یادگیری علوم ادبی ما را به فهم دقیق قرآن رهنمون می‌سازد یا خیر؟ و آیا فهم قرآن به یادگیری علوم ادبی خلاصه می‌شود یا آن که این کتاب آسمانی دارای مراتب و مقامات نامحدود و بی‌شماری است؟ برای درک بهتر این مطلب، به نمونه‌ای از احادیث شریفه توجه فرمایید:

کتابُ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: الْعِبَارَةُ وَالْإِشَارَةُ وَاللِّطَائِفُ وَالْحَقَائِقُ؛ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.^{۳۲}

قرآن شریف بر چهار گونه است: ۱. عبارات و ظواهر، ۲. اشارات، ۳. لطائف، ۴. حقایق؛ ظاهر عبارات قرآن از آن عموم مردم است؛ اشارات و شگفتی‌های قرآن از آن دانشمندان و خواص است؛ لطایف و زیبایی‌های معنوی آن از برای اولیاء الهی است؛ و حقیقت و باطن قرآن در خور فهم انبیاء (علیهم السلام) است.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بَدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ»؛^{۳۳} این قرآن، خطوطی است که بین دو جلد جمع شده است. زبان ندارد تا سخن گوید و نیازمند کسی است تا آن را ترجمان باشد.

در جای دیگر می‌فرماید: «فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ»؛^{۳۴} بی‌شک قرآن دارای دیدگاهی کلی و وجوه بی‌شماری است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ»؛^{۳۵} آیه‌ای در قرآن نیست، مگر این که ظاهر و باطنی دارد.

برای آگاهی بیش‌تر و دقت نظر و کنار زدن پاره‌ای از ابهامات، به چکیده گفتاری از کتاب شناخت قرآن نوشته استاد علی کمالی، که در باره معانی ظاهری و باطنی آیات شریفه قرآن است، بسنده می‌کنیم:

هر چند برخی گمان کرده‌اند اصطلاح **ظهر و بطن** در باره قرآن از ساخته‌های باطنیان است و مستندی در کتاب و سنت ندارد، اما چنان نیست و بر فرض آن که باطنیان و دیگر فرقه‌هایی که ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾^{۳۶} در باره ایشان صادق است، به بهانه این اصطلاح حداکثر سوء استفاده را کرده باشند، عنوانی را که عقلاً و نقلاً واقعیت دارد، با این بهانه

۳۱. تألیفات بی‌شماری در زمینه تجزیه و ترکیب و علوم بلاغی وجود دارد. شناسایی این منابع ما را با مباحث ادبی بیش‌تر آشنا می‌کند. (برای آشنایی با این کتب به بخش کتاب شناسی مراجعه کنید.)

۳۲. این روایت از امام حسین، امام علی و امام صادق (علیهم السلام)، در منابع مختلف، نقل شده است. ر.ک: *عوالي اللئالی*، ابن ابی جمهور أحمائی، ج ۴، ص ۱۰۵؛ *مستدرک سفینة البحار*، شیخ علی نمازی، ج ۸، ص ۴۵۰؛ *تفسیر صافی*، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۱.

۳۳. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۲۵.

۳۴. همان، نامه ۷۷.

۳۵. *شناخت قرآن*، ص ۲۵۳.

۳۶. آل عمران / ۷.

نمی‌توان نادیده گرفت، بلکه باید در باره آن تحقیق نمود و تعریف و حد واقعی آن را شناخت.^{۳۷}

و نمونه آخر این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي»^{۳۸} یقیناً من در میان شما دو شیء گرانبها نهاده‌ام و آن دو، کتاب الهی و عترت و اهل بیت من است. در این حدیث شریف، علوم ادبی به خوبی به ما می‌آموزد که تفسیر قرآن و فهم عمیق و حقیقی آن به واسطه اهل بیت (علیهم السلام) امکان‌پذیر است؛ زیرا «واو» عاطفه در اینجا به معنای **مطلق الجمع** است؛ یعنی قرآن اهل بیت را در بهترین و والاترین جایگاه قرار داده و معرفی می‌کند^{۳۹} و اهل بیت و اولیای الهی (علیهم السلام) شناساترین افراد به قرآن کریم و عبارات و اشارات و لطایف و حقایق قرآن هستند؛ بنا بر این فهم دقیق و رسیدن به حقایق قرآنی، تنها در گرو نزدیکی و دل سپردن به خاندان وحی است. همان‌گونه که در مباحث قبل اشاره شد، به واسطه علوم ادبی می‌توان به زیبایی و دلنشینی الفاظ و شگفتی‌های قرآن دست یافت و کلام نبوی (صلی الله علیه و آله) زیر به این واقعیت اشاره می‌کند: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالْتَمِسُوا غَرَائِبَهُ»^{۴۰}.

چکیده

- ✓ با نزول قرآن و گسترش آن در زمینه‌های گوناگون، علوم متعددی پدید آمدند که تمامی آن‌ها در فهم قرآن مؤثر بودند. از جمله علمی که قرآن در پیدایش، رشد و شکوفایی آن تأثیر ویژه‌ای داشته، علم اعراب است.
- ✓ اعراب در لغت به معنی آشکار ساختن و در اصطلاح عبارت است از اثر عامل در معمول که سبب پیدایش یک مفهوم، تناسباتی دلربا و یا آوایی دلنشین می‌گردد.
- ✓ عنایت حضرت علی (علیه السلام) نسبت به سهل انگاری برخی اعراب به هنگام قرائت قرآن، سبب وضع علم اعراب (نحو) شد. ایشان، پیگیری آن را به شاگردشان أبو الأسود دوئلی واگذار کردند.
- ✓ تألیف و تدوین قواعد نحوی بر دو محور استوار است:
- ✓ الف) اعراب به لفظ و ظاهر (قواعدی که نقش کلمات را از جهت ظاهر مورد توجه قرار می‌دهد).
- ✓ ب) اعراب به معنا (قواعدی که معنای مقصود را مد نظر دارند).

۳۷. *شناخت قرآن*، ص ۲۵۲. برای تأیید این معنا، دلایل و شواهد فراوانی ذکر شده، که رجوع اهل تحقیق به آن ضروری می‌نماید و ذکر آن در این جایگاه ما را از بحث اصلی دور می‌سازد.

۳۸. *المُستَرشِد*، محمد بن جریر طبری، ص ۵۷۸؛ *الإرشاد*، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۳۳؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۱۶۲؛ *المُصنَّف*، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۷، ص ۱۷۶؛ *کنز العمال*، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳۹. «وَبَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيكُمْ وَهُمْ أُمَّةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسِّنةُ الصَّادِقَةُ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ». *نهج البلاغه*، ترجمه: فیض الإسلام، خطبه ۸۶. «حال آن که عترت پیغمبر شما در میان شما است و آن‌ها پیشوایانی هستند که مردم را به راه حق می‌کشند و نشانه‌های دین و زبان‌های راستگو می‌باشند پس آن‌ها را به نیکوترین منازل قرآن فرود آورید».

۴۰. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۳؛ *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۴، ص ۱۸۹؛ *منیة المرید*، ص ۳۶۸؛ *تفسیر قرطبی*، ج ۱، ص ۲۳؛ *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۲، ص ۴۳۹؛ *تفسیر کشف الأسرار*، ج ۱۰، ص ۶۷۹؛ *مجمع الزوائد*، ج ۷، ص ۱۶۳؛ *بحار الأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۰۶.

✓ فهم این نکته که ظاهر الفاظ قرآن دلنشین و زیبا و باطن آن ژرف و ناپیدا است، از طریق یادگیری و به کارگیری علوم ادبی امکان پذیر است و با معیارهای علمی به خوبی می توان شگفتی های قرآن را دریافت.

جلسه دوم

حالت‌های گوناگون کلمه و انواع جمله

- اهداف درس..... ۱۲
- درآمد..... ۱۲
- حالت‌های گوناگون کلمه..... ۱۲
- الف) کلمات حکمی..... ۱۲
- ب) کلمات حقیقی..... ۱۲
- تطبیق بر آیات..... ۱۷
- انواع جمله..... ۲۰
۱. جمله اسمیه و فعلیه..... ۲۰
۲. جمله خبریه و انشائیه..... ۲۱
۳. جمله صغری و کبری..... ۲۱
۴. جمله تنزیلیه..... ۲۱
- جمله‌های داری محل اعرابی..... ۲۲
- دو نکته مهم..... ۲۲
- جمله‌های فاقد محل اعرابی..... ۲۵
- چکیده..... ۲۷

اهداف درس

آشنایی با:

حالت‌های گوناگون کلمه؛

انواع جمله؛

نقش نحوی برخی کلمه‌ها و جمله‌های قرآن کریم.

درآمد

قواعد نحوی بر دو محور اصلی کلمه و کلام استوار است. بررسی حالات گوناگون کلمه و کلام، توفیق راهیابی به هدف علم نحو را کامل می‌کند.

پس از این‌که با علم اعراب و علوم بلاغی و نقش و تأثیر آن‌ها در فهم بهتر قرآن کریم آشنا شدیم؛ در این جلسه به معرفی انواع کلمه و جمله و نقش اعرابی آن‌ها در قرآن می‌پردازیم. اما باید توجه داشت با توجه به این‌که مرحله ترکیب و تطبیق قواعد نحوی پس از آموزش علم نحو انجام می‌گیرد، در این جایگاه نمی‌توان تمامی قانون‌های نحوی (اعرابی) را تکرار کرد زیرا ما را از بحث اصلی یعنی تبیین برخی از الفاظ قرآن کریم و احادیث شریف و شناسایی انواع جمله‌ها، دور می‌سازد.

حالت‌های گوناگون کلمه

باید دانست که کلمه یا حکمی و یا حقیقی است.

الف) کلمات حکمی

کلمه حکمی مانند عبارت «لا إله إلا الله يُنَجُّ قَائِلَهَا مِنَ النَّارِ»، که عبارت «لا إله إلا الله» جمله‌ای است که در جایگاه مفرد قرار گرفته است و به جای این جمله، می‌توان کلمه «توحيد الإله» را قرار داد. گفتنی است کاربرد کلمه حکمی در زبان عربی مربوط به جمله‌هایی است که محل اعرابی دارند. با این نوع جمله‌ها در بحث آینده آشنا خواهیم شد.

ب) کلمات حقیقی

هرگاه کلمه، حقیقی باشد، کلمه حقیقی به صریح، مؤول، مبنی و معرب تقسیم می‌شود.

کلمه صریح مانند: «عَلِيٌّ (عليه السلام) مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ (عليه السلام)».

کلمه مؤول^{۴۱} مانند: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^{۴۲}؛

کلمه مبنی مانند: «وَمَا تَقْدَمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»^{۴۴}؛

۴۱. حروف مصدری عبارت‌اند از: «أَنْ» ناصبه، «مَا» می مصدریه، «كَمْ» مصدریه و «أَنْ» از حروف شبیه به فعل است. هرگاه این حروف پیش از فعل یا جمله قرار گیرند، آن را به مفرد تبدیل می‌کنند.

۴۲. بقره / ۲۳۷، «أَنْ تَعْفُوا» («أَنْ»: ناصبه، «تَعْفُوا»: فعل و فاعل) در جایگاه رفع قرار دارد و مبتدا است.

۴۳. «مَا» از الفاظ شرط است و در محل نصب قرار گرفته تا مفعول به برای فعل شرط «تَقْدَمُوا» باشد.

۴۴. بقره / ۱۱۰؛ مزمل / ۲۰.

کلمه مُعْرَب مانند: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾؛^{۴۵}

از جمله کاربردهای کلمه مؤول در قرآن می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

۱. ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾؛^{۴۶} «أَنْ» مصدریه و فعل مضارع «تَصُومُوا» در جایگاه رفع قرار دارند و تقدیر آن «صیامکم» یا «الصیام» است.

۲. ﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾؛^{۴۷} «أَنْ» ناصبه و فعل مضارع «تَصْبِرُوا» مرفوع و مبتدا بوده و تقدیر آن «صبرکم» یا «الصبر» است.

۳. ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾؛^{۴۸} «أَنْ» ناصبه با فعل مضارع «تَخْشَعَ» در جایگاه رفع قرار داشته و فاعل فعل «يَأْنِ» است. تقدیر آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا خُشُوعُ قُلُوبِهِمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» است.

۴. ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛^{۴۹} «أَنَّ» از حروف شبیه به فعل، با اسمش «الله» و دو خبرش «عزیز» و «حکیم»، در جایگاه مفعول «اعلموا» قرار دارد. جمله ﴿أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ نیز به مفرد تبدیل شده و تقدیر کلام چنین است: «وَأَعْلَمُوا عَزَّةَ اللَّهِ وَحِكْمَةَ اللَّهِ».

۵. ﴿وَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَّرَ مِنْهُمْ﴾؛^{۵۰} «أَنَّ» همراه با اسمش «كِرَّةٌ» و خبرش «لَنَا» به مفرد تبدیل می‌شود: «كِرَّتْنَا/ الكِرَّةُ/ كِرَّةٌ لَنَا» و این کلمه مفرد، فاعل برای «تَبَّتْ» مقدر است، اما سیبویه این موارد را به گونه دیگری ترکیب می‌کند. از نظر سیبویه، «أَنَّ» با اسم و خبرش مبتدا هستند و نیاز به خبر ندارند؛ زیرا معنای سخن بدون فرض و تقدیر، کامل است.

به دو آیه شریفه زیر نیز توجه کنید.

﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى﴾؛^{۵۱}

﴿قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛^{۵۲}

به نظر شما لفظ «أَنْ» در دو آیه بالا ناصبه است یا مُخَفَّفَه؟ لفظ «أَنْ» در آیه نخست مخففه است؛ زیرا پیش از آن یکی از افعال یقین (عَلِمَ) قرار دارد. در علم نحو آموختیم که هرگاه پیش از لفظ «أَنْ» فعل یقین قرار گیرد و پس از آن یکی از حروف استقبال «سین» یا «سوف» بیاید و یا پس از «أَنْ»، فعل جامد قرار گیرد، «أَنْ» مخففه از «أَنْ» شبیه به فعل است و لفظ «أَنْ» در آیه دوم بنا بر قانون نحوی، «أَنْ» ناصبه است.

برای تکمیل این بحث به آیه دیگری توجه کنید.

۴۵. نساء/ ۱۶۴، کلمات معرب گاه معرب به اعراب ظاهری هستند؛ مانند لفظ جلاله «الله» و «تَكْلِيمًا». گاه نیز معرب به اعراب تقدیری هستند؛ مانند واژه «موسی».

۴۶. بقره/ ۱۸۴.

۴۷. نساء/ ۲۵.

۴۸. حدید/ ۱۶.

۴۹. بقره/ ۲۰۹.

۵۰. بقره/ ۱۶۷.

۵۱. مزمل/ ۲۰.

۵۲. انعام/ ۵۶.

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا﴾؛^{۵۳}

در قرائت دیگر آمده است: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُونَ»؛ حال کلمه «أَنْ» در آیه بالا، ناصبه است یا مخفّفه؟ و آیا «أَنْ» می‌تواند هم ناصبه و هم مخفّفه باشد؟

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید این آیه به دو گونه قرائت شده است؛ یعنی حرف «نون» عوض از رفع، در فعل مضارع «يُتْرَكُونَ» در یک قرائت، حذف شده و در قرائت دیگر، «نون» عوض از رفع، حذف نشده است؛ به عبارت بهتر برخی واژه «أَنْ» را ناصبه و برخی دیگر از قراء آن را مخفّفه در نظر گرفته‌اند. به نظر شما چه نکته‌ای باعث شده تا یک کلمه (أَنْ)، دو کاربرد داشته باشد؟

پاسخ آن که «أَنْ» ناصبه و مخفّفه در حکم تبدیل جمله به مفرد، یکسان هستند؛ یعنی هر دو یک حکم دارند و هر دو، جمله را به مفرد تبدیل می‌کنند. به عبارت روشن‌تر، در هر دو کاربرد، کلمه «أَنْ» و کلمه پس از آن، مفعول به فعل «حَسِبَ» به شمار می‌روند.

ملاحظه می‌کنید که شناسایی الفاظ مشترک و احکام آن‌ها راهگشای ادیب سخن‌سنج است. الفاظ مشترک بیش‌تر در کلمات مبنی وجود دارند؛ مانند الفاظ «مَنْ»، «مَا» و «مَتَى».

به آیات دیگری در این زمینه توجه کنید:

۱. ﴿مَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾؛^{۵۴}

۲. ﴿فَانكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ﴾؛^{۵۵}

۳. ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛^{۵۶}

۴. ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ﴾؛^{۵۷}

۵. «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَأَقْلَ الْعِتَابَ»؛^{۵۸}

۶. ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛^{۵۹}

۷. ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛^{۶۰}

۸. ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛^{۶۱}

لفظ «مَا» در آیات شریف یکسان است، اما نوع و حکم آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارد.

واژه «مَا» در آیه نخست استفهامیه، در آیه دوم موصوله، در آیه سوم شرطیه و در آیه چهارم معرفه تامه است. در حدیث شریف نیز «مَا» تعجیبیه است. در آیه ششم واژه «مَا» حرف نفی، در آیه هفتم کافه و در آیه هشتم مصدریه حرفیه است.

۵۳. عنکبوت / ۲.

۵۴. طه / ۱۷.

۵۵. نساء / ۳.

۵۶. بقره / ۱۱۰؛ مزمل / ۲۰.

۵۷. بقره / ۲۷۱.

۵۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷.

۵۹. یس / ۱۷.

۶۰. کهف / ۱۱۰.

۶۱. مریم / ۳۱.

آیا از طریق لفظ می‌توان به شناسایی انواع مختلف واژه «ما» در جمله پرداخت؟ و آیا این شناسایی لفظی بر تمامی مثال‌های ذکر شده صادق است یا آن‌که علاوه بر راه لفظی، معنا را نیز باید در نظر گرفت؟

«ما»ی استفهامیه، اسم است و تفاوت آن با دیگر انواع «ما» این است که ضمیری از خبر به لفظ «ما»ی استفهامیه باز نمی‌گردد؛ بنا بر این در آیه اول «ما» مبتدا و «تلك» خبر است و از خبر، ضمیری به «ما» باز نمی‌گردد.

«ما» در آیه دوم موصوله است. هرگاه پس از «ما» یک جمله قرار گیرد و معنای «ما» را توضیح دهد و جمله دارای رابطی همچون ضمیر و اسم اشاره باشد، «ما» موصوله خواهد بود. در نتیجه شناسایی لفظی «ما»ی موصوله از دو راه امکان‌پذیر است؛ یکی این‌که پس از «ما»ی موصوله، جمله صله می‌آید و دیگر آن‌که از جمله صله، رابطی همچون ضمیر به «ما»ی موصوله باز می‌گردد.

در آیه سوم «ما»، شرطیه است. «ما»ی شرطیه نیز دو نشانه دارد: نخست آن‌که پس از آن، دو جمله شرط و جواب شرط وجود دارد، و دوم آن‌که ضمیری دو جمله شرط و جواب را به «ما»ی شرطیه پیوند می‌دهد.

تفاوت «ما»ی شرطیه با «ما»ی موصوله در تعداد جمله‌هایی است که پس از «ما» قرار می‌گیرد. در توضیح می‌توان گفت که پس از «ما»ی موصوله یک جمله و پس از «ما»ی شرطیه دو جمله قرار می‌گیرد. هرگاه پس از فعل «نعم»، واژه «ما» بیاید، ساختار سخن بر دو گونه است:

- هرگاه پس از «ما» جمله بیاید، در این صورت لفظ «ما» به معنای «شیئاً» است که در اصطلاح آن را «ما»ی نکره معینۀ مبینۀ می‌نامند؛ مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ﴾^{۶۲} یعنی «نعم شیئاً يعظكم به».
 - هرگاه پس از «ما»، واژه مفرد بیاید (و نه جمله)، لفظ «ما» را در اصطلاح معرفۀ تامه گویند و به تأویل «الشيء» یا «الذی» می‌رود که در این صورت لفظ «ما» فاعل فعل «نعم» خواهد بود. آیه مبارک چهارم از نوع دوم است؛ به این معنا که لفظ «ما» فاعل فعل «نعم» بوده و معرفۀ تامه است؛ زیرا پس از «نعم» جمله قرار نگرفته است، بلکه واژه مفرد «هی» به کار رفته است.
- لفظ «ما» در حدیث شریف، تعجیبه است؛ زیرا پس از «ما»، فعل تعجب واقع شده است. به عبارت روشن‌تر تنها فعلی پس از «ما»ی تعجیبه قرار می‌گیرد که بر وزن «أفعل» باشد و این فعل جامد است.
- لفظ «ما» در آیه شریف ششم، حرف نفی است؛ زیرا پس از آن لفظ «إلا» واقع شده است و حرف «إلا»ی استثنائیه معمولاً پس از کلام منفی می‌آید.

واژه «ما» در آیه هفتم حرف کافه است؛ زیرا هر گاه لفظ «ما» پس از حروف شبیه به فعل همچون «إن»، «أن»، «لکن» و «لیت» بیاید، عملکرد و تأثیر این حروف را باز می‌ستاند؛ از این رو به این «ما»، حرف کافه گویند.^{۶۳}

نوع «ما» در آیه شریف هشتم، مصدریه ظرفیه است. «ما»ی مصدریه حرف است و محلی از اعراب ندارد و جمله پس از آن به مفرد تأویل می‌شود؛ یعنی تقدیر آیه چنین است: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مُدَّةَ حَيَاتِي». در نتیجه، آنچه پس از «ما»ی مصدریه بیاید، مفعول فیه و منصوب خواهد بود.

۶۲. نساء / ۵۸.

۶۳. «ما»ی کافه پس از حروف و اسم واقع می‌شود؛ مانند: «كثيراً ما». گاه نیز پس از فعل قرار می‌گیرد؛ مانند: «قَلَّمَا، كَثُرَ مَا»، اما کاربرد آن در اسماء و افعال بسیار محدود است.

نمونه دیگری از الفاظ مشترک را در آیات و سخن معصوم (علیه السلام) مشاهده کردیم و دریافتیم که شناسایی اجزای سخن، راه‌های لفظی دقیقی دارد. ناگفته پیداست که در برخی مواقع تسلط بر معنای کلام، امر ترکیب و شناسایی دقیق اجزای کلام و جایگاه آن را آسان‌تر می‌نماید. اما آنچه در این جایگاه پس از شناسایی کلمات، مهم به نظر می‌رسد آشنایی با ترکیب هر یک از انواع «ما» در آیات مبارک است.

باید دانست تمامی حروف مبنی هستند و محلی از اعراب ندارند. به تعبیر رساتر لفظ «ما» در آیات (۶ و ۷ و ۸) نقشی (ترکیبی) ندارد. شناسایی نوع آن به تنهایی راهگشای ما در ترکیب جملات است. برای نمونه، لفظ «ما» در آیه ششم حرف نفی و مبنی بر سکون است، ولی همین واژه (ما) در آیه نخست مبتدا است. لفظ «ما» در آیه دوم در جایگاه نصب قرار دارد و مفعول به فعل «انکحوا» است؛ زیرا این فعل متعدی بوده و به مفعول به نیاز دارد. واژه «ما» در آیه سوم شرطیه است و در جایگاه نصب قرار گرفته تا مفعول به فعل شرط «تقدموا» باشد^{۶۴} و سرانجام «ما» در حدیث شریف در جایگاه رفع قرار دارد و مبتدا است.

نمونه‌ای دیگر از الفاظ مبنی را در ادامه مشاهده می‌کنید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^{۶۵}
 ﴿فِيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^{۶۶}
 ﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾^{۶۷}

واژه «من» در تمامی آیات، مشترک است، اما در آیه نخست شرطیه است؛ زیرا در ابتدای دو جمله قرار گرفته است و وجود «فاء» بر سر جمله دوم این معنا را تقویت می‌کند. لفظ «من» در آیه نخست مبتدا است و فعل شرط و جواب در جایگاه رفع قرار دارند تا خبر «من» شرطیه باشند. واژه «من» در آیه دوم، موصوله است؛ زیرا پس از آن یک جمله قرار دارد و ضمیر، در دو فعل «یَشَاءُ» و «يَهْدِي» به آن بر می‌گردد؛ بنا بر این «من» موصوله در جایگاه نصب قرار دارد تا مفعول به برای فعل «يُضِلُّ» باشد و در آیه سوم «من»، استفهامیه است؛ زیرا ضمیری از جمله بعد به آن باز نگشته است. این کلمه در جایگاه رفع قرار گرفته و مبتدا و مرفوع است.

در نتیجه شناسایی انواع لفظ «من» با در نظر گرفتن ساختارهای ظاهری سخن امکان‌پذیر است؛^{۶۸} زیرا «من» شرطیه بر دو جمله وارد می‌شود و از شرط یا جزای شرط و یا هر دوی آن‌ها، ضمیری به آن باز می‌گردد و پس از «من» موصوله یک جمله به عنوان صله قرار می‌گیرد. همچنین از جمله صله، رابطی

۶۴. لفظ «ما» دو کاربرد دیگر نیز دارد که عبارت‌اند از: ۱- «ما»ی نكرة موصوفه؛ مانند: «جِئْتُكَ لِأَمْرِ مَا»؛ ۲- «ما»ی زائده؛ مانند: «إِذَا مَا حَضَرَ الْمُعَلِّمُ سَكَتَ الطَّلَابُ».

۶۵. یوسف / ۹۰.

۶۶. ابراهیم / ۴.

۶۷. حجر / ۵۶.

۶۸. «من» بر پنج گونه است: ۱. شرطیه، ۲. استفهامیه، ۳. موصوله، ۴. نكرة موصوفه؛ مانند: «فَدَا كَأَفَاتُ مَنْ مُعْجَبًا بِكَ» که در این عبارت «من» موصوفه در جایگاه نصب و مفعول به فعل «كَأَفَاتُ» و «مُعْجَبًا» صفت «من» است، ۵. زائده؛ مانند: «كَفَىٰ بِنَا فَضْلًا عَمَّنْ غَيْرِنَا». الْمُعْجَمُ الْمُفَصَّلُ، ج ۲، ص ۱۲۰۶.

همچون ضمیر به «مَنْ» موصوله باز می‌گردد و پس از «مَنْ» استفهامیه، جمله و کلمه مفرد قرار می‌گیرد. هر گاه پس از «مَنْ» استفهامیه، جمله بیاید، به رابط نیاز ندارد.^{۶۹}

تطبیق بر آیات

۱. ﴿مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ﴾؛^{۷۰}

ما: نافییه، مبنی بر سکون،

أَتَى: فعل ماضی مفرد مذکر،

هُمْ: ضمیر متصل منصوبی و مفعول به،

مِنْ: حرف جر زائد، مبنی بر سکون،

نَذِيرٍ: مجرور به «مِنْ» جر، در جایگاه رفع قرار دارد تا فاعل فعل «أَتَى» باشد.

مِنْ قَبْلِكَ: جار و مجرور، در جایگاه جر قرار دارد تا صفت کلمه «نَذِيرٍ» باشد.

۲. ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾؛^{۷۱}

ما: استفهامیه، مبتدا و در جایگاه رفع،

أُدْرَى: فعل مفرد مذکر از باب إفعال است. فاعل، ضمیر «هُوَ» و «كَ» ضمیر متصل منصوبی در جایگاه

نصب قرار دارد و مفعول به فعل «أُدْرَى» به شمار می‌رود.

۶۹. گاه «ما» و «مَنْ» در جایگاه رفع قرار می‌گیرند و آن هنگامی است که پس از این دو واژه، فعل شرط ناقص بیاید؛ مانند: «مَا يَكُنْ قَبِيحًا فَاجْتَنِبْهُ» و «مَنْ يَكُنْ صَاحِبَ حَقٍّ لَا يَتَنَازَلْ عَنْ حَقِّهِ»، یا فعل لازم؛ مانند: «مَا يَأْتِ بِهِ الْقَدَرُ فَلَا مَفَرَّ» و «مَنْ صَبَرَ نَالَ»، یا فعل متعدی که مفعول به گرفته باشد؛ مانند: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» و «مَا تَعْمَلُهُ مِنْ مَعْرُوفٍ فَلَنْ تَضِيْعَ بَيْنَ النَّاسِ».

این دو کلمه گاه در جایگاه نصب قرار می‌گیرند و آن هنگامی است که فعل متعدی دارای مفعول به نباشد؛ مانند: ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ و «مَنْ تَكْفَىٰ أَكْفَىٰهُ».

واژه «كَمْ» خواه خبریه باشد یا استفهامیه، دارای ترکیبهای متعددی است؛ مانند: «كَمْ تَلْمِذًا نَجَحَ»، «كَمْ تَلْمِذٍ نَجَحَ» که در این دو مثال پس از «كَمْ» فعل لازم به کار رفته است.

«كَمْ مُعَلِّمًا صَحَّحَ الْمُسَابَقَاتِ»، «كَمْ مُعَلِّمِينَ صَحَّحُوا مُسَابَقَاتِهِمْ» که در این دو نمونه پس از «كَمْ» فعل متعدی دارای مفعول به به کار رفته است.

«كَمْ طَالِبًا أَمَامَكَ»، «كَمْ جُنْدِيٍّ فِي الْمَعْرَكَةِ» که پس از «كَمْ»، ظرف «أمام» و جار و مجرور «فِي الْمَعْرَكَةِ» به کار رفته است. «كَمْ» در این نمونه‌ها در جایگاه رفع قرار دارد و ترکیب آن بدین صورت است: «كَمْ» مبتدا و واژه پس از آن، تمیز و دیگر اجزاء، خبر است.

«كَمْ قَلَمًا اشْتَرَيْتَ»، «كَمْ طَالِبًا كَفَّاتَ» که در این دو عبارت «كَمْ» مفعول به است؛ زیرا دو فعل متعدی (اشتریت و كَفَّاتَ) مفعول به ندارند.

«كَمْ قِرَاءَةً قَرَأْتَ الْقُرْآنَ»، «كَمْ تَكْرِيمًا أَكْرَمْتَ مُعَلِّمِي» که در اینجا «كَمْ» در جایگاه مفعول مطلق قرار دارد؛ زیرا تمیز «كَمْ» مصدر و در ریشه با فعل، یکی است.

«كَمْ يَوْمًا سَافَرْتُ»، «كَمْ سَنَةً قَضَيْتَ فِي غُرْبَتِكَ» که در این مثالها «كَمْ» در جایگاه نصب قرار گرفته و نقش مفعول فیه دارد؛ زیرا تمیز آن از الفاظ زمان است.

۷۰. سجده / ۳.

۷۱. حاقه / ۳.

ما: استفهامیه، در جایگاه رفع قرار دارد و مبتدا است.
الحاقه: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر «ما»ی استفهامیه است و جمله «مَا الْحَاقَّةُ» در جایگاه نصب قرار دارد و مفعول به دوم فعل «أَدْرَى» است.

۳. ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾^{۷۲}؛

أَتُوا: فعل و فاعل،

النِّسَاءَ: مفعول به اول فعل «أَتُوا»،

صَدَقَاتٍ: مفعول به دوم فعل «أَتُوا» بوده و در حالت نصبی به جر آمده است.

هُنَّ: ضمیر متصل مجروری، مضاف‌الیه

نِحْلَةً: حال

۴. ﴿أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾^{۷۳}؛

أَوْلَيْكَ: مبتدا،

هُمُ: ضمیر فصل،

الْمُؤْمِنُونَ: خبر برای «أَوْلَيْكَ»،

حَقًّا: منصوب به فتحه ظاهر، مفعول مطلق نیایی است.

۵. ﴿مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى﴾^{۷۴}؛

مَا: نافیه،

جَعَلَ: فعل ماضی،

هُ: مفعول به و در جایگاه نصب،

اللَّهُ: فاعل «جَعَلَ»،

إِلَّا: حرف استثناء،

بُشْرَى: حال از مفعول (ه)، تقدیراً منصوب به فتحه مقدر. استثناء نیز مُفْرَغ است؛ زیرا آنچه پس از «إِلَّا»

آمده، معمول است برای ماقبل «إِلَّا».

۶. ﴿فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ﴾^{۷۵}؛

فَأَجْمِعُوا: فعل و فاعل،

أَمْرَكُمْ: مضاف و مضاف‌الیه و کلمه «أمر» منصوب و مفعول به فعل «أَجْمِعُوا»،

وَ: به معنای «مَعَ»،

شُرَكَاءَ: مفعول معه و منصوب،

كُمْ: مضاف‌الیه و در جایگاه جر است.

۷. ﴿فَأْتُوا بَعْشَرَ سُوْرِ مِثْلِهِ مَفْتَرياتٍ﴾^{۷۶}؛

۷۲. نساء / ۴.

۷۳. انفال / ۴.

۷۴. انفال / ۱۰.

۷۵. یونس / ۷۱.

۷۶. هود / ۱۳.

فَأْتُوا: فعل و فاعل،
 بِعَشْرٍ: جار و مجرور،
 سُورٍ: مضافُ إليه برای «عَشْرٍ»،
 مِثْلَهُ: مضاف و مضافُ إليه، صفت برای «عَشْرٍ»،
 مُفْتَرِيَاتٍ: در حالت نصبی به جر آمده و حال برای مجرور است.
 ۸. ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّانُهُمْ﴾^{۷۷}؛
 أ: همزه استفهام،
 لَمْ: حرف جازم،
 يَرَوْا: فعل و فاعل (و)،
 كَمْ: در جایگاه نصب قرار دارد و مفعولُ به فعلِ «أَهْلَكْنَا» به شمار می‌رود.
 أَهْلَكْنَا: فعل و فاعل،
 مِنْ قَبْلِهِمْ: جار و مجرور،
 مِنْ قَرْنٍ: جار و مجرور و تمییز «كَمْ» خبریه،
 مَكَّانُهُمْ: فعل و فاعل و مفعولُ به، جمله وصفیه برای «قَرْنٍ»
 ۹. ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِيلاً﴾^{۷۸}؛
 قَالَ: فعل و فاعل (هُوَ)،
 بَلْ: حرفِ اِضْرَابِ،
 سَوَّلَتْ: فعل مفرد مؤنث،
 لَكُمْ: جار و مجرور،
 أَنْفُسُكُمْ: فاعل فعلِ «سَوَّلَتْ»،
 كَمْ: مضافُ إليه و در جایگاه جر،
 أَمْراً: مفعولُ به فعلِ «سَوَّلَتْ»،
 فَ: حرف عطف،
 صَبِرْ: خبر برای مبتدای محذوف (أَمْري يا صَبِرِ) و موصوف،
 جَمِيلاً: صفتِ «صَبِرْ» است.
 ۱۰. ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً﴾^{۷۹}؛
 ادْهَبُوا: فعل و فاعل،
 بِقَمِيصِي: جار و مجرور و مضاف و مضافُ إليه،
 هَذَا: عطف بیان از «قَمِيصِي»،
 فَ: حرف عطف،
 أَلْقُوهُ: فعل و فاعل (و) و مفعولُ به (هُوَ)،

۷۷. انعام / ۶

۷۸. یوسف / ۸۳

۷۹. یوسف / ۹۳

عَلَى: حرف جرّ،
 وَجْه: مجرور به «عَلَى» و مضاف،
 أَبِي: أب: مضافُ إليه برای «وجه» و مضاف برای «ي»، «ي» ضمير متصل مجرور و مضافُ إليه،
 يَأْت: فعل و فاعل، مجزوم به حذف حرف عله (ي)؛ زیرا جواب برای فعل امر «أَلْقُوهُ» است.
 بَصِيرًا: حال است.

انواع جمله

۱. جمله اسمیه و فعلیه

در زبان عربی به جمله‌ای که با اسم آغاز شود، جمله اسمیه گویند. اسمی که جمله اسمیه با آن شروع می‌شود، حالات گوناگونی دارد. به مثال‌های زیر توجه کنید.

۱. ﴿أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾؛^{۸۰}
۲. ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛^{۸۱}
۳. ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾؛^{۸۲}
۴. ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَّرْنَا﴾؛^{۸۳}

همه مثال‌های بالا جمله اسمیه هستند. در مثال نخست، جمله اسمیه با ضمیر «أَنْتَ» شروع شده است. مثال دوم نیز با اسم «العِزَّة» آغاز شده است. لازم به یادآوری است که حرف شبیه به فعل «إِنَّ» نسبت میان اجزای جمله را تأکید می‌کند و در نوع جمله اثری نمی‌گذارد؛ بنا بر این، مثال دوم و سوم جمله اسمیه است. در این مثال، مبتدا به صورت روشن و واضح ذکر نشده است، بلکه جمله «أَنْ تَصُومُوا» در جایگاه رفع قرار دارد و به تأویل رفته و به «صِيَامِكُمْ» تبدیل می‌شود. همچنین جمله «أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَّرْنَا» به تأویل «الْجَزَعُ أَوْ الصَّبْرُ» می‌رود تا در جایگاه رفع و مبتدای مؤخر باشد.

در زبان عربی به جمله‌ای که با فعل آغاز گردد، جمله فعلیه گویند. به مثال‌های زیر توجه کنید.

۱. ﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ﴾؛^{۸۴}
۲. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾؛^{۸۵}
۳. ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾؛^{۸۶}

۸۰. یوسف / ۱۰۱.

۸۱. یونس / ۶۵.

۸۲. بقره / ۱۸۴.

۸۳. ابراهیم / ۲۱.

۸۴. کهف / ۶۶.

۸۵. آل عمران / ۶۵. حروف، در تقسیم جمله به اسمیه و فعلیه نقشی ندارند؛ زیرا در زبان عربی، حروف اعتباری ندارند، مگر آن که از فعل نیابت کنند؛ مانند: حرف نداء در عبارتهای «يَا عِبَادِي» و «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» که هر دو نمونه، جمله فعلیه هستند.

۸۶. نساء / ۱۷.

مثال اول دارای دو جمله فعلیه است. ۱. «قالَ لَهُ مُوسَى»، ۲. «هَلْ أَتَّبِعُكَ». در ابتدای جمله دوم، «هَلْ» استفهامیه، حرف است و در تعیین نوع جمله (اسمیه یا فعلیه بودن) اثری ندارد. مثال دوم نیز یک جمله فعلیه است؛ زیرا حرف ندای «یا» به تنهایی، در تعیین نوع جمله اثری ندارد، اما از فعل و فاعل محذوف «أَدْعُو» یا «أَطْلُبُ» نیابت می‌کند؛ از این رو این جمله نیز جمله‌ای فعلیه به شمار می‌رود. (توجه شود این توضیح تنها بر اساس نکته‌های آموزشی در کتاب‌های نحوی است.)

مثال سوم نیز همانند دو مثال قبلی یک جمله فعلیه است؛ زیرا فعل «کان»، که یکی از افعال ناقصه به شمار می‌رود، جمله اسمیه «اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» را به جمله فعلیه تبدیل کرده است.

۲. جمله خبریه و انشائیه

ملاک تقسیم جمله به خبریه و انشائیه، نسبت بیرونی (خارجی) سخن است. در توضیح باید گفت، جمله خبریه دارای سه نسبت (لفظی، ذهنی و بیرونی) است، اما در جمله انشائیه نسبت بیرونی (خارجی) وجود ندارد. از این رو سخنی را که از پدیده‌ها صحبت کند و با جهان بیرونی در ارتباط باشد، جمله خبریه نامند؛ چه ما آن را دریابیم؛ مانند: ﴿انْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾^{۸۷} و چه ما آن را درک نکنیم؛ مانند: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^{۸۸}. هرگاه مضمون سخن در ارتباط با عالم ذهن بوده و در پی آن مفاهیمی در ذهن مخاطب ایجاد گردد، آن جمله را انشائیه می‌نامند؛ مانند: ﴿أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾^{۸۹}.

۳. جمله صغری و کبری

جمله‌های کوتاهی که برای تکمیل پیام یا رسایی سخن به کار می‌رود، جمله صغری نامیده می‌شوند؛ مانند:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾^{۹۰}؛ که در آن جمله «يُبَيِّنُ» که از فعل و فاعل تشکیل شده، جمله حالیه بوده و برای توضیح واژه «رَسُول» به کار رفته است. این جمله را در اصطلاح جمله صغری نامند.

به مجموعه جمله‌های پیاپی در یک کلام که مفهوم و مقصود گوینده را کامل می‌کنند، جمله کبری گویند؛ مانند: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^{۹۱}. تمامی آیه شریفه را جمله کبری نامند.

۴. جمله تنزیلیه

هرگاه جزئی از اجزای کلام در کاربردهای بلاغی، معنای تام و کاملی را بازگو کند، آن جزء را جمله تنزیلیه می‌نامند؛ زیرا آن جزء از ارکان (مسندالیه، مسندبه) و قیدها و متمم‌های جمله نیابت می‌کند. این نوع

۸۷. بقره / ۶۰.

۸۸ تکویر / ۱؛ منطقدانان در تعریف جمله خبریه و انشائیه گویند: کلامی که محتمل صدق و کذب باشد، خبریه و کلامی که قابل صدق و کذب نباشد، انشائیه نام دارد. در متن درس، به تعریف ادبی و بلاغی جمله خبریه و انشائیه اشاره کردیم؛ زیرا اصطلاحات هر علمی ویژه آن علم است. (مؤلف)

۸۹. طه / ۲۴.

۹۰. مائده / ۱۹.

۹۱. یوسف / ۹۰.

جمله در باب ندا، تحذیر، إغراء و عبارت‌هایی همچون «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «صَبْرٌ جَمِيلٌ» به چشم می‌خورد. توضیح بیش‌تر را در مباحث آینده مشاهده خواهیم کرد.

جمله‌های داری محل اعرابی

جملاتی که محل اعرابی دارند، هفت نوع‌اند: خبریه، حالیه، مفعول‌به، مضاف‌الیه، جملاتی که جواب برای شرط جازم هستند، جمله‌ای که تابع از مفرد می‌آید و جمله‌ای که تابع از جمله‌های پیشین می‌آید در صورتی که جمله اول دارای محل اعرابی باشد.^{۹۲}

دو نکته مهم

(الف) هر گاه یک جمله از لحاظ ساختاری و بلاغی جانشین مفرد گردد، محلی از اعراب خواهد داشت؛ مانند: الإِمَامُ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ»^{۹۳} که در آن فعل «يَأْكُلُ» در جایگاه رفع قرار دارد؛ زیرا خبر در اصل به صورت مفرد به کار می‌رود و «يَأْكُلُ» در این مثال در جایگاه واژه مفرد «أَكَلُ» به کار رفته است.

(ب) جمله‌های هفت‌گانه مذکور برای ارتباط با ماقبل خود به یک رابط نیاز دارند. رابط‌ها نیز انواعی دارند. در مثال‌های زیر به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛^{۹۴} جمله «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» خبر «إِنَّ» است. در فعل «يَأْمُرُ» ضمیری وجود دارد که به اسم «إِنَّ» (الله) بر می‌گردد و این ضمیر بین جمله خبر و اسم «إِنَّ» ارتباط برقرار می‌کند.
 ۲. ﴿الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ﴾؛^{۹۵} جمله «مَا الْحَاقَّةُ» خبر «الْحَاقَّةُ» است. «ما»ی استفهامیه مبتدا و «الْحَاقَّةُ» دوم خبر آن می‌باشد و این جمله نیز خبر «الْحَاقَّةُ» اول است. رابط این جمله، خود لفظ مبتدا است که تکرار شده است.

۳. قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «نِعْمَ الْحَاجِزُ عَنِ الْمَعَاصِي الْخَوْفُ»؛^{۹۶} واژه «الْخَوْفُ» در این جمله، مبتدای مؤخر و جمله «نِعْمَ الْحَاجِزُ عَنِ الْمَعَاصِي»، مرکب از فعل و فاعل و جار و مجرور، خبر مقدم است. رابط جمله خبر با مبتدا، عمومیت خبر است.

۴. ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾؛^{۹۷} واژه «لِبَاسُ» مبتدا و مضاف به واژه «التَّقْوَىٰ» است و اسم اشاره «ذَٰلِكَ» مبتدای دوم و محلاً مرفوع است. واژه «خَيْرٌ» نیز خبر مبتدای دوم (اسم اشاره «ذَٰلِكَ») است. جمله «ذَٰلِكَ خَيْرٌ» نیز خبر عبارت «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ» است. در این آیه، رابط میان جمله دوم با مبتدا، «ذَٰلِكَ» است.

۹۲. الْجُمْلَةُ الَّتِي لَهَا مَحَلٌّ، سَبَعُ: الْخَبَرِيَّةُ وَالْحَالِيَّةُ وَالْمَفْعُولُ بِهِ وَالْمُضَافُ إِلَيْهِ وَالْوَاقِعَةُ جَوَابًا لَشَرْطٍ جَازِمٍ وَالتَّابِعَةُ لِجُمْلَةٍ لَهَا مَحَلٌّ.

۹۳. تحف العقول، ص ۴۴۶.

۹۴. نحل / ۹۰.

۹۵. حاقه / ۱ و ۲.

۹۶. كنز العمال، حديث ۱۱۲۰۹.

۹۷. اعراف / ۲۶.

۵. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛^{۹۸} «قُلْ» فعل امر و فاعل، «هُوَ» ضمیر شأن و مبتدا است. «اللَّهُ» مبتدای دوم، «أَحَدٌ» خبر «اللَّهُ» و جمله «اللَّهُ أَحَدٌ» نیز خبر ضمیر شأن «هُوَ» است. رابط در جمله «اللَّهُ أَحَدٌ»، یکی بودن و یگانگی مفهوم خبر با مبتدا (هُوَ) است.

۱. جمله خبریه

هرگاه جمله (اسمیه یا فعلیه) خبر برای مبتدا یا یکی از نواسخ واقع شود، محل و جایگاهی از اعراب دارد. این محل و جایگاه اعرابی، در خبر، مرفوع است و در خبر نواسخ، بستگی به نوع عملکرد ناسخ دارد. برای فهم دقیق مطلب به مثال‌های زیر توجه فرمایید.

(الف) ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾؛^{۹۹} جمله «يَسْتَهْزِئُ» فعل و فاعل بوده و خبر برای لفظ جلاله «اللَّهُ» است. جمله خبر در جایگاه مفرد، یعنی «مُسْتَهْزِئُ» قرار دارد و محلاً مرفوع است.

(ب) ﴿وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛^{۱۰۰} جمله «يَعْمَلُونَ» فعل و فاعل است و در محل نصب قرار دارد و خبر برای «كَانُوا» از افعال ناقصه است؛ زیرا جمله «يَعْمَلُونَ» در جایگاه اسم مفرد «عَامِلِينَ» قرار دارد.

(ج) ﴿وَكَاذِبًا يَقْتُلُونَ﴾؛^{۱۰۱} جمله «يَقْتُلُونَ» فعل و فاعل و مفعول به است و در محل نصب قرار دارد و خبر فعل «كَادُوا» است؛ زیرا می‌توان واژه «قَاتِلِينَ» را به جای جمله «يَقْتُلُونَ» قرار داد.

(د) ﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^{۱۰۲} جمله «أَعْلَمُ» فعل و فاعل است و در محل رفع قرار دارد و خبر «إِن» است؛ زیرا واژه «عَالِمٌ» را می‌توان جایگزین «أَعْلَمُ» کرد.

ه) ﴿لَا سَابِغَاتٍ تُقَيِّمِنَ الْمَوْتِ﴾، جمله «تَقِي» که فعل و فاعل است، در جایگاه رفع قرار دارد و خبر «لَا»ی نفی جنس است؛ زیرا واژه «وَاقٍ» را می‌توان به جای جمله «تَقِي» قرار داد.

۲. جمله حالیه

هرگاه جمله، قید توضیحی برای فاعل یا مفعول به یا یکی از اجزاء کلام قرار گیرد، در جایگاه نصب قرار دارد و جمله حالیه است.

به نمونه‌های قرآنی زیر توجه کنید.

(الف) ﴿لَم تَدُونِنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾؛^{۱۰۳} جمله «وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» حالیه و منصوب است و می‌توان عبارت «عَالِمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» را به جای آن قرار داد. صاحب حال (ذو الحال)، ضمیر فاعلی «و» در فعل «تَدُونِنِي» است.

(ب) ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾؛^{۱۰۴} جمله اسمیه «وَأَنْتُمْ سُكَارَى» در محل نصب قرار دارد و جمله حالیه است؛ زیرا در جایگاه مفرد آمده و می‌توان واژه «سُكَارَى» را به تنهایی آورد.

۹۸. اخلاص / ۱

۹۹. بقره / ۱۵

۱۰۰. بقره / ۱۳۴

۱۰۱. اعراف / ۱۵۰

۱۰۲. بقره / ۳۳

۱۰۳. صف / ۵

۱۰۴. نساء / ۴۳

۳. جمله مفعول به

هرگاه یک جمله پس از ریشه «قَوْل» یا افعال قلوب^{۱۰۵} و یا ملحق به افعال قلوب قرار گیرد، در جایگاه نصب قرار دارد و مفعول به است. به نمونه‌های قرآنی زیر توجه کنید.

الف) «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»؛^{۱۰۶} جمله «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» مقول قول یا همان مفعول به فعل «قَالَ» است و در جایگاه نصب قرار دارد.

ب) «لَتَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى»؛^{۱۰۷} جمله اسمیه «أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى» در جایگاه نصب قرار دارد و مفعول به فعل قلبی «لَتَعْلَمَ» است.

۴. جمله مضاف الیه

هرگاه یک جمله پس از الفاظ زمان یا مکان قرار گیرد، در جایگاه جر قرار دارد و مضاف الیه است. به نمونه‌های قرآنی زیر توجه کنید.

الف) «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ»؛^{۱۰۸} جمله «وُلِدْتُ» فعل و نایب فاعل است و در جایگاه جر قرار دارد. همچنین جمله «وُلِدْتُ» مضاف الیه برای واژه «يَوْمَ» (ظرف زمان) است.

ب) «لَا تَزُغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»؛^{۱۰۹} جمله «هَدَيْتَنَا» فعل و فاعل و مفعول به است و در جایگاه جر قرار دارد. همچنین جمله «هَدَيْتَنَا» مضاف الیه برای واژه «إِذْ» (ظرف زمان) است.

ج) «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛^{۱۱۰} جمله «يَجْعَلُ» فعل و فاعل است و در محل جر قرار دارد و جمله «يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» مضاف الیه برای واژه «حَيْثُ» (ظرف مکان) است.

۵. جمله جواب شرط

جمله‌ای که مقرون به «فاء» یا «إِذَا»ی فجائیه باشد و جواب الفاظ شرط جازم باشد، در جایگاه جزم قرار می‌گیرد. به نمونه‌های قرآنی زیر توجه کنید.

الف) «مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ»؛^{۱۱۱} در جمله «فَلَا هَادِيَ لَهُ»، «لَا» نفی جنس، «هادی» اسم «لَا»، مبنی بر فتح و «لَهُ» خبر «لَا» است و جمله «فَلَا هَادِيَ لَهُ» در محل جزم قرار دارد و جواب شرط «مَنْ» شرطیه است.

ب) «إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ»؛^{۱۱۲} جمله «إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» در جایگاه جزم قرار دارد و جواب شرط «إِنْ» شرطیه است.

۱۰۵. افعال قلوب به چهار دسته تقسیم می‌شوند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: «عَلِمَ»، «وَجَدَ»، «رَأَى»، «ظَنَّ»، «زَعَمَ»، «حَسَبَ»؛ ر.ک: مَوْسُوعَةُ النَّحْوِ وَالصَّرْفِ وَالْإِعْرَابِ، إِمیل بدیع یعقوب، ص ۴۳۶.

۱۰۶. مریم / ۳۰.

۱۰۷. کهف / ۱۲.

۱۰۸. مریم / ۳۳.

۱۰۹. آل عمران / ۸.

۱۱۰. انعام / ۱۲۴.

۱۱۱. اعراف / ۱۸۶.

۱۱۲. روم / ۳۶.

۶. توابعی که به صورت جمله می آیند

این جملات بر دو گونه اند:

الف) جملاتی که تابع از مفرد واقع می شوند.

جایگاه این نوع جمله‌ها با در نظر گرفتن متبوع مفرد تعیین می گردد؛ یعنی مثلاً اگر مفرد در حالت رفعی باشد، جمله نیز در جایگاه رفع قرار می گیرد و اگر در حالت‌های نصب و جر باشد، جمله نیز همان اعراب را خواهد داشت. به مثال‌های زیر توجه کنید.

۱. ﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾^{۱۱۳} جمله «تُرْجَعُونَ» فعل و نایب فاعل است و در جایگاه نصب قرار دارد؛ زیرا جمله «تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» صفت برای «يَوْمًا» است.

۲. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ﴾^{۱۱۴} جمله «يَقْبِضْنَ» فعل و فاعل است و در جایگاه نصب قرار دارد؛ زیرا جمله «يَقْبِضْنَ» عطف بر واژه «صَافَاتٍ» است تا حال برای «الطَّيْرِ» باشد.

ب) جملاتی که تابع از جمله می آیند. به نمونه‌های قرآنی توجه کنید.

۱. ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ﴾^{۱۱۵} جمله «يَمُدُّهُمْ»، که فعل و فاعل و مفعول به است، در محل رفع قرار دارد؛ زیرا جمله این جمله (يَمُدُّهُمْ) عطف بر جمله «يَسْتَهْزِئُ» است.

۲. ﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ﴾^{۱۱۶} جمله «أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ» فعل و فاعل و مفعول به است و در جایگاه رفع قرار دارد؛ زیرا جمله این جمله (أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ) عطف بر جمله «أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است تا خبر دوم «إِنَّ» باشد.

نکته: تمامی جملاتی که جایگاه اعرابی دارند، از نوع کلمه حکمی به شمار می آیند؛ زیرا این جمله‌ها به تأویل مفرد می روند.

جمله‌های فاقد محل اعرابی

جمله‌های هفت‌گانه‌ای که محلی از اعراب ندارند، عبارت‌اند از: ابتدائیه (مستأنفه)، معترضه، مفسره، جمله صله، جمله جواب قسم، جمله جواب الفاظ شرط غیر جازم و جمله تابع از جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد.

۱. جمله ابتدائیه یا مستأنفه

جمله آغازین کلام را جمله ابتدائیه یا مستأنفه^{۱۱۷} گویند.

الف) ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^{۱۱۸} این آیه شریف یک جمله اسمیه ابتدائیه است؛ زیرا این جمله سرآغاز سخن است و جایگاه اعرابی ندارد؛ چرا که در جایگاه مفرد قرار نگرفته است.

۱۱۳. بقره/ ۲۸۱.

۱۱۴. ملک/ ۱۹.

۱۱۵. بقره/ ۱۵.

۱۱۶. بقره/ ۳۳.

۱۱۷. استیناف به معنای از سر گرفتن یک سخن یا مطلب است.

۱۱۸. بقره/ ۲.

ب) ﴿فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ﴾؛^{۱۱۹} جمله «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ» یک جمله اسمیه است و از نظر ساختاری با ماقبل خود ارتباطی ندارد؛ بنا بر این جمله «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ» یک جمله مستأنفه است.

۲. جمله معترضه

هرگاه جمله‌ای بین اجزای کلام - که با هم ارتباط و پیوندی تام دارد - فاصله بیاندازد، آن جمله منفصله را معترضه نامند.

الف) ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾؛^{۱۲۰} جمله «لَوْ تَعْلَمُونَ» معترضه است و محلی از اعراب ندارد؛ زیرا بین موصوف (لَقَسَمٌ) و صفت (عَظِيمٌ) واقع شده است.
ب) قال عليُّ (عليه السلام): «صَاحِبُ السُّوءِ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ»؛^{۱۲۱} جمله «عليه السلام» جایگاه اعرابی ندارد؛ زیرا میان فعل (قال) و مفعول آن، یعنی جمله «صَاحِبُ السُّوءِ...» فاصله انداخته است.

۳. جمله مفسره

هرگاه جمله، قرینه و نشانه‌ای برای رهیابی به اجزای مقدر در کلام باشد، آن را مفسره نامند. مانند:
﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾؛^{۱۲۲} واژه «كُلَّ» مفعول به فعل مقدر است و جمله «أَحْصَيْنَاهُ» آن فعل مقدر را بازگو می‌کند؛ زیرا فعل مقدر و پنهان از لحاظ جنس با فعل مذکور یکی است.

۴. جمله صله موصول

جمله‌ای که پس از موصولات اسمی، برای توضیح و تشریح الفاظ موصول می‌آید، جمله صله نام دارد. مانند:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾؛^{۱۲۳} جمله «آمَنُوا» که فعل و فاعل است، جمله صله است و محلی از اعراب ندارد. این جمله تنها یک قید توضیحی برای واژه «الَّذِينَ» است؛ یعنی جمله صله بازگو می‌کند که مراد از «الَّذِينَ»، اهل ایمان هستند.

۵. جواب قسم

هرگاه جمله پس از الفاظ قسم قرار گیرد، آن را جمله جواب قسم نامند. مانند:
﴿يَس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛^{۱۲۴} جمله «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» جمله جواب قسم است و محلی از اعراب ندارد.

۱۱۹. یونس / ۶۵

۱۲۰. واقعه / ۷۵ و ۷۶

۱۲۱. عیون الحکم و الموعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص ۳۰۳

۱۲۲. نبأ / ۲۹

۱۲۳. بقره / ۱۶۵

۱۲۴. یس / ۳ - ۱

۶. جملهٔ جواب الفاظ شرط غیر جازم

الف) «لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمْرٌ»؛^{۱۳۰} «لَوْلَا» از الفاظ شرطی است که عمل نمی‌کند؛ بنا بر این جملهٔ «لَهْلَكَ عُمْرٌ» جواب «لَوْلَا» است و محلی از اعراب ندارد.

ب) «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛^{۱۳۶} «إِذَا» از الفاظ شرطی است که عمل نمی‌کند؛ بنا بر این جملهٔ «فَتَوَكَّلْ» جواب «إِذَا» است و محلی از اعراب ندارد.

۷. جملات تابع جملات فاقد محل اعرابی

هرگاه جمله‌ای تابع از جملهٔ مستأنفه، معترضه، جواب قسم و ... واقع شود، محلی از اعراب نخواهد داشت. مانند:

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾؛^{۱۳۷} جملهٔ «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» یک جملهٔ مستأنفه است و جملهٔ «مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» با حرف «ثُمَّ» به جملهٔ قبل که جمله‌ای است مستأنفه و آغازین، عطف شده است. بنا بر این جملهٔ دوم (مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) محلی از اعراب ندارد؛ زیرا بر جمله‌ای عطف شده است که محلی از اعراب ندارد.

چکیده

- ✓ کلمه یا حکمی و یا حقیقی است.
- ✓ کلمهٔ حکمی در واقع جمله است اما در جایگاه مفرد قرار گرفته است.
- ✓ کلمهٔ حقیقی به صریح، مؤول، مبنی و مُعَرَّب تقسیم می‌شود.
- ✓ کلمات مبنی می‌توانند معانی مختلفی در جمله داشته باشند که شناخت این معانی با توجه به ساختارهای ظاهری و معنی کلام امکان پذیر است.
- ✓ در زبان عربی به جمله‌ای که با اسم آغاز گردد، جملهٔ اسمیه گویند.
- ✓ سخنی را که از پدیده‌ها صحبت کند و با جهان بیرونی در ارتباط باشد، جملهٔ خبریه نامند و هرگاه مضمون سخن در ارتباط با عالم ذهن بوده و به دنبال ایجاد مفاهیم در ذهن مخاطب باشد، آن را جملهٔ انشائیه نامند.
- ✓ جمله‌های کوتاهی که برای تکمیل پیام یا رسائی سخن به کار می‌رود، جملهٔ صغری نامیده می‌شوند و به مجموعهٔ جمله‌های پیاپی در یک کلام که مفهوم و مقصود گوینده را کامل می‌کنند، جملهٔ کُبری گویند.
- ✓ جمله‌هایی که محلی از اعراب دارند عبارت‌اند از: جملهٔ خبریه، جملهٔ حالیه، جملهٔ مفعول‌به، جملهٔ مضاف‌الیه، جملهٔ جواب شرط، توابعی که به صورت جمله می‌آیند.
- ✓ تمام جملاتی که دارای جایگاه اعرابی هستند، کلمهٔ حکمی نامیده می‌شوند.

۱۳۵. الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه دینوری، ص ۱۵۲؛ عمر بن خطاب، عبد الرحمان أحمد البکری، ص ۲۷۱/۱۸۹/۱۵۱.

۱۳۶. آل عمران / ۱۵۹.

۱۳۷. حج / ۳۳.

✓ جمله‌های که محلی از اعراب ندارند عبارت‌اند از: جمله ابتدائیه یا مستأنفه، جمله معترضه، جمله مفسره، جمله صلّه موصول، جمله جواب قسم، جمله جواب الفاظ شرط غیر جازم، جمالاتی که تابع از جمله‌هایی می‌آیند که محلی از اعراب ندارند.

جلسه سوم

کلام و انواع آن

اهداف درس.....	۳۰
درآمد.....	۳۰
مباحث نحوی.....	۳۰
کلام و انواع آن.....	۳۲
ترکیب سوره مبارک حمد.....	۳۲
جمله اسمیه.....	۳۴
جمله های فعلیه.....	۳۴
چکیده.....	۳۵

اهداف درس

آشنایی با:

انواع کلام (جمله اسمیه و فعلیه)؛

ارکان جمله اسمیه و فعلیه؛

ترکیب سوره مبارک حمد؛

نکته‌های بلاغی در سوره مبارک حمد.

درآمد

در این فرصت بر آنیم تا قواعد ادبی از جمله، نحو و چکیده‌ای از علوم بلاغی را به صورت کاربردی و به زبانی ساده در خلال چند سوره قرآن و فرازهایی از کلام معصومین (علیهم السلام) مورد بررسی قرار دهیم تا از این رهگذر بتوانیم به گوشه‌ای از لطائف و حقایق حدیث نبوی (صلی الله علیه وآله) تمسک جویم. آن‌جا که می‌فرمایند: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا عَجَائِبَهُ»^{۱۲۸} قرآن را ترکیب کنید و از شگفتی‌های آن بهرمنند شوید. گفتنی است در ابتدای هر بحث نمایی کلی از قواعد علم نحو را با مثال‌هایی گویا مطرح می‌کنیم^{۱۲۹} و در پی آن به ترکیب یکی از سوره‌های منتخب قرآنی و یا آیات و روایات برگزیده می‌پردازیم. در پایان هر بحث، جمع‌بندی تمامی مطالب را ارائه خواهیم کرد و حسن ختام بحث را به نکته‌های بلاغی اختصاص خواهیم داد. باید دانست هدف این درس فهمیدن یا فهماندن تجزیه و ترکیب تمامی قرآن نیست، بلکه هدف آن بیش‌تر کارآمد کردن مباحث و سرفصل‌هایی است که در علم ادب با آن‌ها آشنا شدیم.

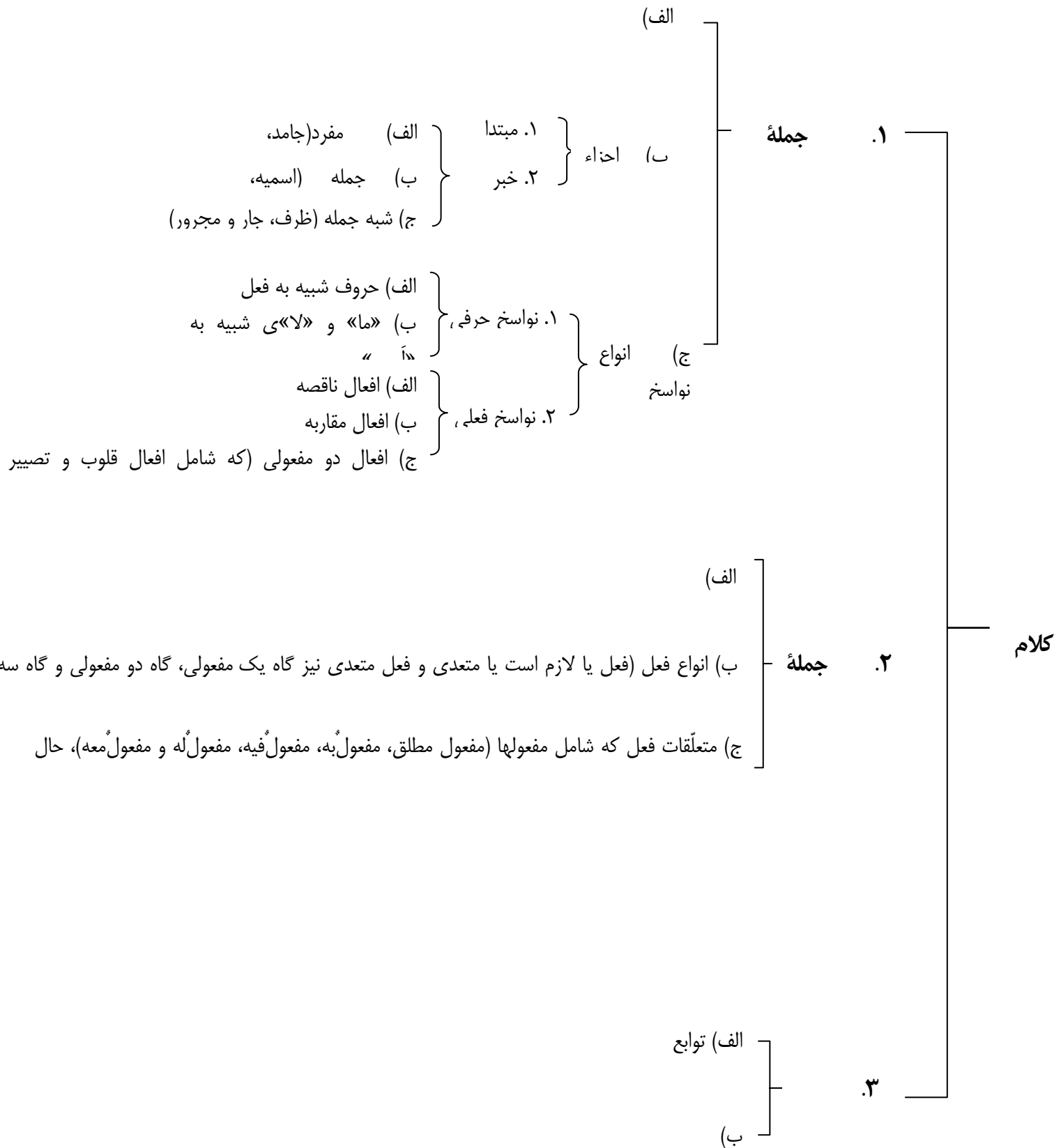
مباحث نحوی

مباحث نحوی شامل موارد زیر است:

۱. بررسی کلام و انواع آن؛
۲. جمله اسمیه و انواع آن؛
۳. جمله فعلیه و متعلقات آن؛
۴. نواسخ؛ شامل نواسخی که کارکرد فعلی و نواسخی که کارکرد حرفی دارند. کلیات این مباحث را در نمودار صفحه بعد ملاحظه می‌کنیم.

۱۲۸. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۳۹؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۱۸۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۳؛ تفسیر کشف الأسرار، ج ۱۰، ص ۶۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۳؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص ۳۶۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸۹، ص ۱۰۶.

۱۲۹. این مباحث را به صورت جدول در پایان بحث مشاهده می‌کنید.



کلام و انواع آن

در این بحث ابتدا به بررسی کلام و انواع آن می‌پردازیم، آن‌گاه با ترکیب آیات شریف سوره حمد آشنا می‌شویم و حسن ختام این جلسه را به نکته‌های علوم بلاغی مزین خواهیم کرد.

کلام: سخنی است که با در نظر گرفتن مقام سخن، پیام گوینده را به خوبی به شنونده برساند. مانند:

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ ۱۳۰
مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ۚ ۱۳۱

شکل‌گیری کلام می‌تواند با دو کلمه یا بیش از آن باشد، به شرط آن که معنای کاملی را به ذهن مخاطب

برساند؛ مانند:

اللَّهُ الصَّمَدُ ۚ ۱۳۲

وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ۚ ۱۳۳

کلام از نظر ساختار بر دو گونه است:

الف) جمله اسمیه؛ مانند: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ ۱۳۴

ب) جمله فعلیه؛ مانند: جَاءَ الْحَقُّ ۚ ۱۳۵

لازم به ذکر است که در مباحث بعدی با تعریف و ویژگی هر یک از جمله‌های اسمیه و فعلیه بیش‌تر آشنا

خواهیم شد.

اینک ترکیب سوره مبارک حمد را با هم مشاهده می‌کنیم.

ترکیب سوره مبارک حمد

۱. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛

بِسْمِ: جار و مجرور تام نیاز به متعلق ندارد؛ زیرا معنای جمله کامل است،^{۱۳۶}

الله: مضاف‌الیه و مجرور به کسره،

الرَّحْمَنِ: صفت اول برای لفظ جلاله «الله» و مجرور به کسره ظاهر،

الرَّحِيمِ: صفت دوم برای لفظ جلاله «الله» و مجرور به کسره ظاهر است.

۱۳۰. ﴿ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی‌نیاز ستوده است﴾؛ فاطر / ۱۵.

۱۳۱. ﴿خدا هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت﴾؛ کهف / ۱۷؛

۱۳۲. ﴿خدای مقصود است﴾؛ توحید / ۲.

۱۳۳. ﴿و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت؛ آری، خدا به آنچه می‌کنید بینا است﴾.
بقره / ۱۱۰

۱۳۴. ﴿محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) رسول خدا است﴾؛ فتح / ۲۹.

۱۳۵. ﴿حق آمد﴾؛ اسراء / ۸۱.

۱۳۶. آیه شریف ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را برخی دانشوران، جمله اسمیه در نظر گرفته‌اند و در ترکیب آن گفته‌اند: این آیه در اصل «ابتدائی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بوده است؛ یعنی مبتدا واژه «ابتدائی» محذوف است و جار و مجرور «بِسْمِ» متعلق به «مستقر» محذوف و خبر برای «ابتداء» است. اما برخی دیگر این آیه مبارک را جمله فعلیه در نظر گرفته‌اند و گفته‌اند که اصل آن «أَبْتَدَيْتُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بوده است. بنابر ترکیب دوم جار و مجرور «بِسْمِ» محلاً منصوب و مفعول به است.

۲. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛

الْحَمْدُ: اسم معرفه به «ال»، مبتدا و مرفوع به ضمه ظاهر است.

لِلَّهِ: جار و مجرور، خبر و در جایگاه رفع است.

رَبِّ: صفت اول برای لفظ جلاله «الله»، مجرور به كسره ظاهر و مضاف به واژه «العالمین» است.

الْعَالَمِينَ: مضاف‌الیه و مجرور به اعراب نیابی «یاء» است.

الرَّحْمَنِ: صفت دوم برای لفظ جلاله «الله» و مجرور به كسره ظاهر است.

الرَّحِيمِ: صفت سوم برای لفظ جلاله «الله» و مجرور به كسره ظاهر است.

مَالِكِ: صفت چهارم برای لفظ جلاله «الله» و مجرور به كسره ظاهر است.

يَوْمِ: مضاف‌الیه و مجرور به كسره ظاهر است.

الدِّينِ: مضاف‌الیه برای «يَوْمِ» و مجرور به كسره ظاهر است.

در اصطلاح اضافه شدن چند کلمه به یکدیگر را تتابع اضافات نامند؛ مانند: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

۳. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛

إِيَّاكَ: ضمیر منفصل نصبی، مفعول به مقدم و محلاً منصوب است.

نَعْبُدُ: فعل مضارع، متکلم مع‌الغیر، مرفوع به ضمه ظاهر و فاعل آن ضمیر پنهان «نَحْنُ» است.

وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح، غیرعامل است؛ یعنی در واژه پس از خود تأثیر لفظی نمی‌گذارد. جمله

پیش از «وَ» (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) معطوف‌علیه است و جمله پس از آن معطوف‌به است.

إِيَّاكَ: ضمیر نصبی منفصل، مفعول به مقدم برای فعل «نَسْتَعِينُ» و در جایگاه نصب است.

نَسْتَعِينُ: فعل مضارع، متکلم مع‌الغیر، مرفوع به ضمه ظاهر و فاعل آن ضمیر پنهان «نَحْنُ» است.

۴. ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛

اهْدِنَا: فعل امر، مفرد مذکر مخاطب و فاعل آن ضمیر پنهان «أَنْتَ» است.^{۱۳۷}

نا: ضمیر متصل نصبی، مفعول به اول و در جایگاه نصب است.

الصِّرَاطَ: مفعول به دوم و موصوف، منصوب به فتحه ظاهر است.

المُسْتَقِيمَ: صفت حقیقی برای «الصِّرَاطَ» و منصوب به فتحه ظاهر است.

۵. ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾؛

صِرَاطَ: بدل از «الصِّرَاطَ» و منصوب به اعراب تبعی است.

الَّذِينَ: اسم موصول، مبنی بر فتح، مضاف‌الیه و در جایگاه جر است.

أَنْعَمْتَ: فعل ماضی، مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر متصل مرفوعی «ت»، مبنی

بر فتح و در جایگاه رفع است.

عَلَيْهِمْ: جار و مجرور و متعلق به «أَنْعَمْتَ» است.

غَيْرِ: بدل از «الَّذِينَ» و مجرور به كسره است.

الْمَغْضُوبِ: اسم، معرفه به «ال» موصول، مضاف‌الیه و مجرور به كسره ظاهر است.

عَلَى: حرف جر و مبنی بر سکون است.

هُمْ: ضمیر متصل جری است.

۱۳۷. فعل «اهْدِنَا» متعدی به دو مفعول به است و لام الفعل آن، یعنی حرف «ي» در حالت جزم حذف شده است. اما در آیات

دیگر فعل «هَدَى» متعدی به یک مفعول به است؛ مانند: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾.

عَلَيْهِمْ: جار و مجرور و متعلق به اسم مشتق «المَعْضُوب» است.

و: حرف عطف غیرعامل و مبنی بر فتح است.

لا: حرف نفی و مبنی بر سکون است.

الضَّالِّينَ: معطوف به واژه «غَيْر» و مجرور به اعراب نیابی «ی» است.

اکنون که انواع کلام را در سوره مبارک حمد به صورت معین و مجزاً مشاهده کردیم، نکته‌های بلاغی و ادبی آن را پی می‌گیریم.

جمله اسمیه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾

در این آیه «الْحَمْدُ» مبتدا و «لِلَّهِ» خبر است.

کلام بلاغی بر سه گونه است: ابتدائی، طلبی و انکاری و آیه شریف «الْحَمْدُ لِلَّهِ» جمله خبریه، اسمیه و ابتدائی است. پیام و مقصود از این جمله خبریه، عظمت و فخر است. مسندالیه، واژه «الْحَمْدُ» و معرفه به «ال» است و نوع «ال» ماهیت است و مسندبیه «لِلَّهِ» است. مفهوم اصلی جمله‌های اسمیه، ارتباط دادن خبر به مسند است، اما هرگاه جمله اسمیه در مقام فخر یا عظمت و یا سایر مقامات بلاغی قرار گیرد، دلالت فرعی جمله اسمیه، دوام و ثبوت خواهد بود. باید دانست این در صورتی است که خبر، فعل مضارع نباشد. بنا بر این آیه شریف «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بر دوام و ثبوت نسبت دلالت می‌کند. این جمله به صورت مقید به کار رفته است. عبارتهای «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» در مجموع، صفت برای لفظ جلاله «الله» هستند. غرض بلاغی از ذکر صفت‌های متعدد، در این مقام، بیان حقیقت شیء است؛ زیرا در علوم بلاغی آموختیم هرگاه ذکر اوصاف برای شیء، بی‌شمار باشد - مانند «الْجِسْمُ الطَّوِيلُ الْعَرِيضُ يَشْغَلُ حِيْزًا مِنَ الْفَرَاغِ»^{۱۳۸} - حقیقت شیء را بیان می‌کند. لازم به ذکر است عبارت «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در این سوره مبارک دو مرتبه ذکر شده است. این تکرار به فصاحت کلام خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا هرگاه تکرار، بدون فایده باشد، کلام را از فصاحت بیرون می‌برد. عبارت «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آیه شریف ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ برای توضیح و مدح آمده است و در جای دیگر از سوره، برای توضیح و کشف حقیقت شیء به کار رفته است. به عبارت دیگر اغراض تبعی هر یک از این دو کاربرد با یکدیگر متفاوت است.

جمله‌های فعلیه

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

این آیه، جمله خبریه فعلیه است. نوع کلام، تأکیدی است و مقصود از آن حصر و تخصیص است. مفهوم اصلی در جملات فعلیه وقوع شیء در زمان معین است؛ مانند: «جَاءَ رَبُّكَ». معنای اصلی این آیه شریف، ثبوت «مجيء» (آمدن) برای «رَبِّ» است. اما هرگاه فعل در جمله فعلیه، مضارع باشد، جمله علاوه بر ثبوت، استمرار مسند را نیز می‌رساند. در نتیجه آیه فوق استمرار ثبوت عبودیت را برای «الله» تبارک و تعالی بازگو می‌کند. مسندالیه در این آیه شریف، «نَحْنُ» مستتر و مسند، دو فعل «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» است. «إِيَّاكَ» مفعول به

۱۳۸. جواهر البلاغه، ص ۱۳۴، بحث توابع: البحث الأول في التقييد بالنعته.

مقدم است و ساختار آیه مبارک با اسلوب اصلی جملات فعلیه متفاوت است؛ زیرا مفعول به (إِيَّاكَ) بر دو فعل «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» مقدم شده است. این تقدیم دو نکته بلاغی در بر دارد:

۱. مفید حصر است؛ بنا بر این معنای آیه چنین است: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

۲. نوع کلام، مؤکد است. تأکید بر دو گونه است:

الف) تأکیدی که برای بر طرف ساختن انکار مخاطب در کلام آورده می‌شود.

ب) تأکیدی که نشان از اهمیت و عظمت مطلب دارد.

تأکید در آیه شریف ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از نوع دوم است؛ یعنی: اوست که شایسته عبودیت است. در این مقام، حصر و تأکید برای اهمیت آورده شده است.

سوره مبارک حمد را دوباره مورد توجه قرار می‌دهیم. مطلع سوره با اسم ظاهر شروع شده است و اسم ظاهر در حکم کلام سوم شخص (مُغَایِب) است و پس از ذکر اوصاف الهی، روش کلام از مغایب (اسم ظاهر) به مخاطب (إِيَّاكَ) تبدیل شده است. این تغییر روش کلام را در علوم بلاغی التفتات نامند. التفتات یا تغییر اسلوب‌های کلامی از حالتی به حالت دیگر، دارای مراتب عدیده است. این دگرگونی سخن در سوره حمد از زیباترین نوع التفتات است؛ زیرا ذکر اوصاف الهی پس از «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دلیل حصر عبودیت و تبدیل سخن از اسم ظاهر به مخاطب را به خوبی بازگو می‌کند.

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

آیه شریف، جمله انشائیه از نوع امر است و هدف از بیان کلام انشایی در این مقام، پایداری و دوام هدایت در راه مستقیم است. مسندالیه، ضمیر مستتر «أَنْتَ» در فعل «إِهْدِ» و مسندبیه، فعل «إِهْدِ» است. کلام در علوم بلاغی به مطلق و مقید تقسیم می‌شود و قیدها - همچون مفعول، حال، تمیز و توابع - باعث ایضاح و دلالت بیش‌تر سخن می‌گردد. بنا بر این، نوع سخن در آیه مبارک، مقید و ابتدائی است.

قیدهای بلاغی دیگر مانند «صِرَاطَ الَّذِينَ»، «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ» و «وَلَا الضَّالِّينَ» به ساختار کلامی اضافه شده است تا معنا دقیق‌تر و روشن‌تر گردد. بنا بر این منظور از راه مستقیم، راه کسانی است که اولاً از نعمت برخوردار شده‌اند^{۱۳۹} و ثانیاً درخور خشم و گم‌گشتگی نیستند.

چکیده

- ✓ کلام سخنی است که با در نظر گرفتن مقام سخن، پیام‌گوینده را به خوبی به شنونده برساند.
- ✓ کلام از لحاظ ساختاری به اسمیه و فعلیه تقسیم می‌شود.
- ✓ کلام به لحاظ بلاغی به کلام ابتدائی، طلبی و انکاری (تأکیدی) تقسیم می‌شود.
- ✓ هر گاه کلام به مسندالیه و مسندبیه بسنده کند، مطلق و هر گاه سخن دارای متمم و قید باشد، مقید نامیده می‌شود.

۱۳۹. مقصود از نعمت در آیه مبارک ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ نعمت باطنی و معنوی است. تأیید این نکته را می‌توان در آیه شریف ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛ (مائده/ ۳) مشاهده کرد؛ زیرا مراد از نعمت در آیه تبلیغ، که به صورت اضافه (نِعْمَتِي) آمده است، نعمت ولایت الهی است و تقاضای ارشاد به راه راست، همان برخورداری از نعمت ولایت الهی است.

✓ تغییر کلام از روشی به روش دیگر در علوم بلاغی التفات نامیده می‌شود.

جلسه چهارم

جمله اسمیه

۳۸	اهداف درس.....
۳۸	درآمد.....
۳۸	حالت‌ها و انواع مبتدا.....
۳۹	حالت‌ها و انواع خبر.....
۳۹	خبر مفرد.....
۴۰	خبر جمله.....
۴۰	خبر شبه‌جمله.....
۴۰	ترکیب آیات.....
۵۱	مرور آیات.....
۵۶	حسن ختام.....
۵۶	فایده بلاغی.....
۵۷	نکته‌های تبعی در کاربرد انواع کلمه.....
۵۸	چکیده.....

اهداف درس

آشنایی با:

ارکان جمله اسمیه؛

حالت‌ها و انواع مبتدا؛

حالت‌ها و انواع خبر؛

فایده‌های بلاغی مبتدا و خبر.

درآمد

در جلسه پیشین به طور کلی با انواع کلام و جمله اسمیه و فعلیه و شیوه ترکیب اجزای آن‌ها و فواید بلاغی آن‌ها آشنا شدیم. در این جلسه به تفصیل با جمله اسمیه و ارکان آن (مبتدا و خبر) و حالت‌ها و انواع مبتدا و خبر و شیوه ترکیب اجزای آن و نیز فایده‌های بلاغی مبتدا و خبر آشنا خواهیم شد.

جمله اسمیه از دو جزء مبتدا و خبر پدید می‌آید:

مبتدا اسمی مرفوع است. عامل رفع مبتدا، ابتدائیت است.^{۱۴۰}

خبر جزئی است که معنای سخن بدان تمام می‌شود. خبر، مسندبه و مرفوع است. عامل خبر نیز ابتدائیت

است؛

مانند: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۱۴۱} که در این آیه مبارک، لفظ جلاله «الله» مبتدا و واژه «نور» خبر

است.

حالت‌ها و انواع مبتدا

۱. کاربرد اصلی مبتدا به صورت اسم معرفه است؛ مانند ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾^{۱۴۲} که لفظ جلاله

در این آیه مبتدای معرفه است. گاه نیز مبتدا به صورت نکره به کار می‌رود؛ مانند: ﴿لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ﴾^{۱۴۳} که

واژه «أمة» در آیه مبتدا است و «لام» مفتوح حرف تأکید است.

۲. ظهور رفع در مبتدا در بیش‌تر موارد آشکار است؛ مانند واژه «المصباح» در آیه مبارک ﴿المصباحُ في

۱۴۰. «عامل» به معنای «اثرگذار» و «معمول» به معنای «اثرپذیر» است. عوامل در نحو بر دو گونه‌اند: ۱. عامل‌های لفظی،

۲. عامل‌های معنوی.

۱۴۱. نور / ۳۵.

۱۴۲. هود / ۳۱.

۱۴۳. بقره / ۲۲۱.

زُجَّاجَةً ﴿۱۴۴﴾؛ و گاه این اثر رفع، پنهان است؛^{۱۴۵} مانند واژه «مَنْ» در آیه شریف ﴿مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^{۱۴۶}.

۳. مبتدا کاربردهای گوناگونی دارد:

- به صورت اسم صریح؛ مانند: «الرَّاسِخُونَ» در آیه شریف ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾^{۱۴۷}.

- به صورت اسم مؤول؛ مانند: «أَنْ تَعْفُوا» در آیه مبارک ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^{۱۴۸}.

- به صورت جمله که در اصطلاح آن را کلمه حکمی نامند؛ مانند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^{۱۴۹} که در این آیه مبارک جمله «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ»، به تأویل مفرد می‌رود و تقدیر سخن هنگام تأویل چنین است: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ إِذْذَارُكَ أَوْ عَدَمُ إِذْذَارِكَ». در این جمله «سَوَاءٌ» خبر مقدم و «إِذْذَارُكَ» مبتدای مؤخر است.

- به صورت مجرور؛ مانند: ﴿فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا﴾^{۱۵۰} که در این آیه شریف، «لَنَا» خبر مقدم و «مِنْ شَفَعَاءَ» محلاً مرفوع و مبتدای مؤخر است.

حالت‌ها و انواع خبر

۱. کاربرد اصلی خبر به صورت نکره است؛ مانند: «خَيْرٌ» در آیه ﴿أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾^{۱۵۱}. گاه نیز خبر به شکل معرفه می‌آید؛ مانند لفظ جلاله «الله» در آیه ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾^{۱۵۲}.
۲. خبر به صورت مفرد، جمله و شبه جمله به کار می‌رود.

خبر مفرد

خبر مفرد به دو شکل به کار می‌رود:

۱۴۴. نور / ۳۵.

۱. پنهان بودن اثر رفع به چند دلیل است: ۱. به دلیل مبنی بودن واژه؛ مانند: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾؛ (نساء / ۱۲۳) که در آن «مَنْ» شرطیه مبنی و در جایگاه رفع است. ۲. به دلیل اعراب تقدیری در اسم مقصور، منقوص و مضاف به «یاء» متکلم؛ مانند: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾؛ (کافرون / ۶) که در آن «دین» مضاف به «یاء» متکلم و تقدیراً مرفوع به ضمه مقدر است. ۳. به دلیل این که عامل لفظی زائد بر مبتدا وارد شده است؛ مانند: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾؛ (لیل / ۱۹) که در آن «نِعْمَةٌ» مجرور به حرف جر زائد «مِنْ» و در جایگاه رفع است.

۱۴۶. طلاق / ۳.

۱۴۷. آل عمران / ۷.

۱۴۸. بقره / ۲۳۷.

۱۴۹. بقره / ۶.

۱۵۰. اعراف / ۵۳.

۱۵۱. نساء / ۲۵.

۱۵۲. انعام / ۳.

۱. جامد؛ مانند «أخ» در آیه ﴿وَهَذَا أَخِي﴾^{۱۵۳}.
۲. مشتق؛ مانند «غفور» و «رحیم» در آیه ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^{۱۵۴}.

خبر جمله

خبر جمله به دو شکل به کار می‌رود:

۱. جمله اسمیه؛ مانند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^{۱۵۵} که در آن، لفظ جلاله «الله» مبتدا و جمله اسمیه «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» خبر است.
۲. جمله فعلیه؛ مانند: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾^{۱۵۶} که در آن، «نَحْنُ» مبتدا و جمله فعلیه «نَقُصُّ» خبر است.

خبر شبه جمله

خبر شبه جمله نیز به دو شکل به کار می‌رود:

۱. ظرف؛ مانند: ﴿عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾^{۱۵۷} که در آن، «عِنْدَهُ» خبر مقدم و ظرف است.
۲. جار و مجرور؛ مانند: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^{۱۵۸} که در آن، جار و مجرور «مِنَ اللَّهِ» خبر است.

در کاربردهای اصلی، تمام جمله‌های اسمیه با مبتدا شروع می‌شود و خبر، مفهوم آن را تمام می‌کند، ولی گاه بیان نکته‌های ادبی و ساختارهای لفظی، خبر را بر مبتدا مقدم می‌کند که در این مقام به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

- هرگاه خبر از الفاظ صدارت طلب باشد، و جواباً بر مبتدا مقدم می‌شود؛ مانند: ﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾^{۱۵۹} که در این آیه مبارک «مَتَى» از الفاظ صدارت طلب و خبر مقدم است.
- هرگاه مبتدا، نکره و خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد، خبر بر مبتدا مقدم می‌شود؛ مانند: ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾^{۱۶۰} که در این آیه شریف «فِي ذَلِكَ» خبر مقدم و «قَسَمٌ» مبتدای مؤخر است.

ترکیب آیات

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

ترکیب این آیه شریف در سوره مبارک حمد گذشت.

۱. ﴿الم﴾

۱۵۳. یوسف / ۹۰.

۱۵۴. مائده / ۳.

۱۵۵. آل عمران / ۲.

۱۵۶. یوسف / ۳.

۱۵۷. انعام / ۵۹.

۱۵۸. غافر / ۲.

۱۵۹. بقره / ۲۱۴.

۱۶۰. فجر / ۵.

حروف مقطعه، محلی از اعراب ندارند.^{۱۶۱}

۲. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛

ذَلِكَ: «ذا»: اسم اشاره، در جایگاه رفع، مبتدا؛ «ل»: «لام» بعد؛ «ك»: «کاف» خطاب، الْكِتَابُ: مرفوع به ضمه ظاهر، بدل از اسم اشاره «ذَلِكَ».

لا: حرف نفی جنس،

رَيْبٌ: مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، اسم «لا»،

فِيهِ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر «لا»،

لَا رَيْبَ فِيهِ: ^{۱۶۲} جمله در جایگاه نصب و حال برای واژه «الْكِتَابُ» است،

هُدًى: خبر برای «ذَلِكَ» (مبتدا)،

لِّلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور، محلاً منصوب، مفعول به برای «هُدًى» است.^{۱۶۳}

۳. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛^{۱۶۴}

الَّذِينَ: اسم موصول جمع مذکر، در جایگاه جرّ، عطف بیان برای واژه «الْمُتَّقِينَ».^{۱۶۵}

يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب و مرفوع به اعراب نیایی؛ زیرا «نون» در این فعل، «نون» عوض از ضمه و «واو» ضمیر متصل فاعلی است.

بِالْغَيْبِ: جار و مجرور، متعلق به «يُؤْمِنُونَ» و ظرف لغو است؛ یعنی، متعلق جار و مجرور از افعال خاص است.

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ: جمله صله برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.

و: حرف عطف، مبنی بر فتح و فایده آن مطلق الجمع است.^{۱۶۶}

يُقِيمُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب، معرب به اعراب نیایی؛ فاعل آن: ضمیر متصل مرفوعی «و»، الصَّلَاةُ: مفعول به، منصوب،

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ: معطوف به «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، محلی از اعراب ندارد.

و: حرف عطف،

مِمَّا: جار و مجرور، متعلق به فعل «يُنْفِقُونَ»،

رَزَقْنَا: فعل ماضی متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر «نا»،

هُمْ: مفعول به، در جایگاه نصب،

۱۶۱. ترکیب دیگری را نیز می‌توان برای این آیه مبارک بازگو کرد و آن این که «الم» خبر برای مبتدای محذوف باشد؛ یعنی در اصل چنین بوده است: «هَذِهِ السُّورَةُ الْم».

۱۶۲. برخی جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ» را در کتاب‌های خود چنین ترکیب کرده‌اند: جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ» خبر اول برای «ذَلِكَ» و «هُدًى» خبر دوم آن.

۱۶۳. ترجمه این آیه شریف بنا بر ترکیب چنین است: آن کتاب، که در او شک نیست، خویشان‌داران (متقیان) را هدایت‌گر است.

۱۶۴. خویشان‌داران آنانی هستند که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی دادیم، انفاق می‌کنند.

۱۶۵. محلّ بعيد واژه «الَّذِينَ» منصوب است؛ زیرا «الَّذِينَ» تابع برای «لِّلْمُتَّقِينَ» بوده و «لِّلْمُتَّقِينَ» نیز در جایگاه نصب و مفعول به برای واژه «هُدًى» است.

۱۶۶. مطلق الجمع یعنی «واو» عاطفه، اشتراک لفظی، مفهومی و حکمی میان معطوف‌علیه و معطوف به ایجاد می‌کند.

رَزَقْنَاهُمْ: صله برای «ما»ی موصول، محلی از اعراب ندارد.
يُنْفِقُونَ: فعل مضارع، مرفوع به اعراب نیایی؛ فاعل آن: ضمیر متصل رفعی «و» است.

۴. ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^{۱۶۷}؛

و: حرف عطف،

الَّذِينَ: عطف به جمله «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» و مجرور به اعراب تبعی است؛ زیرا «لام» جاره در «الْمُتَّقِينَ» عامل «الَّذِينَ» است.^{۱۶۸}

يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر متصل «و»،

يُؤْمِنُونَ: فعل و فاعل، جمله صله برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.

بِمَا: جار و مجرور، متعلق به «يُؤْمِنُونَ» و «ما»ی موصول در جایگاه جرّ قرار دارد.

أُنزِلَ: فعل ماضی مجهول، مفرد مذکر غایب؛ نایب فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»؛ و فعل و نایب فاعل،

صله برای «ما»ی موصول است.

إِلَيْكَ: جار و مجرور، متعلق به «أُنزِلَ»،

و: حرف عطف،

ما: موصول، در جایگاه جرّ، عطف به «باء» جاره در «بِمَا»،

أُنزِلَ: فعل مجهول؛ نایب فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»، صله برای «ما»ی موصول،

مِنْ قَبْلَ: جار و مجرور، متعلق به «أُنزِلَ»،

ك: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،

و: حرف عطف،

بِالْآخِرَةِ: جار و مجرور، متعلق به «يُوقِنُونَ»،

هُمْ: ضمیر متصل رفعی، مبتدا، در جایگاه رفع،

يُوقِنُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر متصل رفعی «و»؛ همچنین جمله فعلیه

«يُوقِنُونَ» خبر و در جایگاه رفع است.

بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ: عطف بر جمله صله «الَّذِينَ» (يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) است.

۵. ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^{۱۶۹}؛

أُولَئِكَ: «أولاء»: اسم اشاره، مبتدا، در جایگاه رفع؛ «ك»: «كاف» خطاب، محلی از اعراب ندارد.

عَلَىٰ هُدًى: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر برای «أُولَئِكَ»،

مِنْ رَبِّ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، صفت برای «هُدًى»،^{۱۷۰}

هُمْ (هُمْ): مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،

و: حرف عطف،

أُولَئِكَ: مبتدا، در جایگاه رفع،

۱۶۷. و آنان که به آنچه به تو و پیش از تو نازل شده ایمان می‌آوردند و به آخرت یقین دارند .

۱۶۸. جایگاه و اعراب بعید «الَّذِينَ» منصوب است تا توضیح دیگری برای «الْمُتَّقِينَ» باشد.

۱۶۹. آنان بر هدایتی از ناحیه پروردگار شایسته‌اند و آنها همان رستگاران اند .

۱۷۰. جار و مجرور و ظرف پس از لفظ نکره، صفت و پس از لفظ معرفه، حال است؛ البته در صورتی که اسناد سخن تمام باشد.

هُم: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.^{۱۷۱}
 الْمُفْلِحُونَ: جمع مذکر سالم، مرفوع به «واو»، خبر برای «أُولَئِكَ» است.
 ۶. ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^{۱۷۲}

إِنَّ: حرف شبیه به فعل،

الَّذِينَ: اسم موصول، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»،

كَفَرُوا: فعل و فاعل، صله برای «الَّذِينَ»، محل اعرابی ندارد.

سَوَاءٌ: خبر مقدم، مرفوع به ضمه،

عَلَيْهِمْ: جار و مجرور، متعلق به «سَوَاءٌ»،

أ: همزه معنای مجازی (تسویه) دارد؛ زیرا پس از واژه «سَوَاءٌ» آمده است. از ویژگیهای این همزه آن است که جمله را به تأویل می‌برد؛ از این رو جمله «أُنذِرْتَهُمْ» مبتدای مؤخر برای «سَوَاءٌ» و در جایگاه رفع است.

أُنذِرْتِ: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر متصل «ت»،

هُم: ضمیر متصل منصوبی، مفعول به، در جایگاه نصب،

أَمْ: حرف عطف و از انواع «أَمْ» متصله،

لَمْ: حرف جزم، مبنی بر سکون،

تُنذِرُ: فعل؛ فاعل آن: ضمیر متصل (پیوسته) «أَنْتَ»،

هُم: ضمیر متصل (پیوسته)، مفعول به و در جایگاه نصب است و تأویل مفرد جمله معطوف و معطوف علیه «الإنذار أو عدم الإنذار»،^{۱۷۳} بوده و ساختار جمله بنا بر فرض تأویل چنین است: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ إِنْذَارُكَ أَوْ عَدَمُ الإِنْذَارِ». همچنین این جمله میان اسم «إِنَّ» (الَّذِينَ) و خبر آن (لَا يُؤْمِنُونَ) قرار گرفته است که در اصطلاح به آن جمله معترضه گویند.^{۱۷۴}

لَا: حرف نفی، مبنی بر سکون،

يُؤْمِنُونَ: فعل؛ فاعل آن: ضمیر متصل (پیوسته) «و»،

لَا يُؤْمِنُونَ: جمله فعلیه، خبر «إِنَّ» و در جایگاه رفع است.

۷. ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^{۱۷۵}

حَتَمَ: فعل ماضی مفرد مذکر،

۱۷۱. برای این واژه ترکیب دیگری نیز بنا بر نظر نحویان کوفه وجود دارد و آن این که «هُم» مبتدای دوم و در جایگاه رفع، «الْمُفْلِحُونَ» خبر برای «هُم» و جمله اسمیه «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» خبر برای «أُولَئِكَ» باشد.

بند رقیّت ز پایت بر کند

کیست مولی؟ آن که آزادت کند

مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

چون به آزادی نبوت هادی است

۱۷۲. در حقیقت برای کسانی که کفر ورزیدند، یکسان است؛ چه بیمشان بدهی و چه بیمشان ندهی ایمان نمی‌آوردند .

۱۷۳. ظهور مفرد تأویلی بر چند گونه است: ۱. اضافه کردن مصدر به فاعل؛ مانند: «إِنْذَارُكَ»؛ ۲. اضافه کردن مصدر به مفعول به؛ مانند: «إِنْذَارُهُمْ»؛ ۳. آوردن مصدر همراه با الف و لام؛ مانند: «الإنذار».

۱۷۴. ترکیب دیگر آیه شریف چنین است: جمله «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» خبر اول «إِنَّ» و جمله «لَا يُؤْمِنُونَ» خبر دوم «إِنَّ».

۱۷۵. خداوند بر دل‌ها و شنوایی ایشان مهر نهاد و بر دیدگان ایشان حجابی است و تنها برای آنان عذاب عظیم است .

الله: لفظ جلاله، فاعل،
 عَلَى: حرف جرّ، مبنی بر سکون،
 قُلُوبٍ: مجرور به حرف جرّ،
 هُمْ: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،
 وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح،
 عَلَى سَمْعِهِمْ: ترکیبی همچون «عَلَى قُلُوبِهِمْ» دارد و این جارّ و مجرور متعلق به «خَتَمَ» است.
 وَ: حرف عطف،

عَلَى أَبْصَارٍ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدم،
 هُمْ (هُم): مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،
 غَشَاوَهُ: مبتدای مؤخّر، مرفوع به ضمه،
 وَ: حرف عطف،

لَهُمْ: جارّ و مجرور، خبر مقدم، در جایگاه رفع،
 عَذَابٍ: موصوف و مبتدای مؤخّر، مرفوع به ضمه،
 عَظِيمٍ: صفت برای «عَذَابٍ» است.

۸. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾^{۱۷۶}
 وَ: حرف استیناف،

مِن: حرف جرّ،

النَّاسِ: مجرور به حرف جرّ،

مِنَ النَّاسِ: در جایگاه رفع، خبر مقدم،

مَنْ: اسم موصول، مبتدای مؤخّر، در جایگاه رفع،

يَقُولُ: فعل؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته پنهان «هو»؛ و جمله فعلیه «يَقُولُ» صله برای «مَنْ» موصول است
 و محلی از اعراب ندارد.

آمَنَّا: فعل؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «نا»؛ این جمله در جایگاه نصب قرار دارد و مقول قول برای فعل
 «يَقُولُ» است،

بِاللَّهِ: جارّ و مجرور، متعلق به «آمَنَّا»،

وَ: حرف عطف،

بِالْيَوْمِ: جارّ و مجرور، موصوف،

الْآخِرِ: صفت برای «الْيَوْمِ»، مجرور به کسره؛ این جارّ و مجرور (موصوف و صفت) متعلق به «آمَنَّا» است.
 وَ: حالیه،

ما: حرف نفی شبیه به «لَيْسَ» است که اسم خود را مرفوع و خبر خود را منصوب می‌کند.

هُم: ضمیر گسسته، اسم «ما»، در جایگاه رفع،

۱۷۶. برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز باز پسین ایمان آوردیم، در حالی که ایشان مؤمن نیستند .

بِمُؤْمِنِينَ: «ب»: حرف جرّ زائد است؛ زیرا حرف «باء» جاره به باور نحویان بصری در کلام منفی به صورت قیاسی زائد واقع می‌شود؛ «مُؤْمِنِينَ»: مجرور به اعراب نیایی است؛ و جارّ و مجرور «بِمُؤْمِنِينَ» خبر برای «ما» است و در جایگاه نصب قرار دارد.

مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ: جمله حالیه، در جایگاه نصب قرار دارد.

۹. ﴿يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^{۱۷۷}

يَخَادِعُونَ: فعل مضارع مرفوع؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «و»،

اللّٰه: لفظ جلاله، مفعول به، منصوب به فتحه ظاهر،

و: حرف عطف،

الَّذِينَ: اسم موصول، معطوف به لفظ جلاله «اللّٰه» (مفعول به)، در جایگاه نصب،

آمَنُوا: فعل و فاعل، جمله صلّه برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.

و: حالیه،

ما: حرف نفی، مبنی بر سکون،

يَخْدَعُونَ: فعل و فاعل،

إِلَّا: حرف استثناء، نوع استثناء در این آیه شریف مُفْرَغ است.

أَنْفُسَ: مفعول به برای «يَخْدَعُونَ» و منصوب؛ زیرا مُسْتَنَى در استثنای مُفْرَغ معمول ماقبل «إِلَّا» است.

هُمْ: مضاف الیه، در جایگاه جرّ،

و: حالیه،

ما: حرف نفی شبیه به «لیس» است و اسم خود را مرفوع و خبر خود را منصوب می‌کند.

يَشْعُرُونَ: فعل و فاعل، جمله فعلیه، خبر برای «ما»ی شبیه به «لیس»، در جایگاه نصب،

وَمَا يَشْعُرُونَ: جمله حالیه و در جایگاه نصب قرار دارد.

۱۰. ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^{۱۷۸}

فِي: حرف جرّ،

قُلُوبٍ: مجرور به حرف جرّ، مضاف،

هِمْ (هُمْ): مضاف الیه، در جایگاه جرّ،

فِي قُلُوبِهِمْ: خبر مقدم، در جایگاه رفع،

مَرَضٌ: مبتدای مؤخّر، مرفوع به ضمه،

فَ: حرف عطف،

زَادَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح،

هُمْ: ضمیر پیوسته، در جایگاه نصب، مفعول به اول برای فعل «زاد»،

اللّٰه: فاعل برای فعل «زاد»،

مَرَضًا: مفعول به دوم برای فعل «زاد»، منصوب به فتحه،

۱۷۷. با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند، نیرنگ می‌کنند، در حالی که تنها خود را می‌فریبند و این در حالی است که نمی‌فهمند .

۱۷۸. در دل‌هایشان گرهی و بیماری است و به سبب دروغی که می‌گویند، خداوند لحظه به لحظه بر بیماری قلبشان می‌افزاید و آنان را عذابی دردناک است .

و: حرف عطف،
 ل (ل): حرف جرّ، مبنی بر کسر،
 هُم: ضمیر پیوسته، در جایگاه جرّ،
 لَهْم: جارّ و مجرور، خبر مقدّم، در جایگاه رفع،
 عَذَابُ: مبتدای مؤخّر، مرفوع به ضمّه، موصوف،
 أَلِيمٌ: صفت برای «عَذَابٌ»، مرفوع،
 بِ: حرف جرّ، مبنی بر کسر،
 ما: اسم موصول، در جایگاه جرّ،
 کَانُوا: فعل ناقص و ضمیر پیوسته «و» در جایگاه رفع بوده و اسم آن است.
 يَكْذِبُونَ: فعل و فاعل، جمله فعلیه، خبر «کَانُوا»، در جایگاه نصب،
 کَانُوا يَكْذِبُونَ: جمله صله برای «ما»ی موصول، محلی از اعراب ندارد.
 ۱۱. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾^{۱۷۹}
 و: حرف عطف، مبنی بر فتح،
 إِذَا: ظرف زمان، مفعول فیه برای «قِيلَ»، در جایگاه نصب،^{۱۸۰}
 قِيلَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح،
 لَهُمْ: جارّ و مجرور، متعلّق به «قِيلَ»،
 لا: حرف نهی،
 تُفْسِدُوا: فعل مضارع مجزوم؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «و»،
 لا تُفْسِدُوا: جمله فعلیه، در جایگاه رفع، نایب فاعل برای فعل «قِيلَ»،
 فِي الْأَرْضِ: جارّ و مجرور، متعلّق به «لا تُفْسِدُوا»،
 قَالُوا: فعل و فاعل، جواب شرط، محلی از اعراب ندارد؛ زیرا «إِذَا» از الفاظ شرط غیر جازم است.
 إِنَّمَا: از ادات حصر،
 نَحْنُ: ضمیر گسسته، مبتدأ، در جایگاه رفع،
 مُصْلِحُونَ: خبر و محصور فیه، مرفوع به اعراب نیایی «واو»،
 إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ: جمله اسمیه، در جایگاه نصب، مفعول به برای «قَالُوا» است.
 ۱۲. ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^{۱۸۱}
 أَلَا: حرف استفتاح و تنبیه،
 إِنَّ: حرف شبیه به فعل، عامل،
 هُمْ: ضمیر پیوسته، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»،
 هُمْ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

۱۷۹. هرگاه به ایشان گفته شود: در زمین فساد نکنید، پاسخ دهند: ما تنها اصلاح‌گرانیم .

۱۸۰. ابن هشام در معنی اللیب در بحث «إِذَا»ی شرطیه قول محققان نحوی را بازگو می‌کند و با ادله بی‌شمار ثابت می‌کند که ناصب «إِذَا»ی شرطیه، فعل شرط است و «إِذَا»ی شرطیه مضاف به فعل شرط نیست.

۱۸۱. آگاه باشید که بی‌شک اینان تنها فسادگرند، ولی نمی‌فهمند .

المُفْسِدُونَ: خبر «إِنَّ»، مرفوع به اعراب نیابی «واو»،

و: حالیه،

لَكِنْ: حرف استیناف و استدراک،

لا: حرف نفی،

يَشْعُرُونَ: فعل و فاعل است.

۱۳. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا

يَعْلَمُونَ﴾: ۱۸۲

و: حرف عطف،

إِذَا: ظرف زمان، منصوب به فعل شرط، ۱۸۳

قِيلَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح،

لَهُمْ: جار و مجرور، متعلق به «قِيلَ»،

آمِنُوا: فعل و فاعل، جمله فعلیه، در جایگاه رفع، نایب فاعل برای «قِيلَ»،

ك: حرف جرّ،

ما: حرف مصدری،

آمَنَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح،

النَّاسُ: فاعل و مرفوع،

گفتنی است فعل «آمَنَ» توسط «ما» می مصدریه به تأویل مفرد می‌رود و تقدیر کلام این گونه می‌شود: «آمِنُوا إِيْمَانًا كِإِيْمَانِ النَّاسِ». به دیگر سخن مصدر مؤول «كَمَا آمَنَ النَّاسُ»، صفت برای مصدر محذوف است تا مفعول مطلق برای فعل «آمِنُوا» باشد. در نتیجه، صفت (كَمَا آمَنَ النَّاسُ) به جای موصوف محذوف (إِيْمَانًا) نشسته است.

قَالُوا: فعل و فاعل، جواب «إِذَا»،

أ: استفهام انکاری،

نُؤْمِنُ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته پنهان «نَحْنُ»،

كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ: ترکیب آن همانند «كَمَا آمَنَ النَّاسُ» است.

ألا: حرف استفتاح و تنبیه،

إِنَّ: حرف شبیه به فعل، مبنی بر فتح،

هُمْ: ضمیر پیوسته، اسم «إِنَّ»، در جایگاه نصب،

هُمْ (هُمْ): ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

السُّفَهَاءُ: خبر «إِنَّ»، مرفوع،

و: حالیه،

لَكِنْ: حرف استدراک،

۱۸۲. و چون به آنان گفته شود: «همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می‌گویند: «آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم‌خردانند، ولی نمی‌دانند .

۱۸۳. هرگاه «إِذَا» شرطیه باشد، مضاف واقع نمی‌شود و عامل آن فعل شرط است.

لا: حرف نفی،

يَعْلَمُونَ: فعل و فاعل است.

۱۴. ﴿وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ﴾^{۱۸۴}

إِذَا: ادات شرط غیر جازم، مفعولُ فیه، منصوب به فعل شرط،

لَقُوا: فعل و فاعل، شرط «إِذَا»،

الَّذِينَ: مفعولُ به، در جایگاه نصب،

آمَنُوا: فعل و فاعل، صله برای «الَّذِينَ»،

قَالُوا: فعل و فاعل، جواب «إِذَا»،

آمَنَّا: فعل و فاعل، جمله فعلیه، مفعولُ به برای «قَالُوا»، در جایگاه نصب،

وَ: حرف عطف،

إِذَا: ادات شرط غیر جازم، منصوب به فعل شرط،

خَلَوْا: فعل و فاعل، شرط «إِذَا»،

إِلَىٰ شَيَاطِينٍ: جارّ و مجرور، متعلق به «خَلَوْا»،

هِمْ (هُم): ضمیر پیوسته، مضافُ الیه، در جایگاه جرّ،

قَالُوا: فعل و فاعل، جواب «إِذَا»،

إِنَّ: حرف شبیهه به فعل، مبنی بر فتح،

نا: ضمیر نصبی، اسم «إِنَّ»، در جایگاه نصب،

مَعَ: ظرف و منصوب،

كُم: مضافُ الیه، در جایگاه جرّ،

مَعَكُمْ: خبر «إِنَّ»، در جایگاه رفع،

إِنَّمَا: ادات حصر،

نَحْنُ: مبتدا، در جایگاه رفع،

مُسْتَهْزِؤُونَ: خبر، مرفوع به اعراب نیابی «واو» است.

۱۵. ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِنَّ وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^{۱۸۵}

اللَّهُ: لفظ جلاله، مبتدا، مرفوع،

يَسْتَهْزِئُ: فعل و فاعل، جمله فعلیه، خبر، در جایگاه رفع،

بِهِنَّ: جارّ و مجرور، متعلق به «يَسْتَهْزِئُ»،

وَ: حرف عطف،

يَمْدُ: فعل و فاعل،

هُم: ضمیر پیوسته، مفعولُ به، در جایگاه نصب،

فِي طُغْيَانٍ: جارّ و مجرور،

۱۸۴. و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم» و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما ایم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم» .

۱۸۵. خدا [است که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند .

- هِمْ (هُم): مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،
 يَعْمَهُونَ: فعل و فاعل، جمله فعلیه، در جایگاه نصب، حال برای ضمیر «هُم» در «يَمُدُّهُمْ» است.
۱۶. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^{۱۸۶}
 أُولَئِكَ: «أولاء»: اسم اشاره، مبتدا، در جایگاه رفع؛ «ك»: حرف خطاب،
 الَّذِينَ: خبر، در جایگاه رفع،
 اسْتَرَوْا: فعل و فاعل، جمله صله برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.
 الضَّلَالَةَ: مفعول به، منصوب،
 بِالْهُدَىٰ: جار و مجرور، متعلق به «اسْتَرَوْا»،
 فَ: حرف عطف،
 مَا: حرف نفی،
 رَبِحَت: فعل ماضی منفی،
 تِجَارَةٌ: فاعل، مرفوع،
 هُمْ: ضمیر پیوسته، مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،
 وَ: حرف عطف،
 مَا: حرف نفی،
 كَانُوا: فعل ماضی ناقص؛ اسم آن: ضمیر «و»،
 مُهْتَدِينَ: خبر «كَانُوا» و لفظاً منصوب به «ياء» است.
۱۷. ﴿مَثَلِهِمْ مَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا
 يُبْصِرُونَ﴾^{۱۸۷}
 مَثَلٌ: مبتدا، مرفوع،
 هُمْ: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،
 كَمَثَلِ: جار و مجرور، خبر، در جایگاه رفع،
 الَّذِينَ: مضاف‌الیه برای «مَثَلِ»، در جایگاه جرّ،
 اسْتَوْقَدُوا: فعل و فاعل، جمله صله برای «الَّذِينَ»،
 نَارًا: مفعول به، منصوب،
 فَ: حرف عطف،
 لَمَّا: ظرف زمان، از الفاظ شرط،
 أَضَاءَتْ: فعل و فاعل، جمله شرط برای «لَمَّا»،
 مَا: اسم موصول، در جایگاه نصب، مفعول به برای «أضاءت»،
 حَوْلَ: مفعول فیه، متعلق به فعل محذوف «اسْتَقَرَّ»، صله برای «ما»،
 هُ: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،

۱۸۶. همین کسان‌اند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت‌یافته نبودند .

۱۸۷. مَثَلِ آنان همچون مَثَلِ کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را بُرد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهایشان کرد .

ذَهَبَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح،
 الله: فاعل، مرفوع،
 ذَهَبَ اللهُ: جمله فعلیه، جواب «لَمَّا»،
 بِ: حرف جرّ به معنای تعدیه،
 نور: مجرور به حرف جرّ؛ جارّ و مجرور «نُورِ» در جایگاه نصب، مفعولُ به برای فعل «ذَهَبَ»،
 هم: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ،
 و: حرف عطف،
 تَرَكَ: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»،
 هم: ضمیر پیوسته، مفعولُ به، در جایگاه نصب،
 تَرَكَهُمْ: جمله فعلیه، عطف به «ذَهَبَ» و جواب شرط «لَمَّا»،
 فِي ظُلُمَاتٍ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «تَرَكَ»،
 لا: حرف نفی،
 يُبْصِرُونَ: فعل و فاعل، جمله فعلیه، در جایگاه نصب، حال برای ضمیر پیوسته «هم» در «تَرَكَهُمْ» است.
 ۱۸. ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^{۱۸۸}
 صُمُّ: خبر برای مبتدای محذوف و تقدیر آن «هم صُمُّ» است.
 بَكْمٌ: خبر دوم برای مبتدای محذوف،
 عُمَىٰ: خبر سوم،
 فَ: حرف عطف، مبنی بر فتح،
 هم: ضمیر گسسته، مبتدا، در جایگاه رفع،
 لا: حرف نفی،
 يَرْجِعُونَ: فعل و فاعل، جمله فعلیه، در جایگاه رفع، خبر برای «هم» است.
 ۱۹. ﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^{۱۸۹}
 أَوْ: حرف عطف،
 كَصَيِّبٍ: جارّ و مجرور، خبر برای مبتدای محذوف و تقدیر آن «هم كَصَيِّبٍ» است.
 مِنَ السَّمَاءِ: جارّ و مجرور، در جایگاه جرّ، صفت برای «صَيِّبٍ»،
 فِيهِ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدّم،
 ظُلُمَاتٌ: مبتدای مؤخّر، مرفوع،
 وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح،
 رَعْدٌ وَ بَرْقٌ: هر دو معطوف به «ظُلُمَاتٌ» هستند تا به تبع مبتدا باشند.
 يَجْعَلُونَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: «و»،

۱۸۸. کردند، لالند، کورند؛ بنا بر این به راه نمی‌آیند .

۱۸۹. یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان - که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است - [قرار گرفته‌اند]، از [نهییب] آذرخش [و] بیم مرگ، سر انگشتان خود را در گوش‌هایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد .

أَصَابِعَ: مفعولُ به، منصوب،
 هُمْ: مضافُ إليه، در جایگاه جرّ،
 فِي آذَانٍ: جارّ و مجرور، متعلّق به «يَجْعَلُونَ»،
 أَذَانِهِمْ: مضاف و مضافُ إليه،
 مِنَ الصَّوَاعِقِ: جارّ و مجرور، متعلّق به «يَجْعَلُونَ»،
 حَذَرَ: مصدر مضاف، مفعولُ له برای «يَجْعَلُونَ»،
 الْمَوْتِ: مضافُ إليه برای «حَذَرَ»، مجرور،
 وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح،
 اللَّهُ: مبتدا، مرفوع،
 مُحِيطٌ: خبر، مرفوع،
 بِالْكَافِرِينَ: جارّ و مجرور، متعلّق به واژه «مُحِيطٌ» است.

مرور آیات

حال بار دیگر در این مقام تمامی جمله‌های اسمیه را در نوزده آیه شریف مشاهده می‌کنیم.

۱. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛

آیه شریف از نظر نحوی جمله خبریه اسمیه است.

مسندألیه (ذَلِكَ) اسم اشاره است و نکته بلاغی کاربرد اسم اشاره در این مقام، عظمت است؛ یعنی، آن کتاب خود هدایت است و نه چیز دیگر. مسندبه نیز واژه «هُدًى» است. مبالغه در کلام عرب به سه گونه صورت می‌گیرد: الف) تبلیغ، ب) غلو، ج) اغراق. کاربرد مصدر برای رساندن مبالغه به صورت «تبلیغ» است؛ زیرا در علوم ادبی آموختیم که حمل مصدر بر اسم (نسبت دادن مصدر به اسم) خلاف اصل است و خلاف اصل نیاز به تأویل^{۱۹۰} یا نکته بلاغی دارد؛ برای نمونه نکته بلاغی واژه «عَدْلٌ» در جمله «عَلِيٌّ (عليه السلام) عَدْلٌ» مبالغه است؛ یعنی، علی (عليه السلام) خود عدالت است.

مسندألیه در آیه مبارک مقید است؛ زیرا مبتدا، مقید به عطف بیان «الْكِتَابُ» و جمله حالیه «لَا رَيْبَ فِيهِ» شده است. در آیه مبارک ترکیبی دیگر نیز وجود دارد که پیش‌تر به آن اشاره شد. غرض بلاغی از آوردن عطف بیان، ایضاح اسم اشاره است و الف و لام در «الْكِتَابُ» عهد ذهنی است^{۱۹۱} و برای تبیین بیش‌تر، مسندألیه

۱۹۰. تأویل جمله «عَلِيٌّ عَدْلٌ» یکی از این سه جمله است: ۱. «عَلِيٌّ عَادِلٌ»، ۲. «عَلِيٌّ ذُو عَدَلٍ»، ۳. «عَلِيٌّ عَدْلٌ» که مورد اخیر تأویل تجرید نام دارد؛ یعنی، علی خود عدالت است.

۱۹۱. «الف» و «لام» عهد بر سه گونه است: ۱. عهد ذکرى؛ مانند: «فِي زُجَاجَةٍ. الزُّجَاجَةُ...»، ۲. عهد حضوری؛ مانند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...»، ۳. عهد ذهنی؛ مانند: «أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ».

مقیّد به جمله حالیه «لا ریبَ فیهِ» شده است تا معنا و مفهوم «ذَلِكَ الْكِتَابُ» گویاتر باشد. بنا بر این اولاً منظور از اسم اشاره «ذَلِكَ» کتاب قرآن است^{۱۹۲} و ثانیاً در این کتاب، هیچ‌گونه شکی وجود ندارد.

۲. ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛

آیه شریف، جمله خبریه اسمیه است. پیام و مقصود از این دو جمله اسمیه، بیان کمال و شایستگی متقین است. مسندالیه در دو جمله اسمیه، «أُولَئِكَ» (اسم اشاره) است و مسندبه در جمله نخست «عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» و در جمله دوم «الْمُفْلِحُونَ» است.

نکته بلاغی کاربرد اسم اشاره در مسندالیه «شایستگی هدایت الهی و فلاح و رستگاری برای متقین» است که اسم اشاره بدان دلالت دارد؛ زیرا ذکر مسندالیه پس از اوصاف عدیده‌ای، همچون ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق روزی، ایمان به نزول وحی بر پیامبران (علیهم السلام) و یقین به آخرت، متقین را برای رستگاری و هدایت الهی شایسته می‌سازد.^{۱۹۳}

«هُم» در آیه مبارک «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» ضمیر فصل است. نکته بلاغی ضمیر فصل، حصر خبر (الْمُفْلِحُونَ) بر مسند است. کاربرد حصر در این مقام برای رساندن اهمیت است و نوع کلام تأکیدی است. بنا بر این معنای آیه مبارک چنین است: تنها آنان (خویشتر داران) رستگاران‌اند.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛

در این آیه «الَّذِينَ» اسم «إِنَّ»، «سَوَاءٌ» خبر مقدم، «أُنذِرْتَهُمْ» مبتدای مؤخر، «أَمْ» عاطفه، «لَمْ تُنذِرْهُمْ» معطوف به مبتدا (جمله معترضه) و «لَا يُؤْمِنُونَ» خبر «إِنَّ» است.

دو نمونه از کاربردهای گوناگون مسندالیه و مسندبه در آیه مبارک وجود دارد؛ واژه «الَّذِينَ» و جمله «أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» هر دو مسندالیه هستند، با این تفاوت که «الَّذِينَ» اسم صریح و جمله «أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» اسم مؤول است.

این جمله را به دو صورت می‌توان تأویل کرد: الف) «سَوَاءٌ عَلَيْهِمُ الْإِنذَارُ وَعَدَمُ الْإِنذَارِ؛» ب) «سَوَاءٌ عَلَيْهِمُ الْإِنذَارُ أَوْ عَدَمُ الْإِنذَارِ».

با توجه به انواع سه‌گانه خبر (مفرد، جمله و شبه‌جمله)، واژه «سَوَاءٌ» خبر مفرد و «لَا يُؤْمِنُونَ» خبر «إِنَّ» و جمله فعلیه است. در آیه مبارک، جمله خبریه، اسمیه مؤکده است؛ زیرا «إِنَّ» حرف تأکید است و مفهوم سخن با «إِنَّ» تأکید شده است. رابطه موصول و صله در نگاه بلاغی، یک رابطه علی و معلولی است. به عبارت بهتر «الَّذِينَ كَفَرُوا» علت و «لَا يُؤْمِنُونَ» معلول است؛ یعنی علت ایمان نیاوردن ایشان کفر است. این رابطه موصول و صله را در اصطلاح علوم بلاغی ایماء به وجه خبر نامند.^{۱۹۴}

۱۹۲. واژه «الکتاب» شامل کتاب صامت، یعنی قرآن و کتاب ناطق، یعنی ولایت الهی می‌شود. تأیید این نکته را می‌توان از احادیث بی‌شماری در مورد آیه شریف مشاهده کرد که به یک نمونه از آن بسنده می‌کنیم: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «الكتاب عليّ (عليه السلام) لا شكّ فيه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶؛ تفسیر صافی، فیض، ج ۱، ص ۹۱؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰.

۱۹۳. تأیید این نکته را در علوم بلاغی با این عبارت می‌بینیم: «التنبیه علی أن المشار إليه المعقب بأوصاف جدير لأجل تلك الأوصاف بما يذكر بعد اسم الإشارة كقوله تعالى ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾». جواهر البلاغه، ص ۱۰۷.

۱۹۴. الإشارة إلى الوجه الذي يبنى عليه الخبر من ثواب أو عقاب كقوله تعالى: ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾. جواهر البلاغه، ص ۱۰۸.

۴. ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ جایگاه اصلی خبر در جمله اسمیه پس از مبتدا است و تقدیم خبر (عَلَى أَبْصَارِهِمْ - لَهُمْ) خلاف اصل و کاربردی مجازی است که به دلیل نحوی و بلاغی نیاز دارد.

(الف) نکته نحوی:

تقدیم (پیش آمدن) جار و مجرور «عَلَى أَبْصَارِهِمْ» در «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» بیانگر آن است که جار و مجرور خبر است و معنای سخن بدان تمام می‌شود؛ زیرا در صورت مؤخر آمدن جار و مجرور گمان وصفیت آن می‌رود؛ چرا که مبتدا نکره محض و صرف است. همچنین تقدیم جار و مجرور در «لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» نشانگر حصر است؛ زیرا مبتدا (عَذَابٌ) موصوفه است و مقید به وصف «عَظِيمٌ» شده است.

(ب) نکته بلاغی:

مبتدا (غِشَاوَةً) نکره است. غرض از کاربرد مسندالیه نکره تهویل (هراس) همراه با عظمت است؛ زیرا وصف دیدگان که بصیرت است، با وجود این پرده هراسناک و عظیم، از اینان رخت بر بسته است. در انتهای آیه شریف «عَذَابٌ عَظِيمٌ» مبتدا است و وصف «عَظِيمٌ» برای توضیح نوع «عَذَابٌ» است. معنای آیه مبارک این گونه است: برای ایشان تنها عذاب عظیم است. دلیل این انحصار چیست؟ آن است که مهر بر دل و گوش و محجوب بودن از حق، باعث این عذاب عظیم شده است.^{۱۹۰}

۵. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾؛

در آیه مبارک دو جمله اسمیه به چشم می‌خورد: (الف) «مِنَ النَّاسِ مَنْ» (ب) «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ». کاربرد جمله «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ» بر خلاف ساختار اصلی کلام است؛ زیرا مسندبه بر مسندالیه مقدم شده است. غرض بلاغی تقدیم مسندبه «مِنَ النَّاسِ»، حصر مسندالیه «مَنْ» در مسندبه است و غرض بلاغی از کاربرد موصول «مَنْ» إخفاء و پوشاندن امور از غیر مخاطب است. در این کاربرد سخن دو نکته وجود دارد: (الف) تعمیم و فراگیری این امر؛ زیرا در همه دوره‌ها انسان‌هایی هستند که نفاق خود را در تظاهر به ایمان پنهان می‌کنند.

(ب) رحمت و ستاریت الهی؛ زیرا با وجود نفاق و کارشکنی منافقان، رحمت خدای تعالی گسترده و فراگیرتر از آن است که به خاطر گناه بندگان آبروی آن‌ها را بریزد و نام آنان را فاش سازد. پس می‌توان گفت آیه شریف مصداق این دعای عظیم: «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (رحمت الهی بر خشم او پیشی دارد) و شعر سعدی است: گنه بنده کرده است و او شرمسار.

«وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» جمله اسمیه مؤکده است؛ زیرا مفهوم کلام توسط «بِ» (از حروف تأکید)، تثبیت و تأکید شده است.

۶. ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛

در این آیه مبارک «فِي قُلُوبِهِمْ» و «لَهُمْ» خبر مقدم و «مَرَضٌ» و «عَذَابٌ» مبتدای مؤخر است. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» جمله اسمیه است و در آن مسندبه جار و مجرور «فِي قُلُوبِهِمْ» و مسندالیه واژه «مَرَضٌ» است. دلیل تقدیم خبر، نکره بودن مسندالیه است. این جمله اسمیه علت آیه شریف پیشین (وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) را بازگو می‌کند. به عبارت بهتر خدای تعالی می‌فرماید: اینان هیچ گاه مؤمن نبودند؛ زیرا در قلب‌های اینان مرض و بیماری سهمگینی است.

حیرتم از چشم‌بندی خدا.

۱۹۰. چشم باز و گوش باز و این عمی

ترکیب و نکته‌های بلاغی «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» همچون «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» است.

۷. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾؛

در آیه مبارک «نَحْنُ» مبتدا و «مُصْلِحُونَ» خبر است.

جمله اسمیه «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» مؤکده است؛ زیرا سخن با «إِنَّمَا» (از الفاظ حصر) تأکید شده است. اجزای حصر، «محصور»، محصورفیه و الفاظ حصر «است». در آیه مبارک «إِنَّمَا» از الفاظ حصر، «نَحْنُ» محصور و «مُصْلِحُونَ» محصورفیه است. حصر در اصطلاح بلاغی، انحصار محصور در محصورفیه و نفی حکم از غیر است.

برای توضیح بیش‌تر به کاربرد «إِنَّمَا» در آیه شریف ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾، توجه کنید.

طرف اثبات حکم: تنها کسانی که به خدا ایمان دارند، مساجد الهی را تعمیر می‌کنند.

طرف نفی حکم: غیر مؤمنان شایستگی این امر را ندارند.

همان گونه که مشاهده می‌کنیم تنها طرف اثبات حکم در آیه بازگو شده است و طرف نفی حکم در آیه

بیان نشده است. این کاربرد یکی از ویژگی‌های «إِنَّمَا» است که مخاطب را در فهم معنا شریک می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های «إِنَّمَا» در حصر، کاربرد اصلی و تنزیلی آن است.

الف) کاربرد اصلی: «إِنَّمَا» در امر روشن و معلومی به کار می‌رود که مخاطب نسبت به حکم آگاه است و

آن را انکار نمی‌کند؛ مانند: ﴿إِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾؛ یعنی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) رساندن

احکام و آیین رحمت الهی امری معلوم و روشن است.

ب) کاربرد تنزیلی: گوینده وانمود می‌کند که امر بر همگان واضح و روشن است؛ مانند آیه مبارک ﴿إِنَّمَا

نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ که در آن منافقان و نمود می‌کنند که ایشان مردمانی اصلاح‌گر و مصلح‌اند و ادعا دارند که

این امر بر مردمان پوشیده نیست. از همین رو خداوند متعال آیه بعد را با «أَلَا» (از حروف تنبیه) آغاز کرده

است و جمله اسمیه را مؤکد به دو تأکید دیگر، یعنی «إِنَّ» و ضمیر فصل «هُمْ»، کرده است تا سخن از نوع

کلام انکاری باشد؛ زیرا منافقان مردمانی مُنْكَر هستند. سه تأکید، یعنی «أَلَا»، «إِنَّ» و ضمیر فصل «هُمْ»،

بیانگر آن است که تنها ایشان فسادگران واقعی و حقیقی هستند و مؤمنان باید بدان توجه کنند. نظیر این معنا

در انتهای آیه بعد، یعنی ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾ نیز مشاهده می‌شود.

۸. ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ﴾؛

در آیه مبارک ضمیر «نا» در «إِنَّمَا» اسم «إِنَّ» و «مَعَكُمْ» خبر آن است. همچنین «نَحْنُ» مبتدا و

«مُسْتَهْزِؤُونَ» خبر آن است.

دو جمله اسمیه «إِنَّمَا مَعَكُمْ» و «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» از نوع انکاری است و الفاظ تأکید در جمله اول

«إِنَّ» و در جمله دوم «إِنَّمَا» است. کاربرد اسم «إِنَّ» به صورت ضمیر (نا) برای رساندن شدت حضور است.

در واقع می‌خواهند بگویند ما از لحاظ قلبی و روحی با شما هستیم. به عبارت بهتر می‌خواهند بگویند شما در

قلب ما هستید.

نکته بلاغی «إِنَّمَا» را در آیه پیشین مشاهده کردیم. همچنین فایده جمله اسمیه «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ»

ثبوت خبر برای مبتدا است.

۹. ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾؛

در این آیه «الله» مبتدا؛ «يَسْتَهْزِئُ» فعل و فاعل، جمله فعلیه، خبر؛ «يَمُدُّهُمْ» فعل و فاعل و مفعول به و

عطف بر خبر است.

مسندألیه «الله» و مسندبه جمله «یستَهزیء» است. هرگاه خبر، جمله باشد و مقام سخن مدح یا ذم باشد، استمرار و پیوستگی خبر برای مبتدا را می‌رساند. آیه شریف در مقام ذم است. استهزای الهی یکسره و پیوسته شامل منافقان می‌شود؛ زیرا خبر، فعل مضارع است و زمان فعل مضارع، میان حال و آینده مشترک است. گویی لحظه به لحظه این استهزاء شامل حال آنان می‌شود. این عمل بیانگر آن است که خدای تبارک و تعالی نسبت به مؤمنان غیور است.

۱۰. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾؛

در آیه مبارک «أُولَئِكَ» مبتدا و «الَّذِينَ» خبر است.

مسندألیه «أُولَئِكَ» و از اسماء اشاره و مبنی است و غرض بلاغی از کاربرد آن تحقیر منافقان است؛ زیرا اسم اشاره «أُولَئِكَ» برای مشارألیه دور (بعید) به کار می‌رود و این دوری به منزله تحقیر است؛ چه هر که از مهر ربوبی دور است، فردی حقیر است.

مسندبه نیز «الَّذِينَ» است. کاربرد موصول برای توجه منافقان به اشتباه‌شان است و قرینه بر این خطا و اشتباه صله موصول است؛ چه این که آنان ضلالت و گمراهی را در مقابل هدایت قرار داده و خریدار گمراهی شدند.

۱۱. ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا﴾؛

در این آیه «مَثَلٌ» مبتدا و «كَمَثَلِ» جار و مجرور و خبر است.

مسندألیه «مَثَلُهُمْ» و مسندبه «كَمَثَلِ» است. «كَمَثَلِ» از الفاظ تشبیه است. تشبیه همانندی مشبه و مشبه‌به در یک وصف است. در آیه مبارک «مَثَلُهُمْ» مشبه، مجرور «كَمَثَلِ» مشبه‌به و «ك» در مسندبه (كَمَثَلِ) لفظ تشبیه است. تشبیه در آیه مبارک از نوع تمثیل است؛^{۱۹۶} زیرا وجه شبه از امور بی‌شمار و متعدد گرفته شده است. تشبیه تمثیل بلیغ‌ترین و رساترین نوع تشبیه است؛ زیرا مفاهیم آن عظیم و والا است و برهان و دلایل آن گیرا است. یافتن وجه شبه در تشبیه تمثیل نیاز به فکر و دقت نظر دارد. از این رو اجزای تشبیه را به صورت مبسوط همراه با توضیح ملاحظه می‌کنیم. «مَثَلُهُمْ» مشبه است. اما ضمیر «هُم» اشاره به حالات و اوصاف منافقین دارد که تأویل و نقد آن این گونه است:

نفاق و برگزیدن گمراهی به جای هدایت و تظاهر به ایمان و پنهان نمودن کفری که در دل داشتند، مشبه است.^{۱۹۷} در این آیه مبارک حال و اوصاف منافقان به حال کسانی تشبیه شده است که آتشی بر افروختند، آن گاه که آتش پیرامون ایشان را روشن کرد، خدا نور ایشان را برد و در تاریکی‌ها ایشان را رها ساخت. وصفی که مشبه و مشبه‌به در آن مشترک‌اند (وجه شبه)، سود نبردن و هدایت نیافتن است.

۱۲. ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛

واژه‌های «صُمُّ»، «بَكْمٌ» و «عُمَىٰ»، هر سه مسندبه هستند و مسندألیه محذوف است. تقدیر سخن چنین است: «هُم صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ». گفتنی است باز گویی تقدیر مبتدا (هُم) تنها جنبه آموزشی دارد. به عبارت روشن‌تر این حذف بلاغی است؛ زیرا خدای تعالی در پی اثبات کوری و خرفتی ایشان نیست، بلکه وجود ایشان پیوسته کری و کوری و خرفتی و ... است.

۱۹۶. تشبیه التمثیل أبلغ من غیره. جواهر البلاغة، المبحث الخامس فی تشبیه التمثیل، ص ۲۱۱.

۱۹۷. التأویل: حال المنافقین فی نفاقهم واشتراء الضلالة بالهدی وإظهارهم خلاف ما یسترونه من کفر کحال الذی استوقد ناراً یتسعی بها ثم انطفأت فلم یعد یبصر شیئاً.

آیه مبارکه، استعاره تصریحیه است. استعاره کاربرد لفظ در معنای مجازی همراه با قرینه و علاقه مشابهت است. اجزای استعاره، «مستعارُ منه، مستعارُ له، جامع و لفظ مستعار» است.^{۱۹۸} هرگاه لفظ مستعار، مشبّه به باشد، استعاره تصریحیه است.

فایده استعاره اتحاد و مبالغه است؛ زیرا حذف شدن الفاظ تشبیه، اتحاد مشبه و مشبّه به را می‌رساند و حذف شدن وجه شبه و یکی از دو رکن تشبیه (مشبه، مشبّه به) باعث مبالغه می‌شود. در این آیه شریف در واقع ابتدا منافقان به افراد کر و لال و کور تشبیه شده‌اند و سپس لفظ تشبیه، وجه شبه و مشبه حذف شده و تنها مشبّه به (مستعارُ منه) ذکر شده است و از مشبّه به، مشبه قصد شده است. این معنا را می‌توان در این شعر مشاهده کرد.

چشم باز و گوش باز و این عمی
حیرتم از چشم بندی خدا
در انتهای آیه مبارک در عبارت «فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»، «هُمْ» مسندُ الیه و جمله «لَا يَرْجِعُونَ» مسندُ به است. تکرار اسناد در آیه مبارکه، به منظور حصر است؛ زیرا فعل «لَا يَرْجِعُونَ» یک مرتبه به «و» (فاعل) نسبت داده شده است و جمله مسندُ به (لَا يَرْجِعُونَ) در مرتبه دیگر به مسندُ الیه (هُمْ) نسبت داده شده است. معنای حصر در آیه چنین است: منافقان هیچ گاه باز نمی‌گردند.

۱۳. ﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛

جار و مجرور «كَصَيِّبٍ» خبر است و توسط حرف عطف «أَوْ» به «مَثَلُهُمْ» در آیات پیشین عطف شده است. «ك» از حروف جرّ و از الفاظ تشبیه است و تشبیه در آیه مبارک تشبیه تمثیل است. وجه شبه در تشبیه تمثیل، وصفی است که از امور متعدد گرفته شده است. این وصف مشترک در این جا گمراهی، هراس و ترس است.

جار و مجرور «فیه» مسندُ به مقدم است و واژه‌های «ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» مسندُ الیه مؤخر است. همچنین جمله اسمیه «فیه ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ»، صفت برای «كَصَيِّبٍ» است. این وصف، نوع بارش باران از آسمان را بیان می‌کند.

در انتهای آیه مبارک در عبارت «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»، لفظ جلاله «الله» مسندُ الیه و «مُحِيطٌ» مسندُ به است. کاربرد اسم علم «الله» برای عظمت است و غرض بلاغی در کاربرد مسندُ به (مُحِيطٌ)، هیبت و عظمت است. جمله «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» به خوبی بازتاب عمل الهی را در مقابل رفتار کافران بازگو می‌کند که این کردار الهی بر اثر احاطه و قدرت او است.

حسن ختام

در این مجال با نکته‌های بلاغی و کاربردهای اصلی و فرعی جمله اسمیه آشنا می‌شویم.

فایده بلاغی

فایده کاربرد اصلی در جمله اسمیه، تنها ثبوت خبر برای مبتدا است.

ثبوت خبر از دو راه امکان پذیر است:

۱۹۸. مستعارُ منه = مشبّه به، مستعارُ له = مشبه، جامع = وجه شبه و لفظ مستعار واژه‌ای است که در آن معنای اصلی و مجازی ملاحظه شده است.

۱. به صورت توضیح؛ مانند: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾. به عبارت واضح‌تر، خبر، تعریف و شناسایی مبتدا (ذَلِكَ الْكِتَابُ) است؛ زیرا خبر توصیف مبتدا و توضیح آن است. بنا بر این وصف کتاب الهی و کتاب ناطق، تنها هدایت‌گری متقین و خویشن‌داران است. به بیان دیگر اگر سؤال کنیم کتاب ناطق چیست؟ پاسخ آن را در خبر این آیه مبارکه هدایت‌گری متقین می‌یابیم.

هست قرآن حال‌های انبیاء ماهیان بحر پاک کبریا

۲. به صورت تخصیص؛ مانند: ﴿لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. در این آیه شریف «عَذَابٌ عَظِيمٌ» به کفار منحصر شده است.

جمله اسمیه با توجه به قرائن و شواهد^{۱۹۹} کاربرد فرعی نیز دارد. فایده کاربرد فرعی جمله اسمیه دوام و استمرار است؛ مانند:

الف) ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. هدایت ربّانی و رستگاری برای متقین مستمر و پیوسته است. قرینه استمرار هدایت ربّانی و رستگاری، مقام مدح و تجلیل از مقام شامخ متقین است.^{۲۰۰}

چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیاء آمیختی

ب) ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾. استهزای الهی پیوسته و مستمر است و این استمرار استهزاء از قرینه ذمّ و سرزنش فهمیده می‌شود.

نکته‌های تبعی در کاربرد انواع کلمه

در علوم بلاغی آموختیم که به کارگیری هر یک از مفردات در سخن به نکته ادبی نیاز دارد که در اصطلاح نکته ادبی را معنای تبعی و فرعی می‌نامند. حال در این مقام باید از خود پرسید: چرا مسندالیه در آیات مبارک گاه به صورت اسم اشاره، مانند «ذَلِكَ» و «أُولَئِكَ»، و گاه به صورت معرفه و علم، مانند «اللَّهُ»، و گاه به صورت نکره، مانند «عَذَابٌ» به کار رفته و دلیل بلاغی آن چیست؟

در تبیین این پرسش باید گفت: کاربرد «ذَلِكَ» (اسم اشاره بعید) در آیه شریف ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ دلیل عظمت منزلت قرآن و دست نیافتن به ساحت کتاب ناطق الهی است؛ زیرا بُعد مکانی، به احاطه نداشتن و نرسیدن به کنه ذات شیء اشاره دارد.^{۲۰۱}

همچو قرآن که به معنی هفت توست خاص را و عام را، مَطْعَم در اوست

کاربرد «أُولَئِكَ» نیز در آیه مبارک ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ شایستگی متقین را به اوصاف هدایت ربّانی و رستگاری می‌رساند و این شایستگی به دلیل وجود اوصافی همچون ایمان به غیب، اقامه نماز و اوصاف دیگر که از آیات قبل فهمیده می‌شود، به دست می‌آید.

نکته تبعی در کاربرد لفظ جلاله «اللَّهُ» در عبارت «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» دلیل بر احاطه و قدرت الهی دارد و نکته بلاغی و تبعی در کاربرد مسندالیه به صورت نکره در عبارت «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» هول و هراس

۱۹۹. از جمله قرائن می‌توان به مقام مدح، ذمّ و انس اشاره کرد.

۲۰۰. جوهر البلاغة، بحث مسندالیه، المبحث السادس، ص ۱۰۹.

۲۰۱. همان.

همراه با تحقیر است. کاربرد مسندالیه نکره در عبارت «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» نیز عظمت و گستردگی این حجاب است.^{۲۰۲}

چکیده

- ✓ جمله اسمیه از دو جزء مبتدا و خبر تشکیل شده است.
- ✓ کاربرد اصلی مبتدا به صورت معرفه است.
- ✓ مبتدا به صورت اسم صریح، اسم مؤول، جمله و جار و مجرور به کار می‌رود.
- ✓ کاربرد اصلی خبر به صورت نکره است.
- ✓ خبر به صورت مفرد، جمله و شبه جمله به کار می‌رود.
- ✓ فایده بلاغی کاربرد اصلی جمله اسمیه، ثبوت خبر برای مبتدا است.
- ✓ فایده کاربرد فرعی جمله اسمیه، دوام و استمرار است.

۲۰۲. نکته‌های تبعی و فرعی در مفردات را می‌توان در کتاب *جواهر البلاغه* مبحث مسندالیه و مسندبه بررسی و مشاهده کرد. از جمله مفاهیم تبعی می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. تَلَذُّذٌ؛ مانند: «اللَّهُ رَبِّي»؛ ۲. مبالغه و تکثیر فایده؛ مانند: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»؛ ۳. حضور قلبی؛ مانند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»؛ ۴. تکثیر؛ مانند: «إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ».

جلسه پنجم

نواسخ

اهداف درس.....	۶۰
درآمد.....	۶۰
نواسخ.....	۶۰
الف) نواسخ فعلی.....	۶۰
۱. افعال ناقصه.....	۶۰
۲. افعال مقاربه.....	۶۴
۳. حروف شبیه به «لِیسَ».....	۶۶
آیات منتخب.....	۶۷
الف) افعال ناقصه.....	۶۷
ب) نواسخ حرفی.....	۷۴
۱. حروف مشبّهة بالفعل.....	۷۴
۲. «لا»ی نفی جنس.....	۷۵
آیات منتخب.....	۷۷
حروف مشبّهة بالفعل.....	۷۷
بازبینی.....	۹۳
نکته‌های بلاغی.....	۹۴
چکیده.....	۹۶

اهداف درس

آشنایی با:

نواسخ فعلی و حرفی و انواع هر کدام؛
ویژگی‌های نواسخ فعلی و کاربردهای بلاغی هر یک؛
ویژگی‌ها و کاربردهای بلاغی نواسخ حرفی.

درآمد

نحویان الفاظی را که بر جمله اسمیه وارد می‌شوند و اثر جدیدی در آن به وجود می‌آورند، نواسخ گویند. نواسخ دو گونه است: ۱. نواسخ فعلی؛ ۲. نواسخ حرفی.

نواسخ فعلی شامل افعال ناقصه و مقاربه هستند که بر جمله اسمیه وارد می‌شوند، مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کنند؛ مانند:

۱. كَانَ سَعِيكُمْ مَشْكُورًا^{۲۰۳} که در آن، «كَانَ» ناسخ فعلی (فعل ناقص)، «سَعِيٌّ» اسم «كَانَ» و «مَشْكُورًا» خبر آن است.

۲. يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ^{۲۰۴} که در آن، «يَكَادُ» ناسخ فعلی (فعل مقاربه)، «زَيْتٌ» اسم «يَكَادُ» و «يُضِيءُ» خبر آن است.

نواسخ حرفی نیز شامل حروف شبیه به «لَيْسَ»، حروف مشبّهةً بالفعل و «لَا»ی نفی جنس می‌شود که از این میان حروف شبیه به «لَيْسَ» عمل نواسخ فعلی را انجام می‌دهند، اما عمل حروف شبیه به فعل و «لَا»ی نفی جنس برعکس نواسخ فعلی است؛ یعنی اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند. در این جلسه با نواسخ فعلی و حرفی و ویژگی‌ها و نکته‌های بلاغی هر یک آشنا می‌شویم و نمونه‌هایی از آیات نورانی قرآن کریم را، که در آن‌ها نواسخ فعلی و حرفی به کار رفته است، بررسی می‌کنیم.

نواسخ

الف) نواسخ فعلی

۱. افعال ناقصه

افعال ناقصه عبارت‌اند از: «كَانَ، صَارَ، أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، ظَلَّ، بَاتَ، مَا زَالَ، مَا فَتِيَ، مَا بَرِحَ، مَا انْفَكَ، مَا دَامَ و لَيْسَ».

اینک انواع افعال ناقصه را به طور جداگانه بررسی می‌کنیم تا با نوع عمل و اسلوب آن‌ها بیش‌تر آشنا شویم.

۲۰۳. انسان / ۲۲.

۲۰۴. نور / ۳۵.

۱. کان

۱. ﴿مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ﴾^{۲۰۵}

«ما» حرف نفی، «کان» فعل ماضی از افعال ناقصه، «لِشَرِّ» جار و مجرور، خبر مقدم و «أَنْ يُؤْتِيَهُ» اسم مؤخر «کان» (به شکل مؤول) است. «کان» جمله اسمیه را به زمان گذشته مقید کرده است.

۲. ﴿كُونُوا عِبَادًا﴾^{۲۰۶}

«کُونُوا» فعل امر ناقص، اسم آن ضمیر «و» و خبر آن «عِبَادًا» است. ساختار این جمله، اصلی است و در اجزای آن (اسم و خبر) جابه‌جایی رخ نداده است. فعل امر ناقص «کُونُوا» جمله اسمیه را به زمان حال مقید کرده است.

۳. ﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ﴾^{۲۰۷}

«کُونُوا» فعل امر ناقص، اسم آن ضمیر «و» و «رَبَّانِيِّينَ» خبر آن است که جمع مذکر و منصوب به «یاء» است. فعل امر «کُونُوا» جمله اسمیه را به زمان حال مقید کرده است.

۴. ﴿كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ﴾^{۲۰۸}

«كُنْتُمْ» فعل ناقص، اسم آن ضمیر «تُمْ» و «تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» جمله فعلیه، در محل نصب و خبر «کان» است. جمله اسمیه «أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» با فعل ناقص «كُنْتُمْ» معنای ماضی استمراری را می‌رساند؛ زیرا «کان» همراه با فعل مضارع معنای ماضی استمراری دارد.

۵. ﴿كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^{۲۰۹}

«كُنْتُمْ» فعل ماضی ناقص، اسم آن ضمیر «تُمْ» و «تَدْرُسُونَ» جمله فعلیه، خبر و در جایگاه نصب است. جمله اسمیه «أَنْتُمْ تَدْرُسُونَ» با فعل ناقص «کان» معنای ماضی استمراری را می‌رساند.

۶. ﴿حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾^{۲۱۰}

«تَكُونَ» در هر دو مورد فعل مضارع و اسم آن ضمیر «أَنْتَ» است و «حَرَضًا» خبر مفرد برای «تَكُونَ» نخست و «مِنَ الْهَالِكِينَ» خبر شبه‌جمله برای «تَكُونَ» دوم است.

۷. ﴿أَيْنَمَا كُنْتَ﴾^{۲۱۱}

ساختار این جمله، فرعی است؛ زیرا «أَيْنَمَا» خبر «کان» و از الفاظ صدارت‌طلب است و بر «کان» مقدم شده است. «كُنْتَ» فعل ماضی ناقص و اسم آن ضمیر «تُ» است. مشاهده می‌شود که فعل ناقص «کان» در هر سه شکل ماضی، مضارع و امر، مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کند.

۲۰۵. آل عمران / ۷۶.

۲۰۶. همان.

۲۰۷. همان.

۲۰۸. همان.

۲۰۹. همان.

۲۱۰. یوسف / ۱۲.

۲۱۱. مریم / ۳۱.

ساختار سخن می‌تواند به شکل اصلی (در نمونه‌های ۲ تا ۶) و یا به شکل فرعی (در نمونه‌های ۱ و ۷) باشد و اسم افعال ناقصه می‌تواند به شکل صریح یا مؤول باشد؛ برای نمونه «أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ» در نمونه نخست، اسم مؤول است، اما در دیگر نمونه‌ها اسم افعال ناقصه، صریح است.

خبر افعال ناقصه می‌تواند به شکل‌های زیر به کار رود:

۱. جامد؛ مانند «عِبَادًا» در نمونه (۲)؛

۲. مشتق؛ مانند «رَبَّانِيْنَ» در نمونه (۳)؛

۳. جمله؛ مانند «تَعْلَمُونَ» و «تَدْرُسُونَ» در نمونه (۴) و (۵)؛

۴. شبه‌جمله (ظرف و جار و مجرور)؛ در نمونه (۱)، (۶) و (۷).^{۲۱۲}

ویژگی‌های یاد شده پس از نمونه‌ها در تمامی افعال ناقصه جاری است. به خاطر تشابه افعال ناقصه در حالت‌ها، کاربردها و ویژگی‌ها، تنها به ذکر چند نمونه دیگر از این افعال بسنده می‌کنیم.

۲. ظَلَّ

﴿فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^{۲۱۳}

«ظَلَّ» از افعال ناقصه و «ت» نشانه تأنیت آن است. ساختار این جمله، اصلی است. «أَعْنَاقُ» اسم «ظَلَّ» و «خَاضِعِينَ» خبر مشتق آن است. «لَهَا» نیز جار و مجرور است.

۳. دَامَ

﴿مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^{۲۱۴}

«ما» مصدریه زمانیه، «دام» فعل ناقص، «ت» اسم «دام» و «حَيًّا» نیز خبر آن (به شکل جامد) است. فعل «دام» تداوم خبر را برای اسم بازگو می‌کند.

۴. مَا فَتَى

﴿تَفَتَوْا تَذَكَّرْ يَوْسُفَ﴾^{۲۱۵}

«تَفَتَوْا» فعل ناقص، اسم آن، ضمیر پنهان «أَنْتَ» و خبر آن جمله فعلیه «تَذَكَّرْ» است. «يَوْسُفَ» نیز مفعول به است.

فعل «تَفَتَوْا» باعث استمرار و پیوستگی جمله اسمیه «أَنْتَ [تَذَكَّرْ]» است.

۵. بَاتَ

﴿بَيْتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾^{۲۱۶}

«بَيْتٌ» فعل مضارع ناقص، اسم آن ضمیر «و» و خبر آن «سُجَّدًا» (جمع مکسر) است. «لِرَبِّهِمْ» نیز جار و مجرور است.

۲۱۲. «مِنَ الْهَالِكِينَ» و «لِبَشَرٍ» جار و مجرور و «أَيْنَمَا» ظرف مکان است.

۲۱۳. شعراء/ ۴.

۲۱۴. مریم/ ۳۱.

۲۱۵. یوسف/ ۸۵.

۲۱۶. فرقان/ ۶۴.

۶. ما زال

﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ﴾^{۲۱۷}

«ما زال» فعل ماضی ناقص، اسم آن «تِلْكَ» (مبنی) و اعراب آن محلی است و خبر آن «دَعْوَى» (جامد) است. «هُم» نیز مضاف‌الیه است.

فعل ناقص «ما زال» نیز بیانگر استمرار خبر برای اسم است.

۷. لَيْسَ

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾^{۲۱۸}

«لَيْسَ» فعل جامد از افعال ناقصه، «اللَّهُ» اسم آن و «بَاء» زائده در خبر «لَيْسَ» یعنی «بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» برای تأکید نسبت جمله است.

حکم جمله اسمیه با «لَيْسَ» منفی شده است و همزه استفهام، انکار ابطالی این نفی را به اثبات تبدیل کرده است.

۸. أَصْبَحَ

﴿فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا﴾^{۲۱۹}

«تُصْبِحُ» فعل متصرف مضارع از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر پنهان «هی» و خبر آن «صَعِيدًا» (مشتق) است. فعل ناقص «تُصْبِحُ» بیانگر تبدیل خبر برای اسم است.

نوع تصرف

این افعال از نظر اشتقاق و تصرف بر سه گونه هستند:

۱. «دام» و «لَيْسَ» هر دو فعل جامد هستند.

۲. افعال «ما زال»، «ما بَرِحَ»، «ما فَتَى» و «ما أَنْفَكَ» تنها به شکل ماضی و مضارع می‌آیند.

۳. افعال «کان»، «أَصْبَحَ»، «أَمْسَى»، «أَضْحَى»، «بَاتَ»، «ظَلَّ» و «صار» متصرف تام (تام التصرف) هستند.

تمامی این افعال و فروع (مشتقات) آن‌ها بر جمله اسمیه وارد می‌شوند. مبتدا اسم این افعال و خبر نیز، خبر این افعال و مشتقات آن‌ها واقع می‌شود.

ویژگی افعال ناقصه

۱. این افعال را به این دلیل ناقصه می‌نامند که کاربرد این افعال با خبر منصوب است و معنای آن‌ها بدان کامل می‌شود. از افعال ناقصه «ما فَتَى»، «ما زال» و «لَيْسَ» تنها کاربرد ناقص دارند، اما افعال دیگر می‌توانند تامه واقع شوند^{۲۲۰} و هر گاه مفاهیم این افعال با اسم مرفوع کامل شود، تامه به شمار می‌روند و دیگر نیازی به خبر منصوب ندارند.

۲۱۷. انبیاء / ۱۵.

۲۱۸. تین / ۸.

۲۱۹. کهف / ۴۰.

۲۲۰. افعالی که در ادامه می‌آیند، گاه تامه واقع می‌شوند: «کان» هر گاه به معنای «حَصَلَ» باشد؛ مانند: ﴿يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (انعام / ۷۳) و «أَصْبَحَ»، «أَضْحَى» و «أَمْسَى» هر گاه به معنای «دَخَلَ فِي الصَّبَاحِ وَالضُّحَى وَالْمَسَاءِ» باشد؛ مانند ﴿حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ (روم / ۱۷) و «ظَلَّ» هر گاه به معنای «اسْتَمَرَّ»، «أَنْفَكَ» هر گاه به معنای «أَنْفَصَلَ»،



۲. در خبر برخی از این افعال «باء» زائد به کار می‌رود و این کاربرد در «لَيْسَ» شایع‌تر است؛^{۲۲۱} مانند: ﴿أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾.^{۲۲۲}

۳. حذف نون «کان» در حالت جزم جایز است؛ مانند: ﴿وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾.^{۲۲۳}

۴. کاربرد شایع و ساختار اصلی معمول‌های این افعال بدین‌گونه است که ابتدا اسم و در پی آن خبر می‌آید. گاه این کاربرد اصلی، دگرگون می‌شود و خبر بر اسم پیشی می‌گیرد؛ مانند: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾^{۲۲۴} که «لَكَ» خبر مقدم و «شَيْءٌ» اسم مؤخر است.

۲. افعال مقاربه

این افعال از نظر مفهوم بر سه گونه‌اند.

۱. افعال «عَسَى»، «حَرَى» و «اخْلَوْلَقَ» به معنای امید هستند.

۲. افعال «كَادَ»، «أَوْشَكَ» و «كَرَبَ» به معنای مقاربه و نزدیکی خبر برای اسم به کار می‌روند.

۳. افعال «أَنْشَأَ»، «طَفِقَ»، «بَدَأَ»، «ابْتَدَأَ»، «جَعَلَ»، «أَخَذَ»، «قَامَ»، «انْبَرَى» و ... به معنای شروع خبر برای اسم کاربرد دارند. باید دانست تمامی این افعال (جز دو فعل «أَوْشَكَ» و «كَادَ») کاربرد جامد دارند. کاربرد این دو فعل به شکل ماضی و مضارع است؛ مانند: ﴿فَدَبَّحُوها وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾^{۲۲۵} که «كَادُوا» فعل ماضی است و ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾^{۲۲۶} که «يَكَادُ» فعل مضارع است.

اینک انواع افعال مقاربه را به طور جداگانه بازگو می‌کنیم تا با نوع عمل و اسلوب آن‌ها بیش‌تر آشنا شویم.

۱. عَسَى

﴿عَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي﴾^{۲۲۷}

«عَسَى» فعل جامد از افعال مقاربه به معنای امید، اسم آن «رَبِّي» و خبر آن «أَنْ يُؤْتِيَنِي» است. گفتنی است در بیش‌تر کاربردها، خبر «عَسَى»، «أَنْ» ناصبه همراه با فعل مضارع است. فعل مقاربه، خبر (أَنْ يُؤْتِيَنِي) را به نحو امید برای اسم «عَسَى» (رَبِّي) ثابت می‌کند.

۲. كَادَ

﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ﴾^{۲۲۸}

«بِرَح» هر گاه به معنای «ذَهَبَ» و «دَامَ» هر گاه به معنای «بَقِيَ» باشد. المعجم المفصل في اللغة والأدب، ج ۲، ص ۱۰۰۷. ۲۲۱. در خبر افعال «ما زال»، «ما فتى»، «ما أنفك»، «ما برح» و «ما دام»، «باء» زائده به کار می‌رود. المعجم المفصل في اللغة والأدب، ج ۲، ص ۱۰۰۷.

۲۲۲. آل عمران / ۱۸۲.

۲۲۳. مریم / ۲۰.

۲۲۴. آل عمران / ۱۲۸.

۲۲۵. بقره / ۷۱.

۲۲۶. نور / ۳۵.

۲۲۷. کهف / ۴۰.

۲۲۸. مریم / ۹۰.

«تَكَادُ» فعل مضارع متصرف از افعال مقاربه و به معنای نزدیکی خبر برای اسم به کار رفته است. اسم آن «السَّمَاوَاتُ» و خبر آن فعل مضارع «يَتَفَطَّرْنَ» (بدون «أَنْ» ناصبه) است. فعل مقاربه، خبر جمله اسمیه (يَتَفَطَّرْنَ) را به نحو قُرب برای اسم آن (السَّمَاوَاتُ) تثبیت می‌کند.

۳. طَفِقَ

﴿فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ﴾^{۲۲۹}

«طَفِقَ» فعل جامد از افعال مقاربه به معنای شروع، اسم آن ضمیر پنهان «هو» و خبر آن مفعول مطلق نیابی «مَسْحًا» است؛ زیرا تقدیر سخن «يَمَسَحُهَا مَسْحًا» است.

نکته

نوع دوم از نواسخ فعلی، افعال مقاربه است. این افعال به معنای امید، قرب و شروع هستند. نامیدن افعال سه‌گانه مقاربه از باب مجاز و تغلیب^{۲۳۰} است. افعال آیات سه‌گانه بالا به ترتیب برای امید (عَسَى)، قرب (كَادَ) و شروع (طَفِقَ) است. خبر این افعال اغلب فعل مضارع است. این جمله فعلیه یا در سخن آشکار است؛ مانند نمونه نخست (أَنْ يُؤْتِينَ) و نمونه دوم (يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ) و یا جمله فعلیه پنهان است؛ مانند نمونه سوم (مَسْحًا) = يَمَسَحُهَا مَسْحًا). خبر این افعال گاه نیز مفرد می‌آید؛ مانند: «عَسَيْتُ مُسْلِمًا».^{۲۳۱}

ویژگی افعال مقاربه

۱. خبر این افعال در بیش‌تر موارد جمله فعلیه است؛^{۲۳۲} مانند ﴿فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ﴾^{۲۳۳} که «أَنْ يَأْتِيَ» خبر جمله فعلیه است و ﴿مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ﴾^{۲۳۴} که «يَزِيغُ» خبر جمله فعلیه است.
۲. کاربرد خبر فعل «حَرَى» و «اخْلَوْلَقُ» همواره با «أَنْ» ناصبه است؛ کاربرد خبر افعال شروع بدون «أَنْ» ناصبه است و کاربرد خبر «كَادَ» و «كَرَبَ» بیش‌تر بدون «أَنْ» و گاه با «أَنْ» مصدریه است. افعال «عَسَى» و «أَوْشَكَ» نیز بیش‌تر با «أَنْ» و گاه بدون «أَنْ» مصدریه می‌آیند؛ مانند: ﴿عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُرَحِّمَكُمْ﴾^{۲۳۵} که «أَنْ يُرَحِّمَكُمْ» خبر جمله فعلیه است.
۳. هر گاه پس از این افعال، تنها فعل مضارع همراه با «أَنْ» ناصبه بیاید، تامه واقع می‌شود؛ مانند: ﴿فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا﴾^{۲۳۶}.

۲۲۹. ص / ۳۳.

۲۳۰. اطلاق لفظ جزء بر کل را مجاز نامند. لفظ جزء، فعل مقاربه است؛ زیرا این افعال سه نوع (امید، شروع و قرب) هستند.

۲۳۱. برخی این نمونه را به تأویل می‌برند: «عَسَيْتُ أَنْ أَكُونَ مُسْلِمًا».

۲۳۲. خبر این افعال در زبان عربی کاربرد مفرد نیز دارد؛ مانند: «عَسَيْتُ صَائِمًا». مغنی اللیب و مغنی الأدیب، بحث «عَسَى».

۲۳۳. مائده / ۵۲.

۲۳۴. توبه / ۱۱۷.

۲۳۵. اسراء / ۸.

۲۳۶. نساء / ۱۹.

۳. حروف شبیه به «لِیس»

حروف شبیه به «لِیس» همانند افعال ناقصه و مقاربه، اسم را مرفوع و خبر را منصوب می‌کنند. این حروف عبارت‌اند از: «ما، إن، لا و لات».

عمل حروف شبیه به «لِیس» دو شرط عمده دارد:

۱. «إِلَّا»ی استثنائیه، نفی حروف شبیه به «لِیس» را از بین نبرد؛ برای نمونه در آیه شریف ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^{۲۳۷} «إِلَّا»ی استثنائیه عمل «إِنْ» شبیه به «لِیس» را از بین برده و مانع منصوب شدن خبر (مَلَكٌ) شده است.

۲. در اجزای جمله اسمیه تقدیم و تأخیر صورت نگیرد.

با این دو شرط، حروف شبیه به «لِیس» عمل می‌کنند؛ مانند: ﴿مَا هَذَا بَشَرًا﴾^{۲۳۸} که «هذا» اسم و «بَشَرًا» خبر «ما»ی شبیه به «لِیس» است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱. ما

﴿مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾^{۲۳۹}

«ما» از حروف شبیه به «لِیس»، «ذَلِكَ» اسم آن و «بِعَزِيزٍ» خبر آن است که مقرون به «باء» زائد است. «ما» هم بر اسم معرفه و هم بر اسم نکره وارد می‌شود و جمله مثبت را منفی می‌کند.

۲. لا

﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾^{۲۴۰}

«لا» از حروف شبیه به «لِیس» است و شرط عمل آن، نکره بودن اسم آن است. «خَوْفٌ» اسم «لا» و «عَلَيْهِمْ» شبه جمله و خبر آن است. «لا»ی شبیه به «لِیس» برای نفی وحدت و نفی جنس به کار می‌رود. در این آیه مبارکه برای نفی جنس است؛ یعنی هیچ خوفی برای ایشان نیست.

۳. إن

﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾^{۲۴۱}

«إِنْ» از حروف شبیه به «لِیس»، «هَذَا» مبتدا و «اِخْتِلَاقٌ» خبر آن است. در قرآن شریف کاربرد «إِنْ» با «إِلَّا»ی استثنائیه همراه است. از این رو، «إِنْ» نافیه از عمل ساقط می‌شود. ترکیب «إِنْ» نافیه با «إِلَّا»، حصر را می‌رساند.

۲۳۷. یوسف / ۳۱.

۲۳۸. همان.

۲۳۹. فاطر / ۱۷.

۲۴۰. بقره / ۳۸.

۲۴۱. ص / ۷.

۴. لات

﴿لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾^{۲۴۲}

«لات» از حروف شبیه به «لَیس» است. این کاربرد بر خلاف اصل است؛ زیرا اسم آن «الحین» محذوف است. خبر آن شبه‌جمله «حین مَنَاصٍ» است. حذف اسم «لات» برای مبالغه بیش‌تر در معنای کلمه است؛ زیرا حذف اجزای سخن، دلیل بر تصرف عقلی در معنا است؛ یعنی به هیچ وجه این زمان، وقت فرار نیست.

ویژگی‌های حروف شبیه به «لَیس»

۱. در خبر این حروف، کاربرد «باء» زائد جایز است؛ مانند: ﴿وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾^{۲۴۳}
۲. اسم و خبر «لات» اسم زمان است و در بیش‌تر موارد، اسم آن محذوف است؛ مانند: ﴿لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾^{۲۴۴} که «حین» خبر «لات» است. این اسم محذوف (الحین) آشکار نمی‌شود؛ زیرا معنای سخن بدون این اسم نیز کامل است.
۳. بیش‌ترین کاربرد «إِن» نافی و شبیه به «لَیس» با «إِلَّا»ی استثنائیه است؛ مانند: ﴿إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾^{۲۴۵} که «الکافرون» مبتدا و «فی غُرُورٍ» خبر است. در این حالت، عمل «إِن» از بین می‌رود.
۴. گاه ساختار اصلی جمله اسمیه دگرگون می‌شود. در نتیجه این حروف از عمل ساقط می‌شوند؛ مانند: ﴿مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾^{۲۴۶} که «لَهُ» خبر مقدم و «مِنْ دَافِعٍ» مبتدای مؤخر است.

آیات منتخب

الف) افعال ناقصه

۱. ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^{۲۴۷}

ما: حرف نفی

كان: فعل ماضی، از افعال ناقصه

لِبَشَرٍ: جار و مجرور، در جایگاه نصب، خبر مقدم «كان»

أَنْ: حرف ناصب و مصدری

يُؤْتِي: فعل مضارع منصوب، مفرد مذكر غایب

ه: ضمیر متصل، در جایگاه نصب، مفعول به مقدم

۲۴۲. ص / ۳

۲۴۳. طارق / ۱۴

۲۴۴. ص / ۳

۲۴۵. ملک / ۲۰

۲۴۶. به ترکیب آیه شریف ﴿مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ توجه کنید: «ما»: حرف شبیه به «لَیس» و از عمل ملغی^۱ (ساقط) است؛ «لَهُ»: جار و مجرور و خبر مقدم است؛ «مِنْ»: حرف جر زائد است و «دَافِعٍ»: لفظاً مجرور، در جایگاه رفع و مبتدای مؤخر است.

۲۴۷. آل عمران / ۷۹

الله: لفظ جلاله، فاعل و مرفوع
 أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ: مصدر مؤول، در جایگاه رفع، اسم مؤخر «كان»
 الكتاب: مفعول به دوم برای فعل «يؤتي»
 و: حرف عاطفه
 الحُكْمُ وَالنُّبُوءَةُ: این دو واژه با حرف عطف «واو» به واژه «الكتاب» عطف شده است.
 ثم: حرف عطف
 يَقُولُ: فعل مضارع منصوب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 للناس: جار و مجرور
 كُونُوا: فعل امر از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پیوسته «واو»، در جایگاه رفع
 عباداً: خبر برای فعل «كُونُوا»، منصوب به فتحه ظاهر
 لي: جار و مجرور، صفت برای «عباداً»؛ زیرا جار و مجرور پس از اسم نکره - به شرطی که اسناد کلام، کامل باشد - صفت واقع می‌شود.
 مِنْ دُونِ: جار و مجرور، حال؛ زیرا جار و مجرور پس از اسم معرفه - به شرطی که اسناد کلام، کامل باشد - حال واقع می‌شود.
 الله: لفظ جلاله، مضاف الیه و مجرور
 و: حرف عاطفه
 لَكِنْ: حرف استدراک
 كُونُوا: فعل ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پیوسته «واو»، در جایگاه رفع
 رَبَّانِيْنَ: خبر «كان»، منصوب به «ياء»
 بما: جار و مجرور؛ «ما»: حرف مصدری
 كُنْتُمْ: از افعال ناقصه؛ اسم «كان»: ضمیر «تُم»
 تَعْلَمُونَ: فعل و فاعل، جمله فعلیه در جایگاه نصب، خبر برای «كان»
 الكتاب: مفعول به و منصوب
 و: حرف عاطفه
 بما: جار و مجرور؛ «ما»: حرف مصدری
 كُنْتُمْ: از افعال ناقصه؛ اسم «كان»: ضمیر «تُم»
 تَدْرُسُونَ: فعل و فاعل، در جایگاه نصب، خبر برای «كان»
 دو جمله «كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» و «كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» با حرف مصدری «ما» به تأویل مفرد می‌روند و تقدیر کلام این چنین می‌شود: «كُونُوا رَبَّانِيْنَ بِتَعْلِيمِ الْكِتَابِ وَدَرَسِ الْكِتَابِ».
 ۲. ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^{۲۴۸}
 إن: حرف شرط جازم
 نَشَأْ: فعل شرط، مضارع مجزوم؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «نحن»
 نُنَزِّلْ: فعل و فاعل، جواب شرط

- عَلَيْهِمْ: جارٌّ و مجرور
 مِنَ السَّمَاءِ: جارٌّ و مجرور، حال
 آيَةً: مفعولٌ به و منصوب
 فَ: حرف عاطفه
 ظَلَّتْ: فعل ناقص
 أَعْنَانُ: اسم «ظَلَّتْ» و مرفوع
 هُمْ: مضافٌ إليه، در جایگاه جرّ
 لَهَا: جارٌّ و مجرور، متعلّق به «خاضِعِينَ»
 خاضِعِينَ: خبر «ظَلَّتْ» و منصوب به «ياء» است.
 ۳. ﴿وَجَعَلْنِي مُبَارِكًا أَيَّنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^{۲۴۹}
 وَ: حرف عاطفه
 جَعَلَ: از افعال تصییر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 ن: حرف وقایه
 ي: مفعولٌ به نخست «جَعَلَ»، در جایگاه نصب
 مُبَارِكًا: مفعولٌ به دوم و منصوب
 أَيَّنَمَا: مفعولٌ فیه مکانی، در جایگاه نصب، خبر مقدم فعل ناقص «كُنْتُ»
 كُنْتُ: فعل ناقص؛ اسم آن: ضمیر متکلم «ت»، در جایگاه رفع
 وَ: حرف عاطفه
 أَوْصَى: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 ن: حرف وقایه
 ي: ضمیر متکلم، در جایگاه نصب، مفعولٌ به
 بِالصَّلَاةِ: جارٌّ و مجرور
 وَ: حرف عاطفه
 الزَّكَاةِ: معطوف به «الصَّلَاةِ» و مجرور
 ما: حرف مصدریّه ظرفیه
 دُمْتُ: از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پیوسته بارز «ت»، در جایگاه رفع
 حَيًّا: خبر «دام» و منصوب به فتحه ظاهر است.
 ۴. ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَقْتُلُونَ تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾^{۲۵۰}
 قَالُوا: فعل و فاعل
 ت: از حروف جرّ و حرف قسم،
 الله: لفظ جلاله، مجرور به «ت»،
 تَقْتُلُونَ: فعل ناقص؛ اسم آن: ضمیر پیوسته پنهان «أنت»،

۲۴۹. مریم / ۳۱.

۲۵۰. یوسف / ۸۵.

تَذَكَّرُ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «أنت». جمله «تَذَكَّرُ»: جمله فعلیه، در جایگاه نصب، خبر «تَفْتَوُوا».

يُوسَفُ: مفعول به «تَذَكَّرُ»،

حَتَّى: حرف ناصبه به معنای غایت،^{۲۵۱}

تَكُونُ: فعل مضارع ناقص، منصوب به «حَتَّى»؛ اسم آن: ضمیر پنهان «أنت»،
حَرَضًا: خبر «تَكُونُ» و منصوب،

أَوْ: حرف عاطفه،

تَكُونُ: فعل مضارع ناقص؛ اسم آن: ضمیر پنهان «أنت»،

مِنَ الْهَالِكِينَ: جار و مجرور، در جایگاه نصب و خبر «تَكُونُ» است.

۵. ﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾^{۲۵۲}

يَبِيتُونَ: فعل مضارع ناقص؛ اسم آن: ضمیر متصل «واو»

لِرَبِّ: جار و مجرور، متعلق به «سُجَّدًا»

هُمْ: مضاف الیه و در جایگاه جرّ

سُجَّدًا: خبر «يَبِيتُونَ» و منصوب

و: حرف عاطفه

قِيَامًا: معطوف به «سُجَّدًا» و خبر دوم فعل ناقص «يَبِيتُونَ» است.

۶. ﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ﴾^{۲۵۳}

فَ: حرف ابتدائیت

مَا: حرف نفی

زَالَتْ: از افعال ناقصه

تِلْكَ: اسم اشاره، در جایگاه رفع، اسم «زَالَتْ»

دَعْوَى: تقدیراً منصوب به فتحه مقدر، خبر برای فعل ناقص «زَالَتْ»

هُمْ: ضمیر متصل، در جایگاه جرّ، مضاف الیه

حَتَّى: حرف ناصبه به معنای غایت

جَعَلْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «نا»

هُمْ: مفعول به نخست فعل «جَعَلْنَا»، در جایگاه نصب

حَصِيدًا: مفعول به دوم و منصوب

خَامِدِينَ: صفت برای «حَصِيدًا» و منصوب به «یاء» است.

۷. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾^{۲۵۴}

أ: حرف استفهام

۲۵۱. نحویان بصره «حَتَّى» را حرف جرّ می‌دانند و پس از «حَتَّى»، «أَنْ» ناصبه را در تقدیر می‌گیرند.

۲۵۲. فرقان / ۶۴

۲۵۳. انبیاء / ۱۵

۲۵۴. تین / ۸

لَيْسَ: از افعال ناقصه

الله: لفظ جلاله، اسم «لَيْسَ» و مرفوع

ب: حرف جر زائد

أَحْكَم: اسم تفضیل، مجرور به حرف جر «ب»، خبر «لَيْسَ»، در جایگاه نصب

الْحَاكِمِينَ: مضاف الیه و مجرور است.

۸. ﴿فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا﴾^{۲۵۵}

ف: حرف عطف

عَسَى: از افعال مقاربه به معنای رجا و امید

رَبِّ: اسم «عَسَى» و تقدیراً مرفوع

ي: مضاف الیه، در جایگاه جر

أَن: حرف ناصبه مصدریه

يُؤْتِي: فعل مضارع منصوب به «أَن» ناصبه؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»

ن: حرف وقایه. کسره در آخر واژه «يُؤْتِيَنِي»، بازگو کننده ضمیر «یاء» متکلم است. ضمیر متکلم محذوف،

مفعول به نخست فعل «يُؤْتِي» است.

خَيْرًا: اسم تفضیل، مفعول به دوم فعل «يُؤْتِي»،

مِنَ جَنَّةٍ: جار و مجرور،

ك: مضاف الیه، در جایگاه جر،

و: حرف عاطفه،

يُرْسِلَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». این فعل منصوب است؛ زیرا معطوف به فعل منصوب

«يُؤْتِي» است.

اما این دو فعل مضارع، یعنی «يُؤْتِي» و «يُرْسِلَ»، خبر برای «عَسَى» از افعال مقاربه به معنای رجا

هستند و محل اعرابی این دو فعل، منصوب است.

عَلَيْهَا: جار و مجرور

حُسْبَانًا: مفعول به «يُرْسِلَ» و منصوب

مِنَ السَّمَاءِ: جار و مجرور

ف: حرف عاطفه به معنای سببیت

تُصْبِحُ: از افعال ناقصه، منصوب به «أَن» ناصبه مقدر؛ اسم آن: ضمیر پنهان «هی»

صَعِيدًا: خبر «تُصْبِحُ» و منصوب

زَلَقًا: صفت برای «صَعِيدًا» است.

۹. ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾^{۲۵۶}

تَكَادُ: از افعال مقاربه به معنای قرب

السَّمَاوَاتُ: مرفوع به ضمه ظاهر، اسم «تَكَادُ»

۲۵۵. کهف / ۴۰.

۲۵۶. مریم / ۹۰.

يَتَفَطَّرُنْ: فعل مضارع، فاعل آن: ضمير «نون» (جمع مؤنث)، در جایگاه نصب است. «تَكَادُ» و در جایگاه نصب است.

مِنْهُ: جارّ و مجرور، متعلّق به «يَتَفَطَّرُنْ»

و: حرف عاطفه

تَنْشِقُ: فعل مضارع

الأَرْضُ: فاعل و مرفوع

و: حرف عاطفه

تَخِرُ: فعل مضارع

الجِبَالُ: فاعل و مرفوع

هَدَاً: مفعول مطلق نیایی است.

۱۰. ﴿رُدُّوْهَا عَلٰى فَطْفِقٍ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْاَعْنَاقِ﴾^{۲۵۷}

رُدُّوا: فعل امر؛ فاعل آن: ضمير «واو»

ها: ضمير متصل، مفعول به، در جایگاه نصب

عَلَيَّ: جارّ و مجرور

ف: حرف عطف

طَفِقَ: از افعال مقاربه به معنای شروع؛ اسم آن: ضمير پنهان «هو»

مَسْحًا: مفعول مطلق نیایی است. اصل این واژه «يَمْسَحُهَا مَسْحًا» است. در نتیجه فعل محذوف، فاعل و

مفعول مطلق، در جایگاه نصب و خبر برای فعل «طَفِقَ» است.

بِالسُّوقِ: جارّ و مجرور

و: حرف عاطفه

الْاَعْنَاقِ: معطوف به «السُّوقِ» و مجرور به حرف جرّ «باء» است.

۱۱. ﴿وَمَا ذٰلِكَ عَلٰى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ﴾^{۲۵۸}

و: حرف عاطفه،

مَا: از حروف شبیهه به «لَيْسَ»

ذٰلِكَ: اسم اشاره، در جایگاه رفع، اسم «ما»ی شبیهه به «لَيْسَ»

عَلَى اللّٰهِ: جارّ و مجرور

بِعَزِيزٍ: حرف جرّ زائد و «عَزِيزٍ» مجرور به «باء» زائد است. جارّ و مجرور، خبر «ما»ی شبیهه به

«لَيْسَ» و در جایگاه نصب است.

۱۲. ﴿فَمَنْ تَبِعْ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^{۲۵۹}

ف: حرف عطف

مَنْ: اسم شرط، در جایگاه رفع، مبتدا

۲۵۷. ص / ۳۳.

۲۵۸. ابراهیم / ۲۰.

۲۵۹. بقره / ۳۸.

تَبِعَ: فعل شرط ماضی، در جایگاه جزم؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
هُدَى: مفعول به فعل «تَبِعَ»، تقدیراً منصوب
ی: مضاف الیه، در جایگاه جرّ

فَ: حرف جواب

لا: از حروف شبیه به «لِیس»

خَوْفُ: اسم «لا» و مرفوع

عَلَيْهِمْ: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب، خبر «لا»

وَ: حرف عطف

لا: حرف زائد

هُمْ: مبتدا، در جایگاه رفع

يَخْزُونُ: فعل و فاعل، در جایگاه رفع و خبر است.^{۲۶۰}

۱۳. ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾^{۲۶۱}

مَا: حرف نفی

سَمِعْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «نا»

بِهَذَا: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب، مفعول به برای «سَمِعْنَا»

فِي الْمِلَّةِ: جارّ و مجرور

الْآخِرَةِ: صفت برای «الْمِلَّةِ» و مجرور

إِنْ: حرف نفی از حروف شبیه به «لِیس» که عمل آن به دلیل وجود «إِلَّا» از بین رفته است.

هذا: اسم اشاره، در جایگاه رفع و مبتدا

إِلَّا: حرف استثناء، نوع استثناء، مفرغ است.

اِخْتِلَاقٌ: مستثنی منه و خبر برای «هذا» است.

۱۴. ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلاتَ حِينٍ مَنَاصٍ﴾^{۲۶۲}

كَمْ: خبریه و در جایگاه نصب، مفعول به مقدّم فعل «أَهْلَكْنَا»

أَهْلَكْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «نا»

مِنْ قَبْلِ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «أَهْلَكْنَا»

هُمْ: مضاف الیه و در جایگاه جرّ

مِنْ قَرْنٍ: «مِنْ» بیانیه و «قَرْنٍ» مجرور به حرف جرّ است. جارّ و مجرور، تمییز «كَمْ» خبریه است.

فَ: حرف عطف

نَادَوا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «واو»

وَ: حرف عطف

لَاتَ: حرف شبیه به «لِیس»؛ اسم آن: واژه محذوف «الْحِينُ»

۲۶۰. زائد بودن «لا» به دلیل تکرار و ورود آن بر معرفه است؛ زیرا شرط عمل «لا»، نکره بودن اسم و خبر است.

۲۶۱. ص / ۷.

۲۶۲. ص / ۳.

حین: خبر «لات» و منصوب
مناصی: مضاف‌الیه و مجرور است.

نکته‌های بلاغی

افعال ناقصه و مقاربه، ساختار جمله‌های اسمیه را به فعلیه تبدیل می‌کنند. نکته بلاغی این تبدیل، تثبیت خبر برای مبتدا است؛ مانند: ﴿كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^{۲۶۳} در این آیه مبارکه، تثبیت علم و حکمت برای خداوند متعال، با «کان» صورت گرفته است. این افعال، علاوه بر تغییر ساختار سخن، جمله‌ها را نیز به زمان گذشته، حال یا آینده مقید می‌کنند. به تعبیر بلاغی، این افعال، قید زمانی خبر جمله اسمیه هستند.^{۲۶۴} قید زمانی گذشته به صورت ماضی بعید و استمراری در افعال ناقصه به کار می‌رود؛ یعنی، هر گاه فعل ناقص ماضی با فعل ماضی تام همراه شود، ماضی بعید پدید می‌آید و هر گاه فعل ناقص ماضی با فعل مضارع تام همراه شود، ماضی استمراری به وجود می‌آید. باید دانست در پاره‌ای از موارد این افعال، وجود قرینه مطلق زمان را می‌رسانند. از آن جمله می‌توان به آیه شریف ﴿كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ اشاره کرد.

ب) نواسخ حرفی

۱. حروف مشبّهة بالفعل

عمل حروف مشبّهة بالفعل

حروف شبیه به فعل، اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند؛ مانند آیه مبارک ﴿إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ﴾^{۲۶۵} که در آن، «إله» اسم «إن» و «واحد» خبر آن است.

کاربرد حروف شبیه به فعل در جمله اسمیه است. تعداد این حروف را همراه با نمونه مشاهده می‌کنیم:

۱. إن: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾^{۲۶۶} لفظ جلاله «الله»، اسم «إن» و «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (جمله فعلیه) خبر آن است.

۲. أن: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^{۲۶۷} «لَهُمْ» خبر مقدم برای «أَنَّ» و «قَدَمَ» اسم آن است.

۳. كَأَنَّ: ﴿كَأَنَّهُا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾^{۲۶۸} ضمیر پیوسته «ها»، اسم «كَأَنَّ» و «كَوْكَبٌ» خبر آن است.

۴. لَكِنَّ: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^{۲۶۹} لفظ جلاله «الله»، اسم «لَكِنَّ» و «رَمَى» خبر آن است.

۲۶۳. نساء / ۹۲.

۲۶۴. والمقید فی النحو - کان زید مُنطَلَقاً - تفتازانی در مختصر، باب تقیید فعل، ص ۱۳۷ می‌گوید: افعال ناقصه و مقاربه، قید زمانی خبر هستند.

۲۶۵. صافات / ۴.

۲۶۶. مائده / ۱.

۲۶۷. یونس / ۲.

۲۶۸. نور / ۳۵.

۲۶۹. انفال / ۱۷.

۵. لَعَلَّ: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ﴾: ضمیر «ك»، اسم «لَعَلَّ» و «بَاخِعٌ» خبر آن است.
 ۶. لَيْتَ: ﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾: ۲۷۱ «قَوْمِي»، اسم «لَيْتَ» و «يَعْلَمُونَ» (جمله فعلیه) خبر آن است.

ویژگی‌های حروف مشبّهة بالفعل

- هر گاه اسم حروف شبیه به فعل، نکره باشد و خبر آن، جارّ و مجرور یا ظرف باشد، خبر این حروف به طور وجوبی بر اسم آن‌ها مقدم می‌شود؛ مانند: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^{۲۷۲}
- هر گاه «ما»ی کافّه پس از این حروف بیاید، انحصار این حروف به جمله اسمیه و عمل آن‌ها از بین می‌رود؛ مانند: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾^{۲۷۳} و ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾^{۲۷۴}
- این حروف گاه به شکل مخفّف به کار می‌روند؛ به عبارت دیگر از حالت مشدّد به سکون تبدیل می‌شوند.
- وجود لام تأکید^{۲۷۵} و فعل ناقصه در کاربرد «إِنَّ» مخفّفه، آن را از «إِنْ» شرطیه و نافیّه جدا می‌سازد؛ مانند: ﴿إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً﴾^{۲۷۶}
- برای شناسایی «أَنَّ» مخفّفه،^{۲۷۷} وجود فعل یقین پیش از آن، و یا حروف استقبال یا فعل جامد پس از آن کافی است؛ مانند: ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى﴾^{۲۷۸}. در این آیه مبارکه «عَلِمَ» از افعال یقین و «سین» از حروف استقبال است و در واقع هر دو نشانه (فعل یقین و حرف استقبال) وجود دارد.

۲. «لا»ی نفی جنس

- عمل «لا»ی نفی جنس همانند حروف شبیه به فعل است؛ یعنی اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند؛ مانند: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^{۲۷۹} که در آن، «رَيْبَ»، اسم «لا»ی نفی جنس و «فیه»، خبر آن است؛ و یا مانند: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^{۲۸۰}.

۲۷۰. کهف/ ۶

۲۷۱. یس/ ۲۶

۲۷۲. رعد/ ۳

۲۷۳. توبه/ ۱۸

۲۷۴. مائده/ ۵۵

۲۷۵. نام دیگر لام تأکید، لام مَزَحَلَقَه، لام ابتدائیت و لام حالیه است.

۲۷۶. بقره/ ۱۴۳

۲۷۷. «أَنَّ» انواعی دارد؛ مانند: مخفّفه، ناصبه و زائده.

۲۷۸. مزمل/ ۲۰

۲۷۹. بقره/ ۱ و ۲

۲۸۰. در ترکیب این آیه شریف چند دیدگاه وجود دارد، اما به نظر می‌رسد «إِلَّا» استثنائیه، و استثناء، مفرغ است و لفظ جلاله «الله» خبر «لا»ی نفی جنس است. همچنین در آیه ۱۶۳ سوره مبارک بقره ﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، واژه «هو» خبر «لا»ی نفی جنس است. در این ترکیب، نیازی به تقدیر نیست و آنچه از ترجمه بر می‌آید، ناظر بر عدم تقدیر است.

ویژگی اسم «لا»ی نفی جنس

۱. کاربرد اسم «لا» به سه شکل است:
 - الف) مفرد نکره؛ مانند: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^{۲۸۱} که اسم «لا» در این حالت مبنی و در جایگاه نصب است.
 - ب) مضاف؛
 - ج) شبه‌مضاف؛
 - در دو حالت اخیر، اسم «لا» معرب و منصوب است.
۲. اسم «لا» باید حالتی فراگیر و عام داشته باشد؛ مانند:
 - ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^{۲۸۱}
 - لا: حرف نفی جنس
 - إِكْرَاهٌ: اسم مفرد، مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، اسم «لا»
 - فِي الدِّينِ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع و خبر «لا» است.
 - ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾
 - لا: حرف نفی جنس
 - إِلَهٌ: مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، اسم «لا»
 - إِلَّا: حرف استثناء
 - اللَّهُ: لفظ جلاله و بدل از اسم محذوف «مَوْجُودٌ» است.^{۲۸۲}

تذکر

۱. اسم معرفه تنها در صورتی می‌تواند اسم «لا» باشد که عنوانی عام و فراگیر داشته باشد؛ مانند:
 - «لَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِهَذَا الْأَمْرِ»؛ یعنی هیچ مشکل‌گشایی برای این کار نیست.
 - لا: نفی جنس
 - أَمِيرٌ: اسم «لا»، منصوب به فتحه ظاهر و مضاف به «المؤمنين»
 - المؤمنين: مضاف‌الیه، مجرور به «ياء»
 - لِهَذَا: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر «لا»
 - الأمرو: عطف بیان برای اسم اشاره «هذا» است.
۲. تنها نکته بلاغی در «لا»ی نفی جنس، نفی فراگیر و عام است و به دلیل این فراگیری، استثنا از اسم آن ممکن می‌شود. این «لا»، تأکید نفی کلام را می‌رساند و کلام با «لا»ی نفی جنس مقید می‌شود؛ برای نمونه عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» بدین معنا است که «هیچ خدایی جز او نیست»؛ یعنی، نفی کلام، فراگیر و مؤکد است؛ زیرا گفته می‌شود: «هیچ خدایی» و از سوی دیگر، کلام، مقید است؛ چون گفته می‌شود: «جز او» و این حصر را می‌رساند. برای آگاهی بیش‌تر به ترکیب این آیه مبارک توجه کنید:
 - ﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^{۲۸۳}
 - إِلَهٌ: مبتدا

۲۸۱. بقره/ ۲۵۶.

۲۸۲. لفظ جلاله «الله» خبر «لا»ی نفی جنس است. این ترکیب نیازی به تقدیر ندارد و اصل در سخن، عدم تقدیر است.

۲۸۳. بقره/ ۱۶۳.

کُم: مضافُ الیه، در جایگاه جرّ
 إله: خبر و مرفوع
 واحد: صفت «إله»
 لا: حرف نفی جنس
 إله: اسم «لا»، مبنی بر فتح، در محلّ نصب. خبر آن، اسم محذوفِ «مَوْجُودٌ» است.
 إلا: حرف استثناء
 هو: بدل از اسم محذوفِ «مَوْجُودٌ»
 الرَّحْمَنُ / الرَّحِيمُ: هر دو عطف بیان برای «هو» هستند.^{۲۸۴}

آیات منتخب

حروف مشبّهة بالفعل

الف) اِنَّ

۱. ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^{۲۸۵}

أ: حرف استفهام

جَعَلَ: فعل ماضی، از افعال تصییر (تحویل)؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 الآلهة: منصوب به فتحة ظاهر، مفعول به نخست فعل «جَعَلَ»
 إِلَهًا: مفعول به دوم فعل «جَعَلَ»
 واحدًا: صفت «إِلَهًا»

اِنَّ: از حروف شبیه به فعل

هذا: اسم اشاره، در جایگاه نصب، اسم «اِنَّ»

لَ: حرف تأکید (مُزَحَلَّقه: رانده شده)،

شَيْءٌ: خبر «اِنَّ»

عَجَابٌ: صفت برای «شَيْءٌ» است.

۲. ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴾^{۲۸۶}

كَ: حرف جرّ

ما: حرف مصدری، در جایگاه جرّ

أَخْرَجَ: فعل ماضی

كَ: ضمیر پیوسته منصوبی، در جایگاه نصب، مفعول به مقدّم

۲۸۴. ترکیب دیگر در این آیه شریف چنین است: «لا»: نفی جنس؛ «إله»: اسم «لا»ی نفی جنس، محلاً منصوب؛ «إلا»: حرف استثناء؛ «هو»: مبتدا؛ «الرَّحْمَنُ»: خبر نخست «هو»؛ «الرَّحِيمُ»: خبر دوم «هو»؛ جمله «هو الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»: خبر «لا»ی نفی جنس.

۲۸۵. ص / ۵.

۲۸۶. انفال / ۵.

- رَبُّ: فاعل «أُخْرِجَ»
ك: مضافُ إليه، در جایگاه جرّ
مِنْ بَيْتٍ: جارّ و مجرور
ك: ضمیر مجروری، در جایگاه جرّ، مضافُ إليه
بِالْحَقِّ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «أُخْرِجَ»
وَ: حرف عطف
إِنَّ: از حروف شبیه به فعل
فَرِيقًا: اسم «إِنَّ»، منصوب به اعراب اصلی
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب، صفت برای «فَرِيقًا»
لَ: حرف تأکید
كَارِهُونَ: خبر «إِنَّ» است.
۳. ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾^{۲۸۷}
كَلَّا: حرف نفی و زجر و ردع،^{۲۸۸}
إِنَّ: حرف شبیه به فعل،
الْإِنْسَانَ: اسم «إِنَّ»، منصوب به اعراب اصلی،
لَ: حرف تأکید،
يَطَّعَى: فعل و فاعل، در جایگاه رفع و خبر «إِنَّ» است.
۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾^{۲۸۹}
إِنَّ: حرف شبیه به فعل
الَّذِينَ: اسم موصول، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»
آمَنُوا: فعل و فاعل، جمله فعلیه، محلّی از اعراب ندارد؛ زیرا صلّه برای اسم موصول «الَّذِينَ» است.
وَ: حرف عطف
عَمِلُوا: فعل و فاعل، جمله فعلیه، محلّی از اعراب ندارد؛ زیرا معطوف به «آمَنُوا» و صلّه برای اسم موصول
«الَّذِينَ» است.
الصَّالِحَاتِ: مفعولُ به و منصوب به کسره نیابی
لَهُمْ: جارّ و مجرور، محلاً مرفوع، خبر مقدم
جَنَّاتٍ: مبتدای مؤخر، مرفوع به ضمه ظاهر
النَّعِيمِ: مضافُ إليه و مجرور
لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ: جمله اسمیه، در جایگاه رفع و خبر «إِنَّ» است.
۵. ﴿وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^{۲۹۰}

۲۸۷. علق / ۶.

۲۸۸. «زجر» و «ردع» به معنای برگشت از سخن پیشین است.

۲۸۹. لقمان / ۸.

۲۹۰. انبیاء / ۸۶.

و: حرف عطف

أَدْخَلْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «نا»

هُمْ: ضمیر متصل منصوبی، در جایگاه نصب، مفعول به

فِي: حرف جرّ

رَحْمَةً: مجرور به حرف جرّ

نا: مضاف الیه و در جایگاه جرّ

إِنْ: حرف شبیه به فعل

هُمْ: اسم «إِنْ»

مِنَ الصَّالِحِينَ: جارّ و مجرور، خبر «إِنْ» و در جایگاه رفع است.

۶. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۲۹۱}

إِنْ: حرف شبیه به فعل

الله: لفظ جلاله، اسم «إِنْ» و منصوب به اعراب اصلی

عَلَىٰ كُلِّ: جارّ و مجرور

شَيْءٍ: مضاف الیه و مجرور

قَدِيرٌ: خبر «إِنْ» و مرفوع به ضمه ظاهر است.

۷. ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^{۲۹۲}

إِنْ: حرف شبیه به فعل

فِي ذَٰلِكَ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدم «إِنْ»

لِ: حرف تأکید

آیات: اسم مؤخّر «إِنْ» و منصوب به کسره نیابی

لِكُلِّ: جارّ و مجرور، در محل جرّ، صفت برای «آیات»

صَبَّارٍ: مضاف الیه و مجرور

شَكُورٍ: صفت برای «صَبَّارٍ» و مجرور است.

۸. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾^{۲۹۳}

نَحْنُ: ضمیر گسسته، مبتدا و در جایگاه رفع

نَقُصُّ: فعل و فاعل (نحن)، جمله فعلیه، در جایگاه رفع، خبر

عَلَيْكَ: جارّ و مجرور

أَحْسَنَ: مفعول به و منصوب

الْقَصَصِ: مضاف الیه و مجرور

بِ: حرف جرّ

ما: حرف مصدری، در جایگاه جرّ

۲۹۱. فاطر / ۱.

۲۹۲. ابراهیم / ۵.

۲۹۳. یوسف / ۳.

أَوْحَيْنَا: فعل و فاعل (نا). جملة «أَوْحَيْنَا» به تأويل مفرد می‌رود و در جایگاه جرّ است.

إِلَيْكَ: جارّ و مجرور

هذا: مفعول به برای فعل «أَوْحَى» و منصوب

الْقُرْآنَ: عطف بیان برای اسم اشاره «هذا»

وَ: حرف عاطفه به معنای حالیت

إِنْ: حرف مخفّف از «إِنَّ»

كُنْتَ: فعل ناقصه؛ اسم آن: ضمیر «ت»

مِنْ قَبْلِ: جارّ و مجرور

ه: مضاف‌الیه و در جایگاه جرّ

ل: حرف تأکید یا فارقه. به این دلیل به آن فارقه می‌گویند که موجب شناسایی «إِنْ» مخفّفه از نظایر آن

همچون «إِنْ» شرطیه و نافیّه می‌شود.

مِنَ الْغَافِلِينَ: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب و خبر «كُنْتَ» است.

۹. ﴿إِنْ كُلُّ ذَلِكُمْ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^{۲۹۴}

إِنْ: حرف شبیهه به فعل است و عمل آن به دلیل تخفیف از بین رفته است.

كُلُّ: مبتدا و مرفوع

ذَلِكُمْ: مضاف‌الیه و در جایگاه جرّ

ل: حرف تأکید. ویژگی این «لام» آن است که موجب شناسایی «إِنْ» مخفّفه از نظایر آن («إِنْ» نافیّه و

شرطیه) است.

ما: مبتدای دوم و در جایگاه رفع

مَتَاعُ: خبر «ما» و مرفوع

الْحَيَاةِ: مضاف‌الیه و مجرور

الدُّنْيَا: صفت برای «الْحَيَاةِ»

لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: خبر برای «كُلُّ»

وَ: حرف عطف به معنای حال

الْآخِرَةُ: مبتدا و مرفوع به ضمه ظاهر

عِنْدَ: مفعول فیه و منصوب به فتحه

رَبِّ: مضاف‌الیه و مجرور

لِ: مضاف‌الیه و در جایگاه جرّ

لِلْمُتَّقِينَ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر برای «الْآخِرَةُ» است.

۱۰. ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أَوْلِيكَ أَنْ

يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾^{۲۹۵}

۲۹۴. زخرف / ۳۵. این ترکیب بر اساس تخفیف در «إِنْ» و «لَمَّا» (تخفیف یافته «لَمَّا») است. این قرائت، غیرمشهور است و در قرائت مشهور (حفص از عاصم)، به جای «لَمَّا»، «لَمَّا» آمده است.

۲۹۵. توبه / ۱۸.

إِنَّمَا: از الفاظ حصر. این کلمه مرکب از «إِنَّ» و «ما» می‌کافه است و عمل «إِنَّ» با «ما» از بین رفته است.

يَعْمُرُ: فعل مضارع، مفرد مذکر

مَسَاجِدَ: مفعول به و منصوب

الله: لفظ جلاله، مضاف الیه و مجرور

مَنْ: اسم موصول، در جایگاه رفع، فاعل برای فعل «يَعْمُرُ»

أَمَّنَ: فعل و فاعل، جمله صله برای «مَنْ» موصول

بِالله: جار و مجرور

وَ: حرف عطف

الْيَوْمَ: معطوف به لفظ جلاله «الله»، مجرور به «باء» جارّه

الْآخِرِ: صفت برای «الْيَوْمَ»

وَ: حرف عطف

أَقَامَ: فعل ماضی، مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»

الصَّلَاةَ: مفعول به و منصوب به فتحه ظاهری

وَ: حرف عطف

آتَى: فعل ماضی، مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «آتَى» معطوف به جمله «أَقَامَ» است.

الزَّكَاةَ: مفعول به و منصوب به فتحه ظاهری

وَ: حرف عطف به معنای حال

لَمْ: حرف جازم

يَخْشَى: فعل مضارع مجزوم؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»

إِلَّا: حرف استثناء، نوع استثناء، مفرغ است؛ زیرا مستثنی منه محذوف است.

الله: لفظ جلاله، مفعول به و منصوب به فتحه ظاهری

فَ: حرف عطف

عَسَى: از افعال مقاربه به معنای امید

أُولَئِكَ: اسم اشاره، در جایگاه رفع، اسم «عَسَى»

أَنْ: حرف مصدری و ناصب فعل مضارع

يَكُونُوا: فعل مضارع، جمع مذکر غایب، از افعال ناقص، منصوب به «أَنْ»؛ اسم آن: ضمیر پیوسته «واو».

مِنَ الْمُهْتَدِينَ: جار و مجرور، در جایگاه نصب، خبر «يَكُونُوا» است.

أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ: جمله به تأویل مصدر می‌رود تا خبر «عَسَى» و محلاً منصوب باشد.

۱۱. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^{۲۹۶}

قُلْ: فعل امر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «أنت»

إِنَّمَا: از ادات حصر، مرکب از «إِنَّ» و «ما» می‌کافه

أنا: ضمیر متصل مرفوعی، در جایگاه رفع و مبتدا

بَشْرٌ: خبر برای «أنا»
 مَثَلُكُمْ: مضاف و مضاف‌الیه، صفت برای «بَشْرٌ» است.^{۲۹۷}
 یُوْحَى: فعل مضارع مجهول
 إِلَیَّ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، نایب فاعل فعل «یُوْحَى»
 أَنَّمَا: از الفاظ حصر، مرکب از «أَنَّ» و «مَا» ی کافه
 إِلَه: مبتدا
 كُمْ: ضمیر متصل، مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ
 إِلَه: خبر برای «إِلَه»
 وَاحِدٌ: صفت برای «إِلَه»
 فَ: حرف عطف
 مَنْ: اسم شرط، مبتدا؛ خبر آن: جمله «كَانَ یَرْجُو ... أَحَدًا»
 كَان: از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پنهان «هو»
 یَرْجُو: فعل و فاعل، در جایگاه نصب، خبر برای «كَان»
 لِقَاء: منصوب به فتحه، مفعول به «یَرْجُو»
 رَب: مضاف‌الیه، مجرور به کسره
 ه: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ. «لِقَاء رَبِّ» تتابع اضافات است؛ زیرا «لِقَاء» به «رَب» و «رَب» به ضمیر متصل «ه» اضافه شده است.
 كَان یَرْجُو لِقَاء رَبِّه: در محلّ جزم، جمله شرط
 فَ: حرف جواب شرط
 ل (ل): لام امر، جازم
 یَعْمَلُ: فعل مضارع مجزوم به «لام»؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 عَمَلًا: مفعول مطلق نوعی؛ زیرا مصدر (موصوف) از جنس عامل است.
 صَالِحًا: صفت برای «عَمَلًا»
 فَلِیَعْمَلَ عَمَلًا صَالِحًا: در جایگاه جزم، جواب شرط
 وَ: حرف عاطفه به معنای حال
 لَا: حرف نهی
 یُشْرِكُ: فعل مجزوم به «لا»؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 بِعِبَادَةِ: جار و مجرور، متعلق به «یُشْرِكُ»
 رَب: مضاف‌الیه و مجرور
 ه: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ
 أَحَدًا: مفعول به فعل «یُشْرِكُ» است.

۲۹۷. واژه «مِثْل» در «مِثْلُكُمْ» نکره است؛ زیرا اضافه، اضافه لفظی است و مضاف (مِثْل) به معنای «مِثَال» است.

(ب) أَنْ

۱. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^{۲۹۸}

قُلْ: فعل امر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «أنت»

یا: حرف ندا

أَيُّ: منادای نکره مقصوده، مبنی بر ضم، در جایگاه نصب، مفعول به (برای فعل مقدر «أدعُو، نادِی»)

ها: حرف تنبیه

الَّذِينَ: اسم موصول، جمع مذکر، در جایگاه رفع، صفت برای «أَيُّ»

هادُوا: فعل و فاعل، جمله صله برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.

إِن: حرف شرط

زَعَمْتُمْ: فعل ماضی از افعال قلبی به معنای رجحان، در جایگاه جزم، فعل شرط؛ فاعل آن: ضمیر «تُم»
أَنْ: حرف مصدری و شبیه به فعل. این حرف با اسم (كُم) و خبر خود (أولياء) در جایگاه نصب قرار دارد و
جانشین دو مفعول فعل «زَعَمْتُمْ» شده است.

كُم: ضمیر متصل، در جایگاه نصب، اسم «أَنْ»

أَوْلِيَاءُ: خبر «أَنْ»

لِلَّهِ: جار و مجرور، صفت برای «أولياء»؛ زیرا جار و مجرور پس از نکره، صفت است.

مِنْ دُونِ: جار و مجرور، حال برای لفظ جلاله «الله»؛ زیرا جار و مجرور پس از معرفه، حال است.

النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور

فَ: حرف جواب

تَمَنَّوْا: فعل امر؛ فاعل آن: ضمیر متصل «واو»

فَتَمَنَّوْا: جمله در جایگاه جزم، جواب شرط

الْمَوْتَ: مفعول به و منصوب

إِن: حرف شرط

كُنْتُمْ: از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر متصل «تُم»

صَادِقِينَ: خبر «كان»، منصوب به «ياء»

كُنْتُمْ صَادِقِينَ: در جایگاه جزم، جمله شرط

جواب «إِن» شرطیه محذوف است؛ زیرا جمله «فَتَمَنَّوْا» دلیل جواب است؛ یعنی به جواب محذوف اشاره

می کند.

۲. ﴿قَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرُ﴾^{۲۹۹}

فَ: حرف عاطفه

دَعَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «هو»

رَبًّا: مفعول به و منصوب

ه: مضاف الیه و در جایگاه جر

۲۹۸. جمعه / ۶

۲۹۹. قمر / ۱۰؛ برای این آیه ترکیب‌های دیگری نیز وجود دارد.

أَنْ: حرف شبيه به فعل

ي: ضمير متصل منصوبی متکلم، در جایگاه نصب، اسم «أَنْ»

مَعْلُوبٌ: خبر «أَنْ»، مرفوع به ضمه ظاهر. «أَنْ» با اسم و خبر خود، مفعول به دوم برای فعل «دَعَا» است.

فَ: حرف عطف

انْتَصِرَ: فعل امر؛ فاعل أَنْ: ضمير متصل «أَنْتَ» است.

۳. ﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾^{۳۰۰}

قُلْ: فعل امر؛ فاعل أَنْ: ضمير پنهان «أَنْتَ»

أُوْحِيَ: فعل ماضی مجهول از باب إفعال

إِلَيَّ: جارٌّ و مجرور

أَنْ: حرف شبيه به فعل

ه: ضمير متصل منصوبی، اسم «أَنْ»

اسْتَمَعَ: فعل ماضی، مفرد مذکر

نَفَرٌ: فاعل و مرفوع به ضمه

مِنَ الْجِنِّ: جارٌّ و مجرور

اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ: جمله فعلیه، در جایگاه رفع، خبر «أَنْ»

أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ: مصدر مؤول، در جایگاه رفع، نایب فاعل فعل «أُوْحِيَ»

فَ: حرف عطف

قَالُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غایب؛ فاعل أَنْ: ضمير «واو»

إِنْ: حرف شبيه به فعل

نا: ضمير متصل، اسم «إِنْ»

سَمِعْنَا: فعل ماضی؛ فاعل أَنْ: ضمير «نا»؛ جمله فعلیه «سَمِعْنَا»: در جایگاه رفع، خبر «إِنْ»

قُرْآنًا: مفعول به و منصوب

عَجَبًا: صفت «قُرْآنًا» است.

۴. ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ﴾^{۳۰۱}

وَ: حرف عاطفه

بَشِّرْ: فعل امر از باب تفعیل؛ فاعل أَنْ: ضمير «أَنْتَ»

الَّذِينَ: اسم موصول جمع مذکر، در جایگاه نصب، مفعول به فعل «بَشِّرْ»

آمَنُوا: فعل و فاعل، جمله صله برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.

أَنَّ: حرف شبيه به فعل، مبنی بر فتح

لَهُمْ: جارٌّ و مجرور، در محلّ رفع، خبر مقدّم برای «أَنَّ»

قَدَمَ: اسم مؤخّر «أَنَّ»، منصوب

صِدْقٍ: مضاف الیه و مجرور

۳۰۰. جن / ۱.

۳۰۱. یونس / ۲.

عِنْدَ: مفعولُ فيه و منصوب
 رَبٌّ: مضافُ إليه، مجرور به كسرة ظاهر
 هم: مضافُ إليه، در جایگاه جرّ
 أَنْ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ: مصدر مؤوّل، مفعولُ به دوم فعل «بَشَّرَ»
 قَالَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح
 الْكَافِرُونَ: فاعل و مرفوع
 إِنَّ: حرف شبیه به فعل
 هَذَا: اسم اشاره، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»
 لَنْ: حرف تأکید
 سَاحِرٌ: خبر «إِنَّ»
 مُبِينٌ: صفت «سَاحِرٌ» است.

۵. ﴿قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾^{۳۰۲}

قِيمًا: حال برای مفعولُ به (الکتاب) در آیه پیشین است.^{۳۰۳}

لَنْ: حرف تعلیل
 يُنذِرُ: فعل مضارع منصوب به «أَنَّ» ناصبه مقدّره؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». مصدر مؤوّل «لِلْإِنذَارِ»
 (لِيُنذِرَ) مفعولُ له است.
 بَأْسًا: مفعولُ به فعل «يُنذِرُ»
 شَدِيدًا: صفت برای «بَأْسًا»

مِن لَّدُنْ: جار و مجرور

ه: ضمیر متصل مجروری، مضافُ إليه، در جایگاه جرّ

وَ: حرف عاطفه

يُبَشِّرُ: فعل مضارع منصوب به اعراب تبعی؛^{۳۰۴} زیرا «يُبَشِّرُ» معطوف به «لِيُنذِرَ» است و مصدر مؤوّل
 (لِلْبِشَارَةِ) «أَنَّ يُبَشِّرُ» مفعولُ له است.

الْمُؤْمِنِينَ: مفعولُ به و منصوب به اعراب نیابی (باء)

الَّذِينَ: صفت برای «الْمُؤْمِنِينَ»

يَعْمَلُونَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر «وَأَوْ»؛ جمله «يَعْمَلُونَ»: جمله صلّه برای «الَّذِينَ»، محلّی از اعراب ندارد.

الصَّالِحَاتِ: مفعولُ به و منصوب به اعراب نیابی؛ زیرا کسره در حالت نصبی از فتحة نیابت کرده است.

أَنَّ: حرف شبیه به فعل

لَهُمْ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدّم «أَنَّ»

أَجْرًا: اسم مؤخّر «أَنَّ»

۳۰۲. کهف/ ۲.

۳۰۳. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾.

۳۰۴. اعراب انواعی دارد: اصلی؛ مانند: «جَاءَ رَبُّكَ»؛ نیابی؛ مانند: «إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ تبعی؛ مانند: «يُبَشِّرُ» در این آیه مبارک که با «وَأَوْ» عاطفه به «يُنذِرُ» عطف شده است.

حَسَنًا: صفت برای «أَجْرًا». «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» به تأویل مصدر «الأَجْر» یا «أَجْرَهُمْ حَسَنًا» می‌رود تا مفعول به دوم برای فعل «يُيَسَّرُ» باشد.

ع. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾^{۳۰۵}

أ: همزه استفهام

يَحْسَبُ: فعل مضارع، مفرد مذکر، از افعال رجحان

الإنسان: فاعل و مرفوع

أَنْ: مخفف از «أَنَّ»؛ وجود «يَحْسَبُ» و «لَنْ» بیان‌گر آن است که «أَنْ»، مخففه است.

لَنْ: حرف ناصب

نَجْمَعُ: فعل مضارع منصوب به «لَنْ»؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «نحن»

عِظَامُ: مفعول به و منصوب

ه: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ: جانشین دو مفعول «يَحْسَبُ» شده است.

۷. ﴿أَيَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِ﴾^{۳۰۶}

أ: همزه استفهام

يَحْسِبُونَ: فعل مضارع قلبی به معنای رجحان؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»

أَنَّمَا: از الفاظ حصر، مرکب از «أَنَّ» و «مَا» می‌کافه است و عمل «أَنَّ» با «مَا» می‌کافه از بین رفته است.

نُمِدُّ: فعل مضارع، متکلم مع‌الغیر؛ فاعل آن: ضمیر «نحن»

هم: ضمیر متصل نصبی، مفعول به و در جایگاه نصب

أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ: جمله در جایگاه نصب و جانشین دو مفعول فعل «يَحْسِبُونَ» است.

به: جارّ و مجرور

مِنْ مَّالٍ: جارّ و مجرور

و: حرف عاطفه

بَيْنِ: معطوف به «مَالٍ» و مجرور به اعراب نیایی (ياء) است.

ج) كَانَّ

۱. ﴿كَانَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ﴾^{۳۰۷}

كَانَّ: حرف شبیه به فعل

هُمْ: ضمیر متصل نصبی، در جایگاه نصب، اسم «كَانَّ»

حُمُرٌ: خبر «كَانَّ» و مرفوع

مُسْتَنْفِرَةٌ: صفت برای «حُمُرٌ» است.

۲. ﴿كَانَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾^{۳۰۸}

۳۰۵. قیامت / ۳.

۳۰۶. مؤمنون / ۵۵.

۳۰۷. مدثر / ۵۰.

۳۰۸. نازعات / ۴۶.

كَأَنَّ: حرف شبیه به فعل
 هُمْ: ضمیر متصل نصبی، اسم «كَأَنَّ»
 يَوْمَ: مفعولُ فیه و مضاف به جمله «يَرَوْنَهَا»
 يَرَوْنَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب؛ فاعل آن: ضمیر «واو»
 ها: ضمیر متصل نصبی، مفعولُ به
 يَرَوْنَهَا: در جایگاه جرّ، مضافُ الیه «يَوْمَ»
 لَمْ: حرف جازم
 يَلْبَثُوا: فعل مضارع مجزوم به حذف «نون»؛ فاعل آن: ضمیر «واو»
 لَمْ يَلْبَثُوا: در جایگاه رفع، خبر «كَأَنَّ»
 إِلا: حرف استثناء؛ نوع استثناء، مفرغ است.
 عَشِيَّةً: ظرف زمان؛ عامل آن: «يَلْبَثُوا»
 أَوْ: حرف عاطفه
 ضَحَاها: مضاف و مضافُ الیه، مفعولُ فیه زمانی. این واژه با «أَوْ» به «عَشِيَّةً» عطف شده است.
 ۳. ﴿يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾^{۳۰۹}
 يَسْمَعُ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 آيَاتِ: مفعولُ به، منصوب به کسره نیابی
 اللَّهُ: لفظ جلاله، مضافُ الیه و مجرور
 تُتْلَى: فعل مضارع مجهول؛ نایب فاعل آن: ضمیر «هی»
 عَلَيْهِ: جارّ و مجرور
 تُتْلَى عَلَيْهِ: جمله فعلیه، در جایگاه نصب، حال برای «آیات»
 ثُمَّ: حرف عاطفه
 يُصِرُّ: معطوف به فعل «يَسْمَعُ»
 مُسْتَكْبِرًا: حال برای فاعل (ضمیر «هو» در فعل «يُصِرُّ»)
 كَأَنَّ: مخفّف «كَأَنَّ» از حروف شبیه به فعل که به خاطر تخفیف، از عمل مُلغی شده است.
 لَمْ: حرف جازم
 يَسْمَعُ: فعل مضارع مجزوم به حذف ضمّه؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 ها: ضمیر متصل نصبی، مفعولُ به و در جایگاه نصب
 فَنَّ: حرف عاطفه
 بَشِّرْ: فعل امر، مفرد مذكر مخاطب؛ فاعل آن: «أَنْتَ»
 ها: ضمیر متصل، مفعولُ به، در جایگاه نصب
 بِعَذَابٍ: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب، مفعولُ به دوم فعل «بَشِّرْ» است.
 أَلِيمٍ: صفت برای «عَذَابٍ» است.

۴. ﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾^{۳۱۰}

يُجَادِلُونَ: فعل مضارع از باب مفاعله؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»

ك: ضمیر متصل نصبی و مفعول به

فِي الْحَقِّ: جار و مجرور، متعلق به «يُجَادِلُونَ»

بَعْدَ: مفعول فيه و مضاف به «مَا تَبَيَّنَ»

ما: حرف مصدری

تَبَيَّنَ: فعل ماضی از باب تفعّل؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»

مَا تَبَيَّنَ: مصدر مؤول از آن، مضاف الیه واژه «بَعْدَ» است.^{۳۱۱}

كَأَنَّمَا: مرکب از «كَأَنَّ» و «مَا»ی کافه است و عمل «كَأَنَّ» با «ما» از بین رفته است.

يُسَاقُونَ: فعل مضارع مجهول؛ نایب فاعل آن: ضمیر بارز «واو»

إِلَى الْمَوْتِ: جار و مجرور

وَ: حالیه

هُمْ: مبتدا و در جایگاه رفع

يَنْظُرُونَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»؛ جمله «يَنْظُرُونَ»: در جایگاه رفع، خبر «هُمْ»

هُمْ يَنْظُرُونَ: در جایگاه نصب، حال برای نایب فاعل (ضمیر «واو» در «يُسَاقُونَ») است.

(د) لَكِنَّ

۱. ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾^{۳۱۲}

وَ: حرف ابتدائیّه

يَحْلِفُونَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»

بِاللَّهِ: جار و مجرور

إِنَّ: حرف شبیه به فعل

هُمْ: ضمیر متصل، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»

لَ: حرف تأکید

مِنْكُمْ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر «إِنَّ»

إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ: جمله جواب قسم، محلی از اعراب ندارد.

وَ: حالیه

ما: حرف شبیه به «لَيْسَ»

هُمْ: ضمیر متصل رفعی، اسم «ما»

مِنْكُمْ: جار و مجرور، در جایگاه نصب، خبر «ما»

وَمَا هُمْ مِنْكُمْ: در جایگاه نصب، حال برای ضمیر «هُمْ» در «إِنَّهُمْ»

وَ: حرف عاطفه

۳۱۰. انفال / ۶

۳۱۱. بعد تبينه.

۳۱۲. توبه / ۵۶

لَكِنَّ: حرف شبیه به فعل
 هُمْ: ضمیر متصل، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»
 قَوْمٌ: مرفوع به ضمّه، خبر «لَكِنَّ»
 يَفْرُقُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»؛ جمله «يَفْرُقُونَ»: در جایگاه رفع، صفت برای «قَوْمٌ» است.

۲. ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^{۳۱۳}

ل: لام جواب قسم مقدر است.

قَدْ: حرف تحقیق

جِئْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «نا»

كَمْ: در محل نصب، مفعول به

بِالْحَقِّ: جار و مجرور

و: حرف عاطفه

لَكِنَّ: حرف شبیه به فعل به معنای استدراک

أَكْثَرٌ: اسم «لَكِنَّ» و منصوب

كَمْ: مضاف‌الیه و در جایگاه جرّ

لِلْحَقِّ: جار و مجرور، متعلق به «كارهون»

كارهون: خبر «لَكِنَّ» و مرفوع به اعراب نیابی (واو) است.

۳. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۳۱۴}

و: حرف استیناف و ابتدائیّه

ما: حرف نافیّه و غیرعامل

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی از باب إفعال؛ فاعل آن: ضمیر «نا»

ك: ضمیر متصل منصوبی، مفعول به «أَرْسَلْنَا»، در جایگاه نصب

إِلَّا: حرف استثناء؛ نوع استثناء، مفرغ است؛ زیرا مابعد «إِلَّا» معمول فعل «أَرْسَلْنَا» است.

كَافَّةً: حال برای مفعول به (ك)

لِلنَّاسِ: جار و مجرور، متعلق به «كَافَّةً»

بَشِيرًا: حال دوم برای مفعول به (ك)

و: حرف عاطفه

نَذِيرًا: معطوف به «بَشِيرًا» تا حال دیگری برای مفعول به فعل «أَرْسَلْنَا» باشد.

و: حرف عاطفه

لَكِنَّ: حرف شبیه به فعل به معنای استدراک

أَكْثَرٌ: اسم «لَكِنَّ»

النَّاسِ: مضاف‌الیه، مجرور به کسره ظاهر

۳۱۳. زخرف / ۷۸.

۳۱۴. سبأ / ۲۸.

لا: حرف نفی

يَعْلَمُونَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمير بارز «واو»
جمله «لا يَعْلَمُونَ»: در جایگاه رفع، خبر «لَكِنَّ» است.

۴. ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ﴾^{۳۱۵}

و: حرف عاطفه

ما: حرف نفی

ظَلَمْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمير «نا»

هُمْ: ضمير متصل نصبی، مفعول به، در جایگاه نصب

و: حرف عاطفه

لَكِنَّ: مخفف از «لَكِنَّ» به معنای استدراک، غیرعامل

كَانُوا: فعل ماضی ناقص؛ اسم آن: ضمير «واو»

هُمْ: ضمير فصل، محلی از اعراب ندارد؛ زیرا حرف است.

الظَّالِمِينَ: خبر «كَانُوا» و منصوب به اعراب نیایی (ياء) است.

هـ) لَعَلَّ

۱. ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾^{۳۱۶}

الله: لفظ جلاله، مبتدا

الَّذِي: اسم موصول، خبر و در جایگاه رفع

أَنْزَلَ: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمير پنهان «هو»

الْكِتَابَ: مفعول به و منصوب

بِالْحَقِّ: جار و مجرور، متعلق به «أَنْزَلَ»

و: حرف عاطفه

الْمِيزَانَ: معطوف به واژه «الْكِتَابَ» و منصوب

و: حرف استیناف

ما: حرف استفهام، در جایگاه رفع، مبتدا

يُدْرِي: فعل مضارع، متعدی به دو مفعول؛ فاعل آن: ضمير پنهان «هو»

ك: ضمير متصل، مفعول به نخست، در جایگاه نصب. مفعول به دوم توسط «لَعَلَّ» در لفظ، تعلیق شده

است.

جمله «يُدْرِيك»: در جایگاه رفع، خبر برای «ما»ی استفهام (مبتدا)

لَعَلَّ: حرف شبیه به فعل

السَّاعَةَ: اسم «لَعَلَّ» و منصوب

قَرِيبٌ: خبر «لَعَلَّ» و مرفوع

جمله «لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ»: در جایگاه نصب، مفعول به دوم «يُدْرِي» است.

۳۱۵. زخرف / ۷۶.

۳۱۶. شوری / ۱۷.

۲. ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا هُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^{۳۱۷}

ف: حرف استیناف و ابتدائیت
 إِنَّمَا: از الفاظ حصر، مرکب از «إِنَّ» و «مَا» می کافه
 يَسَّرْنَا: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر «نا»
 هُ: ضمیر متصل نصبی، مفعول به و در جایگاه نصب
 بِلِسَانٍ: جار و مجرور
 كَ: مضاف الیه و در جایگاه جرّ
 لَعَلَّ: حرف شبیه به فعل به معنای امید و رجا
 هُمْ: ضمیر متصل نصبی، اسم «لَعَلَّ» و در جایگاه نصب
 يَتَذَكَّرُونَ: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»؛ جمله «يَتَذَكَّرُونَ»: در جایگاه رفع، خبر «لَعَلَّ» است.

(و) لَيْتَ

۱. ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾^{۳۱۸}

ف: حرف عاطفه
 خَرَجَ: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 عَلَى قَوْمٍ: جار و مجرور، متعلق به «خَرَجَ»
 ه: مضاف الیه و در جایگاه جرّ
 فِي زِينَةٍ: جار و مجرور
 ه: مضاف الیه و در جایگاه جرّ
 قَالَ: فعل ماضی اجوف،
 الَّذِينَ: اسم موصول، در جایگاه رفع، فاعل فعل «قَالَ»
 يُرِيدُونَ: فعل مضارع اجوف؛ فاعل آن: ضمیر بارز «واو»؛ جمله «يُرِيدُونَ»: جمله صله برای «الَّذِينَ»، محلی از اعراب ندارد.

الْحَيَاةَ: مفعول به و منصوب

الدُّنْيَا: منصوب به فتحه مقدر، صفت برای «الْحَيَاةَ»

يا: حرف ندا به معنای تعجب^{۳۱۹}

لَيْتَ: حرف شبیه به فعل به معنای تمنی و آرزو

لَنَا: جار و مجرور، خبر مقدم «لَيْتَ»

مِثْلَ: منصوب به فتحه، اسم مؤخر «لَيْتَ»

ما: اسم موصول، مجرور به اضافه

أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول

قَارُونُ: نایب فاعل و مرفوع

۳۱۷. دخان / ۵۸.

۳۱۸. قصص / ۷۹.

۳۱۹. هر گاه حرف ندا به معنای تعجب باشد، منادا مقدر نیست. با این نکته در نحو عربی در بحث ندا آشنا شدیم.

- ۱: حرف شبیه به فعل
ه: ضمیر متصل نصبی، اسم «إِنَّ» و در جایگاه نصب
ل: حرف تأکید (مزحلقه)
ذو: از اسم‌های سته، خبر «إِنَّ»، مرفوع به اعراب نیابی (واو)
حَظًا: مضاف‌الیه، مجرور به کسره ظاهر
عَظِيمٍ: صفت برای واژه «حَظًا» است.
۲. ﴿وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا﴾^{۳۲۰}
- و: حرف عاطفه
يَوْمَ: مفعول‌فیه زمانی و مضاف به جمله «يَعِضُ...»
يَعِضُ: فعل مضارع مضاعف
الظَّالِمُ: فاعل و مرفوع
عَلَى يَدَيْ: جار و مجرور
ه: مضاف‌الیه و در جایگاه جر
جمله «يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»: مضاف‌الیه، محلاً مجرور
يَقُولُ: فعل مضارع اجوف؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
یا: حرف ندا به معنای حسرت است.^{۳۲۱}
- لَيْتَ: حرف شبیه به فعل
ن: «نون» وقایه
ي: ضمیر متصل نصبی، اسم «لَيْتَ»، در جایگاه نصب
اتَّخَذْتُ: فعل ماضی؛ فاعل آن: ضمیر متصل «ت»
مَعَ: مفعول‌فیه و منصوب
الرَّسُولِ: مضاف‌الیه و مجرور
سَبِيلًا: مفعول‌به فعل «اتَّخَذْتُ» و منصوب
جمله «اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»: در محل رفع، خبر «لَيْتَ» است.
یا: حرف ندا به معنای حسرت
وَيْلَتَى: مضاف و مضاف‌الیه، تقدیراً منصوب، مفعول‌به
لَيْتَ: حرف شبیه به فعل
ن: «نون» وقایه
ي: ضمیر متصل نصبی، اسم «لَيْتَ»، در جایگاه نصب
لَمْ: حرف جازم
اتَّخَذْتُ: فعل مضارع مجزوم به «لَمْ»؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «أنا»
فَلَانًا: مفعول‌به نخست فعل «اتَّخَذْتُ»

۳۲۰. فرقان / ۲۷ و ۲۸.

۳۲۱. دو معنای تعجب و حسرت از مفاهیم بلاغی و تبعی در کاربرد حرف ندا است.

خَلِيلًا: مفعول به دوم فعل «أَتَّخِذُ» است.
جمله «لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا»: در محل رفع، خبر «لَيْتَ» است.

بازبینی

- برای آگاهی بیش‌تر، بار دیگر نمونه‌های قرآنی را تنها در حرف «إِنَّ» ملاحظه می‌کنیم:
۱. ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾: ^{۳۲۲} «هذا» اسم «إِنَّ»، از اسم‌های اشاره و مبنی است و خبر آن (لَشَيْءٌ) مفرد و جامد است.
 ۲. ﴿إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴾: ^{۳۲۳} «فَرِيقًا» اسم «إِنَّ»، معرب و منصوب به فتحه ظاهر و خبر آن (لَكَارِهُونَ) مفرد و مشتق است.
 ۳. ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾: ^{۳۲۴} «الْإِنْسَانَ» اسم «إِنَّ»، معرب و منصوب، و خبر آن به شکل جمله فعلیه (لَيَطَّغَى) است.
 ۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾: ^{۳۲۵} اسم «إِنَّ»، «الَّذِينَ» (اسم موصول و مبنی) و خبر آن به شکل جمله اسمیه «لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ» است.
 ۵. ﴿إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾: ^{۳۲۶} اسم «إِنَّ»، ضمیر «هُمْ» (مبنی)، و خبر آن شبه‌جمله «مِنَ الصَّالِحِينَ» است.
 ۶. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ﴾: ^{۳۲۷} جار و مجرور «فِي ذَلِكَ»، خبر «إِنَّ» است که بر اسم آن (لآيَاتٍ) مقدم شده است. دلیل این تقدیم خبر، نکره بودن اسم است.
 ۷. ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾ و ﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾: ^{۳۲۸} «إِنْ» در هیچ یک از این دو آیه، عامل نیست. هر گاه «إِنَّ» به «إِنْ» تبدیل شود، عمل نمی‌کند و اختصاص آن به جمله اسمیه از بین می‌رود. به عبارت بهتر، «إِنْ» مخففه هم در جمله اسمیه و هم در جمله فعلیه کاربرد دارد.
 ۸. ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾: ^{۳۲۹} هر گاه «إِنَّ» با «مَا» می‌کافه همراه شود، عمل نمی‌کند.
 ۹. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾: ^{۳۳۰} هر گاه «إِنَّ» با «مَا» می‌کافه همراه شود، عمل نمی‌کند و انحصار آن به جمله اسمیه از بین می‌رود.

۳۲۲. ص / ۵.

۳۲۳. انفال / ۵.

۳۲۴. علق / ۶.

۳۲۵. لقمان / ۸.

۳۲۶. انبیاء / ۸۶.

۳۲۷. ابراهیم / ۵.

۳۲۸. یوسف / ۳.

۳۲۹. زخرف / ۳۵.

۳۳۰. توبه / ۱۸.

۳۳۱. کهف / ۱۱۰.

۱۰. ﴿قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَان﴾^{۳۳۲}: «إِنَّ» در آیه شریف عامل نیست؛ زیرا «إِنَّ» دو جنبه دارد: ۱. حرف شبیه به فعل؛ ۲. حرف تأکید. در این آیه، حرف تأکید است. شاید از خود پرسید، تکرار این نمونه‌ها برای یک موضوع به چه دلیلی است؟ اگر منظور، شناسایی عمل «إِنَّ» باشد، یک یا دو نمونه کافی است.

در پاسخ باید گفت: دلیل تکرار این نمونه‌ها برای توجه دادن به چند نکته است: الف) نکته نخست در حالت‌ها و ساختار ظاهری «إِنَّ» است که به چند گونه است: ۱. «إِنَّ» در پاره‌ای از نمونه‌ها با «ما»ی کافه به کار رفته است؛ مانند: آیه شماره «۱۰ و ۱۱»؛ در برخی از آیات به شکل مخفف (إِنْ)؛ مانند آیه شماره «۸ و ۹» و در دیگر موارد به شکل مشدد (إِنَّ) به کار رفته است. ۲. «إِنَّ» در برخی از نمونه‌ها با وجود مشدد بودن، عامل نیست و تنها جنبه تأکید در آن، مد نظر است؛ مانند آیه شماره «۱۲»، و در دیگر موارد، هنگامی که مشدد و بدون «ما»ی کافه است، عمل می‌کند. ۳. «إِنَّ» هر گاه با «ما»ی کافه یا به شکل مخفف باشد، هم با جمله اسمیه و هم با جمله فعلیه به کار می‌رود؛ مانند آیه شماره «۸، ۹، ۱۰ و ۱۱»؛ زیرا «إِنَّ» در این صورت دیگر منحصر به جمله اسمیه نیست.

ب) نکته دوم، در حالت‌های اسم «إِنَّ» است:

۱. اسم «إِنَّ» در آیه شماره «۱، ۴ و ۵» مبنی است؛ زیرا در آیه شماره یک اسم اشاره «هذا»، در آیه شماره چهار، اسم موصول «الَّذِينَ» و در آیه شماره پنج، ضمیر «هم» است. ۲. اسم «إِنَّ» در آیات شماره «۲، ۳ و ۷» معرب است، اما نوع اعراب در اسم «إِنَّ» نیز متفاوت است؛ زیرا در آیه شماره «۷»، اعراب واژه «الآیات» نیابی است؛ به این دلیل که در حالت نصبی، به صورت مجرور به کار رفته است و در دیگر موارد، اعراب، اصلی است؛ مانند: «إِنَّ قَرِيقًا» و «إِنَّ الْإِنْسَانَ». ج) نکته سوم نیز درباره خبر «إِنَّ» است:

۱. خبر «إِنَّ» در آیه شماره یک جامد غیر مصدری (لَشَيْءٍ)؛ در آیه شماره دو، مشتق و اسم فاعل (لَكَارِهُونَ)؛ در آیه شماره سه، جمله فعلیه (لَيَطْعَى)؛ در آیه شماره چهار، جمله اسمیه (أَلَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ)؛ و در آیه شماره پنج، شبه جمله (مِنَ الظَّالِمِينَ) است. در آیات منتخب می‌توان تمامی موارد یادشده را در دیگر حروف شبیه به فعل نیز مشاهده کرد. این موارد عبارت‌اند از:

۱. نوع کاربرد حروف شبیه به فعل (مشدد، مخفف، با «ما»ی کافه، بدون «ما»ی کافه)؛
۲. نوع کاربرد اسم حروف شبیه به فعل (معرب، مبنی)؛
۳. نوع کاربرد خبر حروف شبیه به فعل (جامد، مشتق، جمله، شبه جمله).

نکته‌های بلاغی

نکته بلاغی در کاربرد حروف شبیه به فعل شامل موارد ذیل است:

۱. تأکید جمله اسمیه در «إِنَّ» و «أَنَّ»: تأکید در جمله اسمیه به منظور مفاهیم تبعی همچون عظمت، مدح

۳۳۲. طه / ۶۳: در این آیه مبارکه ترکیب‌های دیگری نیز وجود دارد: ۱. «إِنَّ» حرف جواب به معنای «نعم» است؛ ۲. «إِنَّ» حرف شبیه به فعل و اسم آن ضمیر شأن محذوف و خبر آن جمله «هَذَا لَسَاحِرَان» است. البته قرائت مشهور (حفص از عاصم) در این آیه، «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَان» است که در این قرائت، «إِنَّ»، نافیه فرض شده و «لَ» در «لَسَاحِرَان» به معنای «إِلَّا» است. این قرائت، دیدگاه تأکید را تثبیت می‌کند؛ زیرا «إِنَّ» هر گاه مخفف شود، عمل نمی‌کند.

- و ... و یا برای از بین بردن انکار و شک در مخاطب است.^{۳۳۳}
۲. حصر در «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا»؛ مانند: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ﴾: این آیه مبارکه از نوع جمله انکاری است؛ زیرا «إِنَّمَا» موجب تأکید و حصر در سخن است.^{۳۳۴}
۳. تشبیه^{۳۳۵} در «كَأَنَّ»؛ مانند: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾: نوع جمله در این آیه شریف نیز انکاری است؛ زیرا مؤکد به تقدیم معمول (يَوْمَ يَرَوْنَهَا) و نیز مؤکد به اسلوب نفی و استثناء (لَمْ ... إِلَّا) است که این اسلوب، حصر را می‌رساند. همچنین کلام به صورت مقید است؛ زیرا ارتباط مسندالیه (هُمْ) با مسندبه (لَمْ يَلْبَثُوا) به مفعول فیه (يَوْمَ عَشِيَّةً وَ ضُحَاهَا) و حرف «كَأَنَّ» منحصر و مقید شده است. همچنین غرض تشبیه در این آیه، بیان مقدار وجه شبه است. به عبارت روشن‌تر، خداوند متعال در این آیه شریف قصد دارد نصیب و برخوردارانی انسان‌ها را از وجه شبه (نعمت‌های دنیوی و طول اقامت ایشان) مطرح کند. به همین منظور میزان برخوردارانی از این نعمت را، با تشبیه، برای انسان‌ها بازگو کرده است؛ گویی انسان‌ها تنها شبی یا روزی در دنیا درنگ کرده‌اند.
۴. تمنی در «لَيْتَ»: کاربرد اصلی «لَيْتَ» برای تمنی و آرزو است؛ مانند: ﴿يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾؛ و کاربرد فرعی و تبعی آن، به ذوق سلیم و جایگاه کاربرد «لَيْتَ» بستگی دارد؛ زیرا مفاهیم تبعی قابل حصر نیستند. اما معنای تبعی در آیه مبارک ﴿يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾،^{۳۳۷} پشیمانی، اندوه و حسرت است.^{۳۳۸}
۵. استدراک و تأکید در «لَكِنَّ»؛ مانند: ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾: وجود «لَكِنَّ» و تقدیم معمول خبر «لَكِنَّ» (لِلْحَقِّ) بر خود خبر (كارِهُونَ)، مضمون جمله را به طور کامل تأکید می‌کند و جمله را از نوع جمله‌های انکاری قرار می‌دهد.
- عالمان ادب در توضیح «استدراک» گفته‌اند: «حکم مابعد «لَكِنَّ» با ماقبل آن متفاوت است و این تفاوت به شکل تناقض یا تضاد و یا تخالف است.»^{۳۴۰} در این آیه شریف، تفاوت به شکل تضاد است؛ زیرا اقبال خدای تعالی بر بندگان به حق است، ولی بسیاری از بندگان تنها حق را ناپسند می‌دارند و از آن روی می‌گردانند.
۶. ترجی در «لَعَلَّ»: کاربرد اصلی «لَعَلَّ» در امید و ترجی است؛ مانند: ﴿لَعَلَّ اللَّهُ يَحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾؛^{۳۴۱} اما کاربرد فرعی و تبعی آن در معنای «لَيْتَ» و آرزو است؛ مانند ﴿لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴾.^{۳۴۲} هر

۳۳۳. گفتنی است در سوره مبارک حمد، انواع جمله (ابتدائی، طلبی) و انواع تأکید بررسی شد.

۳۳۴. با کاربرد و ویژگی «إِنَّمَا» در سوره مبارک بقره آشنا شدیم.

۳۳۵. اشتراک مشبّه و مشبّه‌به توسط الفاظ تشبیه در وجه شبه را تشبیه نامند. تشبیه دارای چهار رکن است: الف) مشبّه؛ ب) مشبّه‌به؛ ج) الفاظ تشبیه؛ د) وجه شبه.

۳۳۶. نازعات / ۴۶.

۳۳۷. فرقان / ۲۷.

۳۳۸. جواهر البلاغه، ص ۸۴، بحث «لَيْتَ».

۳۳۹. زخرف / ۷۸.

۳۴۰. معنی الأديب، ص ۱۸۷، بحث «لَكِنَّ».

۳۴۱. طلاق / ۱.

۳۴۲. غافر / ۳۶.

گاه بخواهیم بُعد و دوری آنچه را که مورد امید و آرزو است، برای مخاطب بازگو کنیم، از «لَعَلَّ» استفاده می‌کنیم. به عبارت دیگر، هر گاه به واقع نشدن امری یقین داشته باشیم، «لَعَلَّ» را به کار می‌بریم.

چکیده

- ✓ الفاظی را که بر جمله اسمیه وارد می‌شوند و اثر جدیدی در آن پدید می‌آورند، نواسخ گویند.
- ✓ نواسخ بر دو گونه است: ۱. ناسخ فعلی؛ ۲. ناسخ حرفی.
- ✓ نواسخی که بر جمله اسمیه وارد می‌شوند و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کنند، عبارت‌اند از: افعال ناقصه، افعال مقاربه (ناسخ فعلی) و حروف شبیهه به «لِیسَ» (ناسخ حرفی).
- ✓ نواسخی که بر جمله اسمیه وارد می‌شوند و مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند، عبارت‌اند از: حروف شبیهه به فعل و «لا»ی نفی جنس (ناسخ حرفی).
- ✓ از ویژگی‌های افعال ناقصه می‌توان به این موارد اشاره کرد: تامه واقع شدن در معانی خاص، وجود «باء» زائده در خبر و حذف لام الفعل «کان» در حالت جزم.
- ✓ افعال ناقصه معانی گوناگونی همچون تقیید زمانی، ثبوت و استمرار خبر و نفی نسبت جمله را می‌رسانند.
- ✓ افعال مقاربه بر سه گونه افعال رجا، مقاربه و شروع هستند.
- ✓ از ویژگی‌های افعال مقاربه می‌توان به این موارد اشاره کرد: جمله فعلیه بودن خبر، کاربرد خبر در برخی از این افعال همراه «أَنْ» ناصبه و تامه واقع شدن در شرایط خاص.
- ✓ عملکرد حروف شبیهه به «لِیسَ» دو شرط عمده دارد: ۱. نسبت منفی جمله به «إِلَّا» نقض نشود؛ ۲. ساختار اصلی جمله دگرگون نشود.
- ✓ از ویژگی‌های حروف شبیهه به «لِیسَ» می‌توان به این موارد اشاره کرد: کاربرد «باء» زائده در خبر، کاربرد شایع «إِنْ» با «إِلَّا»ی استثنائیه، ظرف زمان بودن اسم و خبر «لَاتَ» و حذف اسم «لَاتَ» در بیش‌تر موارد.
- ✓ مهم‌ترین ویژگی‌های حروف شبیهه به فعل عبارت‌اند از:
- ✓ ۱. هر گاه «ما»ی کافه پس از این حروف بیاید، انحصار این حروف به جمله اسمیه و عمل آن‌ها از بین می‌رود.
- ✓ ۲. این حروف گاه به شکل مخفف به کار می‌روند که در این حالت با قرآینی همچون «لام» تأکید، فعل ناقصه، فعل یقین و حروف استقبال می‌توان آن‌ها را از حروف مشابه تشخیص داد.
- ✓ نکته‌های بلاغی این حروف عبارت‌اند از: تأکید، حصر، تشبیه، استدراک، تمنی و ترجی.
- ✓ مهم‌ترین ویژگی‌های «لا»ی نفی جنس عبارت‌اند از:
- ✓ ۱. اسم «لا» باید حالتی فراگیر و عام داشته باشد.
- ✓ ۲. اسم «لا» به سه شکل مفرد نکره، مضاف و شبه‌مضاف است.
- ✓ تنها نکته بلاغی در «لا»ی نفی جنس، نفی فراگیر و عام است که به دلیل این خصوصیت، کاربرد آن با «إِلَّا»ی استثنائیه شایع است.

جلسهٔ نهم

جملهٔ فعلیه

- اهداف درس..... ۹۸
- درآمد..... ۹۸
- حالت‌های گوناگون فاعل..... ۹۹
- حالت‌های گوناگون نایب فاعل..... ۹۹
- تطبیق..... ۱۰۰
- بازبینی..... ۱۰۴
- حسن ختام..... ۱۰۵
۱. ساختار اصلی..... ۱۰۵
۲. ساختار فرعی..... ۱۰۵
- نکتهٔ مهم..... ۱۰۶
- چکیده..... ۱۰۷

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ جمله فعلیه و ساختار آن؛
- ✓ حالت‌های گوناگون فاعل؛
- ✓ حالت‌های گوناگون نایب فاعل.

درآمد

هرگاه جمله با فعل و فاعل یا نایب فاعل آغاز شود، جمله را فعلیه می‌نامند؛ مانند: ﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.^{۳۴۳}

فاعل و نایب فاعل مرفوع هستند. حالت‌های اعرابی فاعل و نایب فاعل را در نمونه‌های زیر می‌توان ملاحظه کرد.

۱. ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾^{۳۴۴} و ﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^{۳۴۵} واژه‌های «الحق»، «الباطل» و «قلوب» فاعل و لفظ جلاله «الله» نایب فاعل است. همه این واژه‌ها مرفوع به ضمه ظاهری هستند.
۲. ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^{۳۴۶} و ﴿وَمَا أُوْتِيَ مُوسَى وَعِيسَى﴾^{۳۴۷} واژه «الأعمى» فاعل و واژه «موسی» نایب فاعل است و هر دو مرفوع به ضمه مقدر هستند.
۳. ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾^{۳۴۸} واژه «طائفتان» فاعل و مرفوع به «الف» بوده و اعراب آن نیایی است.
۴. ﴿فَدَأَلِجَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^{۳۴۹} و ﴿كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ﴾^{۳۵۰} واژه «المؤمنون» فاعل و واژه «الأولون» نایب فاعل است و هر دو مرفوع به «واو» بوده و اعراب آن‌ها نیایی است.
۵. ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^{۳۵۱} واژه «بِالله» در جایگاه رفع (فاعل) قرار دارد و اعراب آن محلی است. فاعل^{۳۵۲} اسم مرفوعی است که پس از فعل معلوم می‌آید. فاعل به شکل‌های گوناگون به کار می‌رود:

۳۴۳. قمر / ۱.

۳۴۴. اسراء / ۸۱.

۳۴۵. حج / ۳۵.

۳۴۶. عبس / ۱ و ۲.

۳۴۷. بقره / ۱۳۶.

۳۴۸. آل عمران / ۱۲۲.

۳۴۹. مؤمنون / ۱.

۳۵۰. انبیاء / ۵.

۳۵۱. نساء / ۷۹. ترکیب دیگری نیز برای این آیه شریف وجود دارد: «كَفَى»: فعل مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هُوَ» و مرجع ضمیر، حکمی است؛ «بِالله»: جار و مجرور، متعلق به «كَفَى»؛ «شَهِيدًا» حال برای لفظ جلاله «الله». (مؤلف)

۳۵۲. هرگاه فاعل یا نایب فاعل، مؤنث حقیقی باشد، فعل نیز علامت تأنیث می‌پذیرد؛ مانند: ﴿إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانَ﴾ (آل عمران / ۳۵) و هر گاه فاعل یا نایب فاعل، مؤنث مجازی یا جمع مکسر یا اسم جمع و یا جمع غیر عاقل باشد، آوردن علامت تأنیث در فعل جایز است؛ مانند: ﴿الرَّ كِتَابِ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ (هود / ۱).

حالت‌های گوناگون فاعل

۱. اسم ظاهر؛ مانند: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ﴾: ۳۵۳ واژه «سائل» فاعل و مرفوع به اعراب ظاهری است.
۲. اسم مؤول؛ مانند: ﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾: ۳۵۴ واژه «أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ» فاعل و مصدر مؤول آن «ذَهَابُكُمْ» است.
۳. ضمیر پیوسته آشکار؛ مانند: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾: ۳۵۵ ضمیر فاعلی «واو» در فعل‌های «يُؤْمِنُونَ»، «يُقِيمُونَ» و «يُنْفِقُونَ» و نیز ضمیر «نا» در فعل «رَزَقْنَا» ضمیر متصل بارز، فاعل و محلاً مرفوع است.
۴. ضمیر پیوسته پنهان؛ مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾: ۳۵۶ ضمیر فاعلی «هو» در فعل‌های «يَحْكُمُ» و «يُرِيدُ»، ضمیر پیوسته پنهان و فاعل است.

حالت‌های گوناگون نایب فاعل

- نایب فاعل اسم مرفوعی است که پس از فعل مجهول می‌آید. نایب فاعل حالت‌های گوناگونی دارد؛ از جمله:
۱. اسم ظاهر؛ مانند: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾: ۳۵۷ و ﴿حَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾: ۳۵۸ واژه‌های «الذِّكْر» و «ذَلِكَ» نایب فاعل هستند؛ با این تفاوت که «الذِّكْر» معرب و مرفوع به اعراب ظاهری و «ذَلِكَ» مبنی و محلاً مرفوع است.
 ۲. ضمیر پیوسته آشکار؛ مانند: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾: ۳۵۹ نایب فاعل ضمیر متصل (پیوسته) «واو» در فعل «تُبْعَثُونَ» است.
 ۳. ضمیر پیوسته پنهان؛ مانند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾: ۳۶۰ نایب فاعل ضمیر «هو» در فعل‌های «وُلِدَ» و «يُبْعَثُ» است.
 ۴. گاه جارّ و مجرور، نایب فاعل واقع می‌شود؛ مانند: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ﴾: ۳۶۱ «فی الصُّور» جارّ و مجرور، در جایگاه رفع و نایب فاعل است.
 ۵. گاه مصدر یا مفعول فیه، نایب فاعل واقع می‌شود. در آیات قرآن برای این دو نمونه‌ای وجود ندارد. اما در زبان عربی کاربرد دارد؛ مانند: «ضَرَبَ ضَرْبٌ شَدِيدٌ» و «صِيَمَ رَمَضَانٌ» که واژه‌های «ضرب» و «رمضان» نایب فاعل هستند. این کاربرد در زبان عربی برای رساندن مبالغه است.

۳۵۳. معارج / ۲.

۳۵۴. یوسف / ۱۳.

۳۵۵. بقره / ۳.

۳۵۶. مائده / ۱.

۳۵۷. حجر / ۶.

۳۵۸. نور / ۳.

۳۵۹. مؤمنون / ۱۶.

۳۶۰. مریم / ۱۵.

۳۶۱. ق / ۲۰.

تطبیق ۳۶۲

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾

و: حرف جرّ به معنای قسم است.

الَّيْلِ: مجرور به حرف جرّ «و» و متعلّق به فعل محذوف «أُقْسِمُ» است.

إِذَا: ظرف زمان، محلاً منصوب و مضاف است.

يَغْشَى: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، مرفوع به ضمه مقدر. جمله فعلیه «يَغْشَى»: در جایگاه جرّ، مضافُ الیه برای «إِذَا» است.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾

و: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل است.

النَّهَارِ: معطوف به واژه «اللَّيْلِ»، مجرور به کسره ظاهر و متعلّق به «أُقْسِمُ» محذوف است.

إِذَا: مفعولُ فیه، در جایگاه نصب و مضاف به «تَجَلَّى» است.

تَجَلَّى: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است. جمله فعلیه «تَجَلَّى»: در جایگاه جرّ و مضافُ الیه برای واژه «إِذَا» است.

﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾

و: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل است.

ما: اسم موصول، در جایگاه جرّ، معطوف به واژه «اللَّيْلِ» است.

خَلَقَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است. جمله فعلیه «خَلَقَ» (فعل و فاعل): جمله صلّه برای «ما» است و محلّی از اعراب ندارد.

الذَّكَرَ: مفعولُ به برای «خَلَقَ» و منصوب به فتحه ظاهر است.

و: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل است.

الْأُنثَى: تقدیراً منصوب به فتحه و معطوف به واژه «الذَّكَرَ» است تا مفعولُ به دوم به صورت تبعی برای فعل «خَلَقَ» باشد.

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾

إِنَّ: حرف شبیه به فعل و مبنی بر فتح است.

سَعْيِ: اسم «إِنَّ» و منصوب به فتحه ظاهر است.

كَمْ: مضافُ الیه و در جایگاه جرّ است.

لَ: مزحلّقه^{۳۶۳} است.

شَتَّى: تقدیراً مرفوع به ضمه مقدر و خبر برای «إِنَّ» است.

﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى﴾

فَ: حرف استیناف است.

أَمَّا: حرف شرط و تفصیل است.

۳۶۲. سوره مبارک لیل / آیات اول تا آخر.

۳۶۳. «مزحلّقه» در لغت به معنای «رانده شده» است. «لام مزحلّقه» به لام تأکید، لام ابتدائیّت و لام فارقه نیز معروف است.

مَنْ: اسم موصول، در جایگاه رفع و مبتدا است.
 أُعْطِيَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است.
 وَ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل است.
 اتَّقَى: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است. جمله «اتَّقَى»: معطوف به جمله «أُعْطِيَ» و صله برای «مَنْ» موصول است.
 ﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾

وَ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل است.
 صَدَّقَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است.
 بِالْحُسْنَى: جارّ و مجرور، متعلق به «صَدَّقَ» است. جمله «صَدَّقَ بِالْحُسْنَى»: معطوف به جمله «أُعْطِيَ» است.

﴿فَسَنِّيْسِرُهُ لِلْيُسْرَى﴾

فَ: حرف جواب شرط
 سَنَ: حرف استقبال
 يُسِرُّ: فعل مضارع، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر «نحن»
 هُ: مفعولُ به، در جایگاه نصب. جمله «فَسَنِّيْسِرُهُ»: در جایگاه رفع، خبر برای «مَنْ» موصول
 لِ: حرف جرّ، مبنی بر کسر
 الْيُسْرَى: جارّ و مجرور و متعلق به فعل «يُسِرُّ» است.
 ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى﴾

وَ: حرف عاطفه
 أَمَّا: حرف شرط و تفصیل
 مَنْ: اسم موصول، مبتدا، در جایگاه رفع
 بَخِلَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «بَخِلَ» (فعل و فاعل): جمله
 صله برای «مَنْ» موصول است.
 وَ: حرف عاطفه

اسْتَغْنَى: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است.
 ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى﴾
 ترکیب این دو آیه نیز همانند دو آیه ﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِّيْسِرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ است.
 ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾

وَ: حرف عطف
 مَا: حرف نفی
 يُغْنِي: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، تقدیراً مرفوع به ضمّه مقدر
 عَنْهُ: جارّ و مجرور، متعلق به فعل «يُغْنِي»
 مَالُ: فاعل و مرفوع
 هُ: مفعولُ به و در جایگاه نصب
 إِذَا: ظرف زمان، در جایگاه نصب

تَرَدَّى: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «تَرَدَّى»: در جایگاه جرّ و مضافٌ الیه «إِذَا» است.

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾

إِنَّ: حرف شبیه به فعل، مبنی بر فتح
عَلَيْنَا: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدّم برای «إِنَّ»
لَ: حرف مزحلّقه برای تأکید
الْهُدَى: تقدیراً منصوب و اسم مؤخّر برای «إِنَّ» است.

﴿وَإِن لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى﴾

وَ: حرف عاطفه
إِنَّ: از حروف شبیه به فعل، مبنی بر فتح
لَنَا: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدّم «إِنَّ»
لَ: حرف مزحلّقه برای تأکید
الْآخِرَةِ: اسم مؤخّر «إِنَّ»، منصوب به فتحه ظاهر
وَ: حرف عاطفه
الْأُولَى: معطوف به «الْآخِرَةِ» تا اسم دیگری برای «إِنَّ» باشد.

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾

فَ: حرف نتیجه
أَنْذَرْتُ: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته بارز «ت»
كُم: مفعولٌ به نخست «أَنْذَرْتُ»، در جایگاه نصب
نَارًا: مفعولٌ به دوم «أَنْذَرْتُ»، منصوب به فتحه ظاهر
تَلَظَّى: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «تَلَظَّى» (فعل و فاعل): جمله وصفیه (صفت) نخست برای واژه «نار» است.

﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾

لَا: حرف نفی، غیرعامل
يَصْلَى: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب
ها: ضمیر پیوسته، در جایگاه نصب، مفعولٌ به مقدّم برای فعل «يَصْلَى»
إِلَّا: حرف استثناء
الْأَشْقَى: فاعل، تقدیراً مرفوع به ضمه مقدرّ و محصورٌ فيه است. جمله «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» (فعل و مفعولٌ به و حرف استثناء و فاعل): در جایگاه نصب و صفت (جمله وصفیه) دوم برای واژه «نار» است.

﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾

الَّذِي: اسم موصول، صفت برای واژه «الْأَشْقَى»، در جایگاه رفع،
كَذَّبَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «كَذَّبَ» (فعل و فاعل): جمله صله برای اسم موصول «الَّذِي» است و محلی از اعراب ندارد.
وَ: حرف عاطفه

تَوَلَّى: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «تَوَلَّى» (فعل و فاعل): معطوف به جمله «كَذَّبَ» است تا جمله صله دوم برای اسم موصول «الَّذِي» باشد.

﴿وَسَيَجْنِبُهَا الْأَتَقَى﴾

و: حرف عاطفه

س: حرف استقبال

يُجَنَّبُ: فعل مضارع مجهول، مفرد مذکر غایب^{۳۶۴}

ها: ضمیر پیوسته، در جایگاه نصب، مفعول به دوم برای فعل «يُجَنَّبُ»

الأتقى: نایب فاعل و تقدیراً مرفوع به ضمه مقدر است.

﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾

الذی: اسم موصول، صفت برای واژه «الأتقى»، در جایگاه رفع

يُؤْتِي: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»

مال: مفعول به و منصوب

ه: مضاف الیه و در جایگاه جرّ

يَتَزَكَّى: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است. جمله «يَتَزَكَّى» (فعل و

فاعل): در جایگاه نصب و جمله حالیه برای فاعل «يُؤْتِي» است.

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾

و: حرف استیناف

ما: حرف نفی

لأحد: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدم

عند: ظرف مکان، منصوب به فتحه ظاهر

ه: مضاف الیه، در جایگاه جرّ

من: حرف جرّ زائد؛ زیرا کلام، منفی است.

نعمة: مبتدای مؤخر، در جایگاه رفع

تُجْزَى: فعل مضارع مجهول، مفرد مذکر غایب؛ نایب فاعل آن: ضمیر پنهان «هی» است. جمله

«تُجْزَى» (فعل و نایب فاعل): در جایگاه رفع و صفت (جمله وصفیه) برای واژه «نِعْمَةٍ» است.

﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾

إلا: حرف استثناء و استثناء، مفرغ است.

إبتغاء: مفعول له،^{۳۶۵} منصوب به فتحه ظاهر

وجه: مضاف الیه، مجرور به کسره ظاهر

رب: مضاف الیه «وجه»، مجرور به کسره ظاهر؛ در اصطلاح نحوی، چنین اضافه‌هایی را تتابع اضافات

می‌نامند؛ زیرا چند واژه پی در پی به یکدیگر اضافه شده است.

۳۶۴. اعراب‌دانان این فعل را معلوم و واژه «الأتقى» را فاعل دانسته‌اند.

۳۶۵. فرض و تقدیر سخن چنین است: «لَا يُؤْتِي مَالَهُ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى». این آیه ترکیب‌های دیگری نیز دارد؛ برای نمونه برخی آن را استثنای منقطع دانسته‌اند؛ زیرا مستثنی (ابتغاء) از جنس «نِعْمَةٍ» نیست. (برگرفته از اعراب القرآن اثر

محیی الدین درویش، ج ۱۰، ص ۵۰۴، نشر دار ابن کثیر.)

ه: ضمیر پیوسته، مضافُ الیه «رَبَّ»، در جایگاه جرّ
الأَعْلَى: صفت برای واژه «رَبَّ» و مجرور به کسره مقدر است.

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾

و: حرف استیناف

ل: حرف جواب قسم

سَوْفَ: حرف استقبال

يَرْضَى: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو» است.

بازبینی

بار دیگر آیات مبارک بالا و جمله‌های فعلیه آن‌ها را به شکل جداگانه بررسی می‌کنیم.

۱. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾: «يَغْشَى» فعل، و فاعل آن ضمیر پنهان «هو» است. این آیه از دو جمله فعلیه تشکیل شده است: جمله نخست (واللَّيْلِ) ساختار فرعی دارد؛ زیرا فعل «أَقْسِمُ» پنهان است. جمله دوم نیز ساختار فرعی دارد؛ زیرا مفعولُ فيه (إذا) بر فعل و فاعل (يَغْشَى) پیشی گرفته است. این ساختار در آیه دوم ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ نیز وجود دارد؛ با این تفاوت که فعل «يَغْشَى» مضارع لازم و فعل «تَجَلَّى» ماضی لازم است.

۲. ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾: «خَلَقَ» فعل متعدی و ضمیر پنهان «هو»، فاعل و «الذَّكَرَ» مفعولُ به آن است. این آیه، جمله فعلیه است. فعل «خَلَقَ» در این آیه، ماضی و متعدی است. نشانه فعل متعدی وجود اسم مفعول در ثلاثی مجرد است و قانون عام در افعال متعدی، تبدیل اسم منصوب به ضمیر متصل منصوبی است. به دیگر سخن، هر فعلی که ضمیر متصل منصوبی می‌پذیرد و مرجع آن ضمیر، مصدر نیست، متعدی است. بنا بر این اسم مفعول فعل «خَلَقَ»، «مَخْلُوق» است و واژه منصوب «الذَّكَرَ» را می‌توان به شکل ضمیر متصل در آورد و به فعل پیوند داد: (خَلَقَهُ).

۳. ﴿مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾: فعل‌های «أَعْطَى» و «اتَّقَى» هر دو ماضی و ثلاثی مزید هستند و فاعل آن‌ها ضمیر پنهان «هو» است. هر دو فعل «أَعْطَى» و «اتَّقَى» متعدی هستند، با این تفاوت که «أَعْطَى» دومفعولی و «اتَّقَى» یکمفعولی است. هر چند در این آیه مبارک، کاربرد مشترک دارند و هیچ کدام مفعولُ به ندارند.

۴. ﴿وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى﴾: این آیه، جمله فعلیه است. «صَدَقَ» فعل ماضی از باب تفعیل، و فاعل آن، ضمیر پنهان «هو» است. فعل «صَدَقَ» متعدی است، اما در این جا بدون مفعولُ به به کار رفته است.

۵. ﴿فَسَنِيْسِرُهُ لِيْسِرَى﴾: «نِيْسِرَ» فعل مضارع از باب تفعیل و متعدی است و مفعولُ به آن، ضمیر متصل «ه» است.

۶. ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾: فعل‌های «بَخِلَ»، «اسْتَغْنَى» و «كَذَّبَ» هر سه فعل ماضی هستند، با این تفاوت که فعل «بَخِلَ» لازم و از افعال ثلاثی مجرد، فعل «اسْتَغْنَى» از باب استفعال (ثلاثی مزید)، و فعل «كَذَّبَ» نیز ثلاثی مزید و از باب تفعیل است.

۷. ﴿فَسَنِيْسِرُهُ لِيْسِرَى﴾: این آیه نیز مانند آیه ﴿فَسَنِيْسِرُهُ لِيْسِرَى﴾ است.

۸. ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾: «يُغْنِي» فعل مضارع از باب افعال و فاعل آن «مَالُ» است و «تَرَدَّى» فعل ماضی از باب تفعیل و فاعل آن ضمیر پنهان «أَنْتَ» است.

۹. ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾: «أَنْذَرْتُ» فعل ماضی از باب إفعال و فاعل آن ضمیر «ت» است. این فعل متعدی است؛ زیرا ضمیر متصل منصوبی «کم» نشانه فعل متعدی است. اما فعل «تَلَظَّى» لازم، از باب تفعّل و ماضی است.

۱۰. ﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾: «يَصْلَى» فعل متعدی، فاعل آن «الْأَشْقَى» و مفعول به آن، ضمیر «ها» است. مؤخّر شدن فاعل (الْأَشْقَى) نسبت به مفعول به (ها) در آیه شریف از موارد وجوب تأخیر فاعل است؛ زیرا فاعل در این آیه محصور فیه است. در نتیجه اجزای جمله فعلیه از حالت اصلی خارج شده است.

۱۱. ﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾: فعل های «كَذَّبَ» و «تَوَلَّى» هر دو ماضی و از باب تفعیل هستند و فاعل آن ها ضمیر پنهان «هو» است. مصدر «كَذَّبَ»، «تَكْذِيبُ» بر وزن «تَفْعِيلُ» و مصدر «تَوَلَّى»، «تَوَلَّى» بر وزن «تَفَعَّلَ» است.

۱۲. ﴿وَسَيَجْزِيهَا الْآتِقَى﴾: «يُجِزُّ» فعل مجهول، «الْآتِقَى» نایب فاعل آن و ضمیر «ها» مفعول به دوم آن است. فعل «يُجِزُّ» از افعال دومفعولی است که مفعول به نخست آن، به شکل نایب فاعل (الْآتِقَى) و مفعول به دوم آن به شکل ضمیر متصل (ها) به کار رفته است.

۱۳. ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾: «يُؤْتِي» فعل مضارع متعدی از باب افعال است. فاعل آن، ضمیر پنهان «هو» و مفعول به آن، اسم ظاهر «مال» است. اما «يَتَزَكَّى» فعل مضارع لازم و از باب تفعّل است.

۱۴. ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾: «تُجْزَى» فعل مضارع مجهول و نایب فاعل آن، ضمیر پنهان «هی» است.

۱۵. ﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾: «يَرْضَى» فعل مضارع معلوم و فاعل آن، ضمیر پنهان «هو» است. جمع بندی: جمله فعلیه با فعل و فاعل یا فعل و نایب فاعل آغاز می شود. همان گونه که ملاحظه شد، فعل در جمله فعلیه حالت های گوناگونی دارد.^{۳۶۶}

حسن ختام

ساختار جمله فعلیه بر دو گونه است:

۱. ساختار اصلی

هرگاه جمله فعلیه با فعل و فاعل شروع شود و اجزای دیگر به ترتیب نقش نحوی در پی آن دو بیابند، این ساختار را اصلی نامند.

۲. ساختار فرعی

ساختارهای فرعی کلام عرب بر چند گونه است:

الف) برخی از ساختارهای فرعی در جابه جایی اجزای سخن است؛ مانند: ﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾: مفعول به (ها) بر فاعل (الْأَشْقَى) مقدم شده است، و ﴿سَيَجْزِيهَا الْآتِقَى﴾: مفعول به دوم (ها) بر نایب فاعل (الْآتِقَى) پیشی گرفته است.

۳۶۶. تقسیمات و حالات فعل شامل «ثلاثی، رباعی، مجرد، مزید، متعدی، لازم، معلوم، مجهول، معتل، سالم، مضاعف، مهموز، ماضی، مضارع، امر، جامد، متصرف، خبر و انشاء» می شود.

ب) برخی از کاربردهای فرعی، حذف اجزای سخن است که تعیین اجزای محذوف جمله را قانون نحوی بازگو می‌کند؛ مانند: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾: فعل «أَقْسِمُ» در این آیه محذوف است و دلیل حذف آن، نیابت «واو» قسم از فعل «أَقْسِمُ» است.

ج) برخی از کاربردهای فرعی، تنها دلیل بلاغی و ادبی دارد؛ همچون افعال متعدی که در مقام تنزیل، کاربرد فعل لازم دارند؛ مانند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى﴾: افعال «أُعْطِيَ، اتَّقَى وِ صَدَقَ» هر سه متعدی هستند، اما در جایگاه فعل لازم قرار گرفته‌اند؛ همچون فعل «يَعْلَمُونَ» در آیه شریف ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۳۶۷} به عبارت بهتر، هرگاه تعلق فعل به فاعل و جنبه صدور آن از فاعل مدّ نظر باشد، فعل متعدی به جای فعل لازم به کار می‌رود.

هر یک از ساختارهای فرعی دلیل بلاغی دارد:

دلیل بلاغی در آیه مبارک ﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾ حصر فاعل است؛ یعنی تنها نگون‌بخت‌ترین مردمان در آن می‌افتند. دلیل بلاغی در آیه مبارک ﴿سَيَجْنِبُهَا الْأَتَقَى﴾ حفظ سجع و فواصل آیات دیگر این سوره است؛ زیرا انتهای تمامی آیات به «الف» ختم شده است. در این آیه برای حفظ سجع و فواصل آیات، فاعل (الأتقی) مؤخر آمده است. نکته بلاغی در آیه شریف ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ اختصار و ایجاز است و برای خلاصه کردن سخن و گزیده‌گویی، «واو» قسم به کار رفته است.

اما نکته ادبی در افعال متعدی - مانند «أُعْطِيَ» و «اتَّقَى» - که از آن‌ها، فعل لازم قصد شده است، چیست؟

شاید از خود پرسید، چرا فعلی متعدی همچون «أُعْطِيَ» مفعول به نگرفته است؟ پاسخ این است که ذکر مورد اعطا و بخشش، آن را محدود و منحصر در شیئی خاص می‌کند و حال آن‌که مورد اعطا مهم نیست، بلکه آنچه که مهم است، وصف اعطا و بخشش است. شاید باز از خود پرسید که آمدن فعل «أُعْطِيَ» به صورت مشتق و صفت مشبّه بهتر نیست؟ در پاسخ باید گفت: تنها داشتن این وصف مدّ نظر نیست، بلکه وصف اعطا هنگامی ارزش دارد که ظهور و تجلّی نیز داشته باشد و آمدن آن به شکل فعل ماضی در جمله شرطیه «أَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى» بیانگر این نکته است که ظهور وصف اعطا، باید ثابت و مستمر باشد.

نکته مهم

جمله‌های فعلیه در علوم بلاغی از دیدگاه وضع و مقام بررسی می‌شوند.^{۳۶۸} دلالت وضعی و اصلی جمله‌های فعلیه در علوم بلاغی، افاده تجدد و حدوث در زمان معین، همراه با اختصار است؛ مانند: ﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾. دلالت بلاغی و مقامی جمله فعلیه، استمرار لحظه‌ای فعل است؛ مانند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى فَسَنِيْسِرُهُ لِيُسْرَى﴾ که در این آیه مبارکه، جمله «أُعْطِيَ» و «اتَّقَى»، استمرار بخشش و خویشنداری را می‌رسانند؛ زیرا این افعال در مقام مدح هستند.

۳۶۷. زمر / ۹.

۳۶۸. جوهر البلاغه، المبحث الثالث في تقسيم الخبر إلى جملة فعلية وجملة اسمية، ص ۶۲ انتشارات مرکز مدیریت.

چکیده

- ✓ جمله فعلیه جمله‌ای است که با فعل و فاعل یا نایب فاعل آغاز شود.
- ✓ فاعل با حالت‌های گوناگونی همچون اسم صریح، اسم مؤول، ضمیر پیوسته آشکار و ضمیر پنهان به کار می‌رود.
- ✓ نایب فاعل نیز با حالت‌های گوناگونی همچون اسم صریح، اسم مؤول، ضمیر پیوسته آشکار، ضمیر پنهان، جارّ و مجرور، مصدر یا مفعول فیه به کار می‌رود.
- ✓ فعل متعدی دو نشانه دارد:
 ۱. داشتن اسم مفعول در ثلاثی مجرد؛
 ۲. تبدیل شدن اسم منصوب در جمله به ضمیر متصل نصبی.
- ✓ در فعل متعدی دو جنبه وجود دارد:
 ۱. جنبه وقوعی فعل؛
 ۲. جنبه تنزیلی فعل.
- ✓ جمله فعلیه از نظر ساختاری به اصلی و فرعی تقسیم می‌شود.

جلسه هفتم

مفعول به

- ۱۱۰.....اهداف درس
- ۱۱۰.....درآمد
- ۱۱۰.....مفعول به
- ۱۱۰.....حالت های مفعول به
- ۱۱۱.....حالت های عامل مفعول به
- ۱۱۱.....آیات منتخب
- ۱۱۴.....بازبینی آیات منتخب
- ۱۱۵.....نکته های بلاغی
- ۱۱۶.....تطبیق نکته های بلاغی بر یکی از آیات منتخب
- ۱۱۷.....چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ مفعولُ به و حالت‌های آن؛
- ✓ حالت‌های عامل مفعولُ به؛
- ✓ کاربردها و نکته‌های بلاغی مفعولُ به در آیات قرآن کریم.

درآمد

در جلسات پیشین به بررسی ارکان کلام (مسندالیه و مسندُبه) پرداختیم. از این جلسه به بعد به بررسی اجزای غیررکن (مفعول‌ها و حال) می‌پردازیم. در این جلسه با مفعولُ به، حالت‌های مفعولُ به، حالت‌های عامل آن و نیز کاربردها و نکته‌های بلاغی آن در آیات قرآن آشنا خواهیم شد.

مفعولُ به

مفعولُ به واژه‌ای است که عامل (فعل و مانند آن) بر آن واقع می‌شود. به دیگر سخن واژه‌ای است که نقش وقوعی فعل یا شبه‌فعل را بازگو می‌کند.

حالت‌های مفعولُ به

کاربردهای مفعولُ به شکل‌های گوناگونی دارد:

۱. اسم ظاهر؛ مانند: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾.^{۳۶۹}
۲. اسم مؤول؛ مانند: ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾.^{۳۷۰}
۳. اسم معرب به اعراب ظاهری، تقدیری و نیابی؛ مانند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^{۳۷۱} و ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾.^{۳۷۲}
۴. اسم مبنی؛ مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾.^{۳۷۳}

۳۶۹. هود / ۲.

۳۷۰. یونس / ۲. «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» به تأویل «إِنْذَارَكَ» یا «الْإِنْذَارَ» می‌رود تا مفعولُ به برای فعل «أَوْحَيْنَا» باشد.

۳۷۱. انعام / ۱. واژه‌های «السَّمَاوَاتِ» و «الظُّلُمَاتِ» معرب به اعراب نیابی هستند؛ زیرا در حالت نصبی به جرّ آمده‌اند و واژه‌های «الأرض» و «النور» منصوب به فتحه ظاهری هستند.

۳۷۲. احزاب / ۱. واژه‌های «الکافِرین» و «المنَافِقین» معرب به اعراب نیابی جمع مذكر هستند؛ زیرا در حالت نصبی با «باء» آمده‌اند.

۳۷۳. مائده / ۱.

۵- جمله، خواه جملهٔ مفعول به مقول قول باشد یا نباشد؛ مانند: ﴿قَالَ هَذَا رَبِّي﴾^{۳۷۴} و ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^{۳۷۵}.

حالت‌های عامل مفعول به

کاربردهای عامل مفعول به نیز گوناگون است:

۱. فعل یک مفعولی، دو مفعولی و سه مفعولی؛ مانند: ﴿وَجَاؤُوا آبَاهُمُ عَشَاءً يَبْكُونَ﴾، ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾، ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ و ﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾^{۳۷۶} و ﴿إِنْ تَوَلَّوْا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^{۳۷۷}.
۲. لفظ مشتق؛ مانند: ﴿فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا﴾^{۳۷۸} و ﴿أَنَا دَاعِيكُمْ إِلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَمُرْشِدُكُمْ إِلَى فَرَائِضِ دِينِكُمْ وَدَلِيلُكُمْ إِلَى مَا يُنْجِيكُمْ﴾^{۳۷۹}.
۳. اسم فعل؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾^{۳۸۰}.
۴. مصدر (در پاره‌ای موارد)؛ مانند: ﴿ذَكَرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾^{۳۸۱} و ﴿أَقْبِحُ الظُّلْمَ مِنْكَ حَقُّوقَ اللَّهِ﴾^{۳۸۲}.

جایگاه مفعول به در ساختار اصلی کلام عرب پس از فاعل است. گاه مفعول به به دلیل لفظی یا بلاغی بر فاعل و در پاره‌ای موارد بر فعل مقدم می‌شود؛ مانند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ و ﴿وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^{۳۸۳}.

آیات منتخب

۱. ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^{۳۸۴}
 مَن: اسم شرط، مبتدا و در جایگاه رفع است.
 يُطِيعُ: فعل مضارع مفرد مذکر، مجزوم به «مَن» شرطیه و فاعل آن ضمیر پیوستهٔ پنهان «هو» است.

۳۷۴. انعام / ۷۶.

۳۷۵. مائده / ۹۸.

۳۷۶. یوسف / ۱۶، معارج / ۶، کوثر / ۱، بقره / ۱۶۷. عامل «آبَاهُم» فعل یک مفعولی «جَاؤُوا» است. فعل «يَرَوْنَهُ» از افعال رجحان دو مفعولی است که دو مفعول آن در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند. فعل «أَعْطَيْنَا» از افعال دو مفعولی است که دو مفعول آن در اصل مبتدا و خبر نبوده‌اند. فعل «يَرَى» از افعال قلوب هنگامی که به باب افعال برود (يُرَى) سه مفعولی خواهد شد.

۳۷۷. کنز العمال، ح ۳۲۹۶۶. در این حدیث شریف، «تَوَلَّوْا» یک مفعولی و فعل «تَجِدُونُ تَجِدُوا» دو مفعولی است.

۳۷۸. صافات / ۳. واژه «التَّالِيَاتِ» اسم فاعل بوده و «ذَكَرًا» مفعول به آن است.

۳۷۹. غرر الحکم، ص ۲۸۱.

۳۸۰. مائده / ۱۰۵. واژه «عَلَيْكُمْ» اسم فعل امر به معنای «الزَّمُوا» و مفعول به آن واژه «أَنْفُسَكُمْ» است.

۳۸۱. مریم / ۲. واژه «ذَكَرَ» مصدر متعدی بوده و مفعول به آن واژه «عَبْدَهُ» است.

۳۸۲. غرر الحکم، ص ۱۹۱.

۳۸۳. حمد / ۵، ضحی / ۳، بقره / ۱۱۰. دلیل تقدیم مفعول به در آیه ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ لفظی است؛ زیرا مفعول به، ضمیر متصل است و در آیه ﴿وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ نیز دلیل لفظی است؛ زیرا «ما» از الفاظ شرطی صدرات طلب است. اما دلیل تقدیم «إِيَّاكَ» در آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بلاغی است و این تقدیم برای حصر است.

۳۸۴. نساء / ۸۰.

الرَّسُولُ: منصوب به فتحه ظاهر و مفعول به برای فعل «يُطْعَمُ» است.

فَ: حرف جواب است.

قَدْ: حرف تحقیق است.

أَطَاعَ: فعل ماضی مفرد مذکر و فاعل آن ضمیر پیوسته پنهان «هو» است.

اللَّهُ: منصوب به فتحه ظاهر و مفعول به «أَطَاعَ» است.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^{۳۸۵}

یا: حرف ندا و مبنی بر سکون است.

أَيُّهَا: از نظر لفظ مبنی بر ضم است؛ زیرا منادای نکره مقصوده است و در جایگاه نصب و مفعول به برای

فعل محذوف «أُنَادِي» است.

النَّبِيُّ: صفت «أَيُّهَا» است.

اتَّقِ: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله و فاعل آن ضمیر پنهان پیوسته «أنت» است.

اللَّهُ: منصوب به فتحه ظاهر و مفعول به فعل «اتَّقِ» است.

و: عاطفه است.

لا: حرف نهی و مبنی بر سکون است.

تُطِعُ: فعل مضارع مجزوم به «لا»ی نهی و فاعل آن ضمیر پیوسته «أنت» است.

الْكَافِرِينَ: مفعول به فعل «تُطِعُ»، منصوب به اعراب نیابی و علامت نصب آن «یاء» است.

و: حرف عاطفه است.

الْمُنَافِقِينَ: معطوف به «الْكَافِرِينَ» و منصوب به حرف «یاء» است.

إِنَّ: حرف شبیه به فعل است.

اللَّهُ: منصوب به فتحه و اسم «إِنَّ» است.

كَانَ: از افعال ناقصه و اسم آن ضمیر پنهان «هو» است.

عَلِيمًا: خبر «كَانَ» و منصوب به فتحه است.

حَكِيمًا: خبر دوم «كَانَ» و منصوب به فتحه است.

۳. ﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^{۳۸۶}

و: عاطفه است.

اتَّبِعْ: فعل امر، مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر پیوسته پنهان «أنت» است.

ما: اسم موصول، در جایگاه نصب و مفعول به فعل «اتَّبِعْ» است.

يُوحَىٰ: فعل مجهول و نایب فاعل آن ضمیر پنهان «هو» است. همچنین جمله «يُوحَىٰ» صله برای

«ما»ی موصول است و محلی از اعراب ندارد.

إِلَيْكَ: جار و مجرور، متعلق به فعل «يُوحَىٰ» است.

مِن رَّبِّ: جار و مجرور و متعلق به فعل «يُوحَىٰ» است.

كَ: مضاف الیه و در جایگاه جر است.

۳۸۵. احزاب / ۱.

۳۸۶. احزاب / ۲.

- إِنَّ: حرف شبیه به فعل است.
- اللَّهُ: منصوب به فتحه ظاهر و اسم «إِنَّ» است.
- كَانَ: از افعال ناقص و اسم آن ضمیر پنهان «هو» است.
- بِ: حرف جرّ است.
- مَا: اسم موصول و مجرور به «باء» جاره است.
- تَعْمَلُونَ: فعل مضارع جمع مذکر مخاطب و فاعل آن ضمیر پیوسته آشکار «و» است و جمله «تَعْمَلُونَ» صله برای «ما» می موصول است.
- بِمَا: جارّ و مجرور و متعلق به «خَبيراً» است.
- خَبيراً: خبر «كَانَ» و منصوب به فتحه ظاهر است.
۴. ﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾^{۳۸۷}
- ثُمَّ: حرف عطف است.
- لَمْ: حرف جازم است.
- تَكُنْ: از افعال ناقصه و مجزوم به «لَمْ» است.
- فِتْنَةٌ: اسم «تَكُنْ» و مرفوع است.
- هُمْ: ضمیر متصل مجروری و مضاف‌الیه است.
- إِلَّا: حرف استثنا. گفتنی است نوع استثنا، مفرغ است؛ زیرا مابعد «إِلَّا» معمول ماقبل آن است.
- أَنْ: حرف مصدری است.
- قَالُوا: فعل ماضی جمع مذکر و فاعل آن ضمیر پیوسته «و» است.
- أَنْ قَالُوا: واژه مؤول در جایگاه نصب و خبر «تَكُنْ» است.
- وَ: حرف قسم و جاره است.
- اللَّهُ: مجرور به «و» است.
- رَبٌّ: صفت برای «اللَّهُ» است.
- نَا: مضاف‌الیه و در جایگاه جرّ است.
- مَا: حرف نفی است.
- كُنْ: از افعال ناقصه است.
- نَا: ضمیر پیوسته و اسم «كُنْ» است.
- مُشْرِكِينَ: منصوب به اعراب نیابی و خبر «كُنْ» است.
- وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: در جایگاه نصب، مقول قول و مفعول به برای فعل «قَالُوا» است.
۵. ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾^{۳۸۸}
- وَ: حرف عاطفه است.
- جَعَلَ: از افعال تحویل و دو مفعولی است.
- نَا: ضمیر پیوسته مرفوعی و فاعل «جَعَلَ» است.

۳۸۷. انعام / ۲۳.

۳۸۸. نبأ / ۱۰.

أَيْل: مفعولُ بهِ أولِ «جَعَلَ» و منصوب به فتحه ظاهر است.
لباساً: مفعولُ بهِ دومِ «جَعَلَ» و منصوب به فتحه ظاهر است.
ع. ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾^{۳۸۹}

و: حرف عاطفه است.

وَجَدَ: از افعال یقین و فعل ماضی مفرد مذکر غایب است.
ك: ضمیر پیوسته منصوبی و مفعولُ بهِ اولِ «وَجَدَ» است.
ضالًّا: مفعولُ بهِ دومِ «وَجَدَ» و منصوب به فتحه است.

ف: حرف عاطفه است.

هَدَى: فعل ماضی مفرد مذکر غایب و فاعل آن ضمیر پنهان پیوسته «هو» است.
۷. ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^{۳۹۰}

لَعَلَّ: حرف شبیه به فعل است.

ك: ضمیر پیوسته منصوبی و اسم «لَعَلَّ» است.

بَاخِعٌ: خبر «لَعَلَّ» است.

نَفْسٍ: مفعولُ بهِ برای «بَاخِعٌ» است.

ك: مضافُ الیه و در جایگاه جرّ است.

أَلَّا: مرکب از «أَنَّ» ناصبه و «لَا»ی نافییه است.

يَكُونُوا: فعل ناقص و اسم آن ضمیر «و» و منصوب به «أَنَّ» ناصبه است.

مُؤْمِنِينَ: خبر «يَكُونُوا» و منصوب به «ياء» است.

بازبینی آیات منتخب

کاربرد مفعولُ بهِ («الرَّسُولُ» و لفظ جلاله «الله») در آیه نخست ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^{۳۹۱} اسم ظاهر و معرب به اعراب لفظی ظاهری است.

مفعولُ بهِ در آیه دوم ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^{۳۹۲} مبنی است: «أَيُّهَا» در جایگاه نصب است، ولی لفظ جلاله «الله» معرب به اعراب لفظی ظاهری است و «الکافرین» و «المنافقین» معرب به اعراب نیابی است؛ زیرا جمع مذکر سالم در حالت نصب با «ياء» می‌آید.

در آیه سوم ﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^{۳۹۳} مفعولُ بهِ («ما»ی موصول) مبنی است.

۳۸۹. ضحی / ۷.

۳۹۰. شعراء / ۳.

۳۹۱. نساء / ۸۰.

۳۹۲. احزاب / ۱.

۳۹۳. احزاب / ۲.

در آیه چهارم ﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾^{۳۹۴} کاربرد مفعول به به صورت جمله (والله ربنا ما كنا مشركين) است؛ زیرا این جمله مفعول قول «قالوا» است.

در آیه پنجم ﴿وَجَعَلْنَا أَلِيلَ لِبَاسًا﴾^{۳۹۵} کاربرد مفعول به و عامل آن با آیات پیشین متفاوت است؛ زیرا عامل «جَعَلْنَا» از افعال دو مفعولی و از افعال تصییر و تحویل است؛ ولی در آیات پیشین عامل مفعول به دو مفعولی نیست. همچنین دو مفعول فعل «جَعَلْنَا» («اللیل» و «لباساً») در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند، اما مفعولهای آیات پیشین در اصل مبتدا و خبر نبوده‌اند.

در آیه ششم ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾^{۳۹۶} کاربرد مفعول به و عامل آن همانند آیه پنجم است. با این تفاوت که فعل «وَجَدَ» از افعال قلوب و دو مفعولی است و مفعول به نخست آن، ضمیر متصل «كَ» در «وَجَدَكَ» و مفعول به دوم آن واژه «ضالًّا» است.

در آیه هفتم ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^{۳۹۷} کاربرد عامل مفعول به (باخِع) با دیگر آیات متفاوت است؛ زیرا عامل مفعول به (باخِع) مشتق (اسم فاعل) است. گفتنی است مفعول به «باخِع» واژه «نَفْسِ» است.

نکته

اعراب‌دانان در بسیاری از آیات هرگاه فعل متعدی باشد و مفعول به در کلام نباشد، محذوفی را برای فعل در تقدیر می‌گیرند؛ برای نمونه در آیه ﴿لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ﴾^{۳۹۸} واژه «الأحكام، الاعتقادات و ...» را در تقدیر می‌گیرند.

این فرض و تقدیر تنها جنبه آموزشی دارد؛ زیرا در کتب نحوی آموزش می‌دهند که فعل متعدی به مفعول به نیاز دارد. اما باید دانست که ساختارهای سخن تنها جنبه آموزشی دارد؛ زیرا فعل دارای حالت‌های گوناگونی است. اگر بنا بر فرض و تقدیر باشد، باید برای همه مراتب و حالت‌های فعل کلماتی را مقدر و فرض بگیریم؛ چرا که فعل جنبه‌هایی چون: ۱. صدور، ۲. وقوع، ۳. زمان و مکان، ۴. علت، ۵. کیفیت، ۶. مصاحبت، ۷. مصدر، ۸. گسترش معنا و ۹. ابهام دارد.

وظیفه معربان بررسی الفاظ و جمله‌های موجود است؛ زیرا غرض متکلم در تصرف اجزای اصلی و ساختار اصلی محقق می‌شود و هرگاه جزئی به کلام افزوده شود، غرض و معنا و نکته تبعی از بین می‌رود.

نکته‌های بلاغی

تمامی قیده‌ها در یک معنای تبعی اصلی مشارکت دارند. معنای عام تبعی در قیده‌ها، توضیح (ایضاح) بیش‌تر نسبت سخن برای مخاطب است. این معنای عام (ایضاح) با توجه به جایگاه و رتبه اصلی مفعول به است. هرگاه مفعول به در جایگاه اصلی به کار نرود، چه بر فاعل و چه بر عامل (فعل یا شبه‌فعل) مقدم شود،

۳۹۴. انعام / ۲۳.

۳۹۵. نیا / ۱۰.

۳۹۶. ضحی / ۷.

۳۹۷. شعراء / ۳.

۳۹۸. اسراء / ۴۱.

مفعول به دارای نکته‌های بلاغی همچون اهمیّت، تخصیص، تبرک، تلذذ^{۳۹۹} و اصلاح امر لفظی یا امر معنوی سخن است؛ مانند:

۱. ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾^{۴۰۰}: تقدیم مفعول به در این آیه برای اهمیت آن است.
۲. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^{۴۰۱}: تقدیم مفعول به (إِيَّاكَ) برای حصر است.
۳. ﴿وَإِذْ أُنزِلَتْ إِبرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^{۴۰۲}: تقدیم مفعول به (إِبراهیم) برای اصلاح امر لفظی است؛ زیرا مرجع ضمیر «ه» در «رَبُّهُ»، مفعول به است.
۴. ﴿وَجَاءَ مِنْ أَفْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾^{۴۰۳}: تقدیم جارّ و مجرور، که در جایگاه نصب است تا مفعول به فعل «جاء» باشد، برای امر معنوی است. این تقدیم، عامل جارّ و مجرور را به درستی بازگو می‌کند.

تطبیق نکته‌های بلاغی بر یکی از آیات منتخب

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^{۴۰۴}

«مَنْ» شرطیه دو نکته بلاغی دارد: ۱. عمومیت؛ ۲. تعلیق.

۱. «عمومیت»: در صدر آیه شریف نام شخص یا گروه معینی نیامده است؛ زیرا واژه «مَنْ» شرطیه، عام و فراگیر است؛ یعنی، هر کس از هر ملتی یا قومی می‌تواند مصداقی از افراد این لفظ عام باشد.
۲. «تعلیق»: پیوند و رابطه علیّت بین شرط و جزاء را تعلیق نامند. به دیگر سخن هرگاه فعل شرط (يُطِيعُ) محقق شود، جواب نیز محقق می‌شود.

آمدن مفعول به در آیه مبارک باعث ایضاح نسبت سخن شده است؛ زیرا واژه «الرّسول» لفظ مشترک است و تمامی رسولان الهی را از آدم (علیه السلام) تا خاتم (صلی الله علیه وآله) و از خاتم (صلی الله علیه وآله) تا قائم آل محمد (علیهم السلام) در بر می‌گیرد.

خداوند متعال فرموده است: «مَنْ يُطِيعُ مُحَمَّدًا» یا «مَنْ يُطِيعُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ» یا «مَنْ يُطِيعُ الْأَحْكَامَ»، بلکه فرموده است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ﴾؛ یعنی هر کس رسول زمان خویش را اطاعت کند، به تحقیق خدای تعالی را اطاعت کرده است. به بیان ادبی می‌توان گفت: «ال» در «الرّسول»، «ال» عهد ذهنی است، یعنی مدخول «ال» شناخته شده است. همان گونه که مشاهده می‌کنیم، آمدن مفعول به (الرّسول) باعث ایضاح و توضیح بیش‌تر سخن شده است؛ زیرا این رسول، رسول رحمت است؛ یعنی از خاتم النبیین یادگار رحمت و

۳۹۹. نمونه‌ای برای تبرک و تلذذ: «قُرْآنًا كَرِيمًا تَلَوْتُ» و «الْحَبِيبَ قَابَلْتُ».

۴۰۰. نبأ/ ۲۹. «كُلُّ» در کتاب‌های اعراب، بنا بر اشتغال، مفعول به برای فعل محذوف دانسته شده است. اما اعتقاد مؤلف آن است که «كُلُّ» مفعول به برای فعل «أَحْصَيْنَا» بوده و ضمیر متصل مفرد مذکر (ه) بدل از «كُلُّ» است. در این ترکیب دیگر نیازی به حذف وجوبی عامل نیست.

۴۰۱. حمد/ ۵.

۴۰۲. بقره/ ۱۲۴.

۴۰۳. یس/ ۲۰.

۴۰۴. نساء/ ۸۰.

هستی‌بخشی به ارمغان دارد. از همین رو امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «أَجْرِي بَعْضَ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَيْدِي مَنْ اصْطَفَى لِلْأَمْنَاءِ، وَكَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَهُ وَأَمْرُهُمْ أَمْرَهُ، كَمَا قَالَ: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾».^{۴۰۵}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رسولان را در این حدیث شریف امنای الهی معرفی می‌کند و فعل و امر ایشان را فعل و امر خداوند متعال می‌داند.

چکیده

- ✓ مفعول‌به واژه‌ای است که فعل بر آن واقع می‌شود.
- ✓ جایگاه مفعول‌به در ساختار اصلی، پس از فاعل است. گاه مفعول‌به بر فاعل و در پاره‌ای موارد بر عامل خود مقدم می‌شود. این تقدیم یا به دلیل لفظی و یا به دلایل بلاغی همچون اهمیّت، تخصیص، تبرک، تلذذ یا اصلاح امر لفظی و یا امر معنوی سخن است.
- ✓ مفعول‌به به شکل اسم صریح، اسم مؤول، معرب (به اعراب‌های ظاهری، تقدیری و نیابی)، مبنی و جمله (مقول قول یا جز آن) به کار می‌رود.
- ✓ عامل مفعول‌به می‌تواند به شکل فعل (یک مفعولی، دو مفعولی و سه مفعولی)، اسم مشتق، مصدر و اسم فعل به کار رود.

۴۰۵. اداره برخی امور را بر عهده کسانی که برانگیخته شده‌اند از امنای امت محمدی، سپرد. در حالی که فعل و رفتار این افراد فعل خدا و امر ایشان امر خدا است. همان‌گونه که خدای تعالی فرمود: «هر کس رسول رحمت را اطاعت کند، به تحقیق خدای تعالی را اطاعت کرده است».

جلسه هشتم

مفعول مطلق

اهداف درس.....	۱۲۰
درآمد.....	۱۲۰
مفعول مطلق.....	۱۲۰
الفاظ نیابی.....	۱۲۰
عامل مفعول مطلق.....	۱۲۱
حالت‌های نصب مفعول مطلق.....	۱۲۱
آیات و روایات منتخب.....	۱۲۲
الف) مفعول مطلق تأکیدی.....	۱۲۲
ب) مفعول مطلق نوعی.....	۱۲۲
ج) مفعول مطلق عددی.....	۱۲۳
د) مفعول مطلق نیابی.....	۱۲۴
جمع‌بندی آیات منتخب.....	۱۲۶
نکته بلاغی.....	۱۲۶
چکیده.....	۱۲۷

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ مفعول مطلق و انواع آن؛
- ✓ ویژگی‌ها و نکته‌های بلاغی مفعول مطلق؛
- ✓ کاربردها و نکته‌های بلاغی مفعول مطلق در آیات و روایات.

درآمد

در جلسه گذشته در باره مفعول به، عامل آن و حالت‌های گوناگون و نکته‌های بلاغی آن در آیات نورانی و روایات شریف گفتگو کردیم. در این جلسه، در ادامه مباحث اجزای غیر رکن کلام، با یکی دیگر از قیدها، یعنی مفعول مطلق آشنا می‌شویم و علاوه بر نکته‌های نحوی، ویژگی‌های بلاغی و مفاهیم آن را در آیات و روایات بررسی می‌کنیم.

مفعول مطلق

مفعول مطلق مصدر منصوبی است که پس از عامل و برای «تأکید، بیان نوع یا بیان عدد عامل» می‌آید؛

مانند:

۱. ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^{۴۰۶} «تَكْلِيمًا» مفعول مطلق تأکیدی است.
۲. ﴿وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^{۴۰۷} «قَوْلًا مَعْرُوفًا» مفعول مطلق نوعی است.
۳. ﴿وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾^{۴۰۸} «دَكَّةً وَاحِدَةً» مفعول مطلق عددی است. مصدر در مفعول مطلق عددی، گاه با صفت عددی می‌آید؛ مانند آیه مبارک پیشین. گاه نیز مصدر به شکل تننیه و جمع می‌آید؛ مانند: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ﴾^{۴۰۹} که کلمه «مَرَّتَيْنِ» مفعول مطلق عددی است.

الفاظ نیابی

الفاظی که از مفعول مطلق نوعی و عددی نیابت می‌کنند، عبارت‌اند از:

۱. صفت؛ مانند: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^{۴۱۰} «كَثِيرًا» مفعول مطلق نیابی است، زیرا در اصل «ذَكَرًا كَثِيرًا» بوده است.

۴۰۶. نساء / ۱۶۴.

۴۰۷. نساء / ۵.

۴۰۸. حاقه / ۱۴.

۴۰۹. قصص / ۵۴.

۴۱۰. انفال / ۴۵.

۲. عدد؛ مانند: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^{۴۱} «مِائَةَ» مفعول مطلق نیابی است.
۳. ضمیر؛ مانند: ﴿فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾^{۴۲} ضمیر «ه» در «لَا أُعَذِّبُهُ» مفعول مطلق نیابی است.
۴. دو کلمه «کل» و «بعض»؛ مانند: ﴿إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مَرْمَرٍ﴾^{۴۳} «کل» مفعول مطلق نیابی است.
۵. کلمه «کذلک»؛ مانند: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ﴾^{۴۴} «كَذَلِكَ» مفعول مطلق نیابی است.

عامل مفعول مطلق

- الف) عامل مفعول مطلق «فعل، شبه فعل یا مصدر» است؛ مانند:
۱. ﴿وَتَطْنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ﴾^{۴۵} «تَطْنُونَ» عامل و «الظُّنُونَ» مفعول مطلق عددی است.
 ۲. ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قَبِيهَ﴾^{۴۶} «كَادِحٌ» عامل و «كَدْحًا» مفعول مطلق تأکیدی است.
 ۳. ﴿فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا﴾^{۴۷} «جَزَاؤُكُمْ» عامل و «جَزَاءً مَّوْفُورًا» مفعول مطلق نوعی است.
- ب) گاه عامل مفعول مطلق، حذف می‌شود و مصدر در حکم جمله قرار می‌گیرد. در ترکیب چنین مواردی باید فعل (عامل) و فاعل و مفعول را در نظر گرفت؛ مانند:
۱. ﴿فَشَدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَإِمَّا فِدَاءً﴾^{۴۸} «مَنَّا» و «فِدَاءً» هر دو مفعول مطلق نیابی هستند و به ترتیب از جمله «تَمْنُونَ مَنَّا» و «تَفْدُونَ فِدَاءً» نیابت کرده‌اند.
 ۲. ﴿وَسَبَّحَانَ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^{۴۹} «سَبَّحَانَ اللَّهَ» مفعول مطلق نیابی است و از جمله «أَسْبِحْ لِلَّهِ تَسْبِيحًا كَتَسْبِيحِ اللَّهِ» نیابت کرده است.
 ۳. ﴿قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾^{۵۰} «مَعَاذَ اللَّهِ» مفعول مطلق نیابی است و از جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ عَوْدًا كَعَوْدِ اللَّهِ» نیابت کرده است.

حالت‌های نصب مفعول مطلق

نصب در مفعول مطلق، گاه ظاهری، گاه نیابی و گاه محلی است؛ مانند:

۴۱۱. نور / ۲.
۴۱۲. مائده / ۱۱۵.
۴۱۳. سبأ / ۷.
۴۱۴. حج / ۱۶.
۴۱۵. احزاب / ۱۰.
۴۱۶. انشقاق / ۶.
۴۱۷. اسراء / ۶۳.
۴۱۸. محمد / ۴.
۴۱۹. نمل / ۸.
۴۲۰. یوسف / ۲۳.

۱. ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾^{۴۲۱}: «تَقْدِيرًا» مفعول مطلق تأکیدی و منصوب به فتحه ظاهری است.
۲. ﴿يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^{۴۲۲}: «ضِعْفَيْنِ» مفعول مطلق عددی و منصوب به اعراب نیابی «یا» است.
۳. ﴿فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾^{۴۲۳}: «عَذَابًا» مفعول مطلق نوعی و منصوب به اعراب ظاهری است، و ضمیر «ه» در جمله «لَا أُعَذِّبُهُ» مفعول مطلق نیابی و در جایگاه نصب است. مرجع این ضمیر، مصدر (عَذَابًا) است.

آیات و روایات منتخب

الف) مفعول مطلق تأکیدی^{۴۲۴}

۱. ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾^{۴۲۵}

إِنَّ: حرف شبیه به فعل

هُمْ: ضمیر پیوسته منصوبی اسم «إِنَّ»

يَكِيدُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته مرفوعی «واو». جمله «يَكِيدُونَ»: در جایگاه رفع، خبر «إِنَّ»

کیداً: منصوب به فتحه ظاهری، مفعول مطلق تأکیدی است؛ زیرا «کیداً» از نظر لفظ و معنی، همچون فعل «يَكِيدُونَ» است. (این نوع مفعول مطلق را تأکیدی نامند؛ زیرا مصدر در حکم تکرار عامل است.)

۲. ﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾^{۴۲۶}

يَوْمَ: مفعول فیه (ظرف زمان)، منصوب به فتحه ظاهری. واژه «يَوْمَ» مضاف است و از «إِذَا» نیابت کرده است. به همین دلیل مضاف‌الیه «يَوْمَ» جمله فعلیه است. همان‌گونه که «إِذَا» نیز بر جمله فعلیه وارد می‌شود.

تَمُورُ: فعل مضارع مفرد مؤنث

السَّمَاءُ: مرفوع به ضمه ظاهر، فاعل فعل «تَمُورُ»

مَوْرًا: مصدر منصوب و مفعول مطلق تأکیدی برای فعل «تَمُورُ» است.

ب) مفعول مطلق نوعی^{۴۲۷}

۴۲۱. فرقان / ۲.

۴۲۲. احزاب / ۳۰.

۴۲۳. مائده / ۱۱۵.

۴۲۴. مفعول مطلق تأکیدی، مصدری است که به شکل مفرد می‌آید و عامل آن حذف نمی‌شود؛ زیرا برای تأکید عامل به کار می‌رود.

۴۲۵. طارق / ۱۵.

۴۲۶. طور / ۹.

۴۲۷. در مفعول مطلق نوعی، مصدر به شکل موصوف و صفت یا مضاف و مضاف‌الیه یا وصف خاص به کار می‌رود و گاه عامل آن حذف می‌شود.

۱. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^{۴۲۸}

این: از حروف شبیه به فعل

نا: ضمیر متصل، در جایگاه نصب، اسم «این»

فَتَحْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «نا»

لَكَ: جار و مجرور، متعلق به فعل «فَتَحْنَا»

فَتَحْنَا: مصدر منصوب و مفعول مطلق نوعی است؛ زیرا این واژه موصوف است.

مُبِينًا: اسم فاعل از باب «إفعال» و صفت برای مصدر «فَتَحْنَا» است.

۲. ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۴۲۹}

كَذَّبُوا: فعل ماضی از باب تفعیل، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «واو»

بِآيَاتِنَا: جار و مجرور، متعلق به فعل «كَذَّبُوا»

نا: ضمیر پیوسته مجروری، مضاف‌الیه، در جایگاه جر

كُلِّ: تأکید لفظی برای «آیات»، مجرور به کسره به تبعیت

ها: ضمیر پیوسته مجروری، مضاف‌الیه، در جایگاه جر

ف: حرف عطف، مبنی بر فتح

أَخَذْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «نا»

هُم: ضمیر پیوسته منصوبی، مفعول به، در جایگاه نصب

أَخَذْنَا: مصدر و مفعول مطلق نوعی است؛ زیرا «أَخَذْنَا» مضاف است.

عَزِيزٍ: مضاف‌الیه، مجرور به کسره ظاهر

مُقْتَدِرٍ: صفت برای «عَزِيزٍ» است.

۳. قال لقمان لابنه: «يا بُنَيَّ كُنْ ذَا قَلْبَيْنِ قَلْبٌ تَخَافُ بِهِ اللّٰهَ خَوْفًا لَا يَخَالِطُهُ تَفْرِيطٌ وَ قَلْبٌ تَرْجُو بِهِ اللّٰهَ رَجَاءً لَا يَخَالِطُهُ تَغْرِيرٌ»^{۴۳۰}

یا: حرف ندا، مبنی بر سکون، غیرعامل

بُنَيَّ: «بُنَيَّ»: مضاف به «یاء» متکلم، منادای مضاف و منصوب؛ «ی»: ضمیر پیوسته مجروری،

مضاف‌الیه، در جایگاه جر

كُنْ: فعل امر ناقص؛ اسم آن: ضمیر پنهان «أنت»

ذَا: خبر «کان»، منصوب به اعراب نیابی (الف)

قَلْبَيْنِ: مضاف‌الیه، مجرور به اعراب نیابی (یاء)

قَلْبٌ: بدل جزء از کل، مرفوع بنا بر تبعیت از محلّ بعيد «قَلْبَيْنِ»^{۴۳۱}

تَخَافُ: فعل مضارع، مفرد مذکر مخاطب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «أنت»

بِهِ: جار و مجرور، متعلق به «تَخَافُ»

۴۲۸. فتح / ۱.

۴۲۹. قمر / ۴۲.

۴۳۰. تنبیه الخواطر / ص ۴۱.

۴۳۱. ترکیب دیگر آن چنین است: «قَلْبٌ»: خبر برای مبتدای محذوف؛ جمله «ذَلِكَ قَلْبٌ»: بدل جزء از کلّ (قَلْبَيْنِ).

الله: لفظ جلاله، مفعولُ به و منصوب. جمله «تَخَافُ بِهِ اللهُ»: در جایگاه رفع، صفت برای «قَلْبُ»
خَوْفًا: منصوب به فتحة ظاهر و مفعول مطلق نوعی است؛ زیرا این واژه موصوف واقع شده است.
لا: حرف نفی، مبنی بر سکون
يُخَالِطُ: فعل مضارع منفی، مفرد مذکر غایب
ه: ضمیر پیوسته منصوبی، در جایگاه نصب، مفعولُ به
تَفْرِيطُ: فاعل برای فعل «يُخَالِطُ» و مرفوع است. جمله «لَا يُخَالِطُهُ تَفْرِيطُ»: در جایگاه نصب و صفت
برای «خَوْفًا» است.

و: حرف عاطفه، غیرعامل
قَلْبُ: معطوف به «قَلْبُ»، بدل جزء از کل (قَلْبَيْنِ)
تَرْجُو: فعل مضارع؛ مفرد مذکر مخاطب؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «أنت»
به: جار و مجرور، متعلق به «تَرْجُو»
الله: لفظ جلاله، مفعولُ به و منصوب. جمله «تَرْجُو بِهِ اللهُ»: در جایگاه رفع، صفت برای «قَلْبُ»
رَجَاءً: منصوب به فتحة ظاهر و مفعول مطلق نوعی است؛ زیرا این واژه موصوف واقع شده است.
لَا يُخَالِطُهُ: حرف نفی + فعل مضارع + مفعولُ به
تَغْرِيرُ: فاعل برای فعل «يُخَالِطُ» و مرفوع. جمله «لَا يُخَالِطُهُ تَغْرِيرُ»: در جایگاه نصب و صفت برای
«رَجَاءً» است.

ج) مفعول مطلق عددی ۴۳۲

۱. ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾^{۴۳۳}

و: حرف عطف

حُمِلَتِ: فعل ماضی مجهول، مفرد مؤنث غایب

الْأَرْضُ: مرفوع به ضمه ظاهر، نایب فاعل فعل «حُمِلَتِ»

و: حرف عطف

الْجِبَالُ: مرفوع به ضمه ظاهر، معطوف به «الْأَرْضُ»

فَ: حرف عطف

دُكَّتَا: فعل ماضی مجهول، مثنای مؤنث غایب؛ نایب فاعل آن: ضمیر پیوسته «الف»

دَكَّةً: مصدر منصوب و مفعول مطلق عددی است؛ زیرا موصوف به وصف عددی است.

وَاحِدَةً: صفت عددی برای «دَكَّةً» است.

۲. ﴿يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^{۴۳۴}

يُضَاعَفُ: فعل مضارع مجهول و مجزوم است؛ زیرا در جواب «مَنْ» شرطیه در ابتدای آیه آمده است.^{۴۳۵}

۴۳۲. در مفعول مطلق عددی علاوه بر اینکه مصدر به صورت مفرد، تشبیه و جمع می‌آید، اسماء عدد و کلماتی همچون «مَرَّةً»، «كِرَّةً»، «دَفْعَةً» و... از آن نیابت می‌کند.

۴۳۳. حاقه/ ۱۴.

۴۳۴. احزاب/ ۳۰.

۴۳۵. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾

لَهَا: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «يُضَاعَفُ»
 الْعَذَابُ: مرفوع به ضمّه ظاهر، نایب فاعل فعل «يُضَاعَفُ»
 ضِعْفَيْنِ: مصدر، مفعول مطلق عددی و منصوب به اعراب نیابی (ياء) است؛ زیرا مصدر به صورت تشبیه آمده است.

و: حرف استیناف
 كَان: از افعال ناقصه
 ذَلِكَ: اسم «كان»، در جایگاه رفع
 عَلَى اللَّهِ: جارّ و مجرور، متعلّق به خبر «كان» (يَسِيرًا)
 يَسِيرًا: منصوب به فتحه ظاهر و خبر «كان» است.

د) مفعول مطلق نیابی

۱. ﴿فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾^{۴۳۶}

ف: حرف شبهه رابط است؛ زیرا مابعد «ف» خبر برای «الَّذِينَ» در ابتدای آیه است.^{۴۳۷}
 اِجْلِدُوا: فعل امر، جمع مذکر مخاطب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «واو»
 هُمْ: ضمیر پیوسته منصوبی، در جایگاه نصب، مفعول به
 ثَمَانِينَ: اسم عدد و مفعول مطلق نیابی است؛ زیرا در جایگاه مصدر آمده است.^{۴۳۸}
 جَلْدَةً: مصدر منصوب و تمییز اسم عدد «ثَمَانِينَ» است.

۲. ﴿وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾^{۴۳۹}

و: حرف عطف
 أَنْ: حرف شبیهه به فعل
 هُ: اسم «أَنَّ»، در جایگاه نصب
 كَان: از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پنهان «هو»
 يَقُولُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب
 سَفِيهِ: فاعل برای «يَقُولُ»، مرفوع به ضمه ظاهر
 نَا: مضاف الیه، در جایگاه جرّ
 عَلَى اللَّهِ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «يَقُولُ»
 شَطَطًا: مصدر علم (همچون «سُبْحَانَ» که علم برای «تسبیح» است)، منصوب به فتحه ظاهر و مفعول مطلق نیابی است؛ زیرا از جمله محذوف «شَطَطَ فُلَانٌ عَنِ الْحَقِّ شَطَطًا» (فالانی حتماً از راه حق روی برگردانده است)،^{۴۴۰} نیابت کرده است.
 يَقُولُ سَفِيهِنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا: در جایگاه نصب، خبر «كان» است.

۴۳۶. نور / ۴.

۴۳۷. ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾

۴۳۸. راه شناسایی مفعول مطلق عددی از تمییز آن (اسم)، عدد است.

۴۳۹. جن / ۴.

۴۴۰. شَطَطًا: أَفْرَطَ وَتَبَاعَدَ عَنِ الْحَقِّ.

كَانَ يَقُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا: در جایگاه رفع، خبر «أَنَّ» است.
 ۳. ﴿قَالُوا أَنْوْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾^{۴۴۱}

قَالُوا: فعل ماضی، جمع مذكر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «واو»

أ: همزه استفهام

نُومِنُ: فعل مضارع، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «نَحْنُ». جمله «أَنْوْمِنُ»: مقول قول، در

جایگاه نصب

ك: حرف جرّ

ما: حرف مصدری

أَمَنَ: فعل ماضی، مفرد مذكر غایب، از باب «إفعال»

السُّفَهَاءُ: مرفوع به ضمه ظاهر، فاعل فعل «أَمَنَ»

أَمَنَ السُّفَهَاءُ: این جمله در جایگاه جرّ است؛ زیرا «ما» مصدری، فعل «أَمَنَ» را به تأویل مصدر می‌برد

و تقدیر سخن چنین می‌شود: «كَايْمَانِ السُّفَهَاءِ» و جارّ و مجرور از مفعول مطلق نیابت می‌کند.

۴. ﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^{۴۴۲}

خَالِدِينَ: منصوب به اعراب نیابی (ياء)، حال برای «لَهُمْ» در آیه پیش از آن^{۴۴۳}

فِيهَا: جارّ و مجرور، متعلق به «خَالِدِينَ»

وَعَدَّ: منصوب به فتحه ظاهر، مفعول مطلق نیابی

اللَّهُ: لفظ جلاله، مضاف‌الیه، مجرور به كسره ظاهر

حَقًّا: مصدر، منصوب به فتحه ظاهر، مفعول مطلق نیابی

تقدیر «وَعَدَّ اللَّهُ»، «وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَعَدًّا» و تقدیر «حَقًّا»، «يُحِقُّ اللَّهُ وَعَدَّهُ حَقًّا» است.

و: حرف عطف به معنای حالیت

هُوَ: ضمیر گسسته، در جایگاه رفع، مبتدا

الْعَزِيزُ: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر نخست ضمیر «هُوَ»

الْحَكِيمُ: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر دوم ضمیر «هُوَ»

هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: جمله اسمیه، در جایگاه نصب و حال است.

جمع‌بندی آیات منتخب

۱. در آیات پیشین، واژه‌های «كَيْدًا» و «مُورًا» مفعول مطلق تأکیدی هستند؛ زیرا مصدر در حکم تکرار عامل (یعنی فعل «يَكِيدُونَ» و «تَمُورًا») است.

۲. «فَتَحًّا مَيِّنًا» و «أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ» مفعول مطلق نوعی هستند؛ زیرا در این مقام، مفعول مطلق، نوع عامل و کیفیت آن را بازگو می‌کند. به دیگر سخن، هرگاه مفعول مطلق نوعی به شکل موصوف و صفت بیاید،

۴۴۱. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْوْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾: بقره/ ۱۳.

۴۴۲. لقمان/ ۹: آیه ما قبل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾

۴۴۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾

برای توضیح نوع حکم است؛ و هرگاه به شکل اضافه بیاید، در حکم تشبیه ضمنی است؛ برای نمونه در آیه مبارک ﴿فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ أُخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ تشبیه ضمنی وجود دارد؛ زیرا تأویل آن «أَخَذْنَا كَأَخْذِ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ» است. ۳. «دَكَّةً وَاحِدَةً» و «ضَعْفَيْنِ» مفعول مطلق عددی هستند؛ زیرا در این مقام، کمیت و تعدد عامل مدّ نظر

است؛ یعنی تعداد دفعات وقوع فعل و عامل را بازگو می‌کند.

۴. «ثَمَانِينَ جَلْدَةً»، «شَطَطًا»، «كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»، «وَعَدَ اللَّهُ» و «حَقًّا» مفعول مطلق نیایی هستند. نیابت در مفعول مطلق بر دو گونه است:

الف) گاه وصف، عدد، ضمیر یا واژه‌هایی همچون «كُلٌّ» و «بَعْضٌ» جانشین و جای‌گزین مصدر می‌شود؛ مانند: «ثَمَانِينَ» که جای‌گزین مصدر «جَلْدَةً» شده است.

ب) گاه نیز واژگانی در حکم یک جمله هستند و از مفعول مطلق نیابت می‌کنند؛ مانند: «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «مَعَاذَ اللَّهِ» و «شَطَطًا» در آیه مبارک ﴿وَأَنَّهُ كَانَ يَفُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾ که این واژه (شَطَطًا) از جمله «شَطَّ سَفِيهُنَا عَنِ الْحَقِّ» نیابت کرده است.

نکته بلاغی

۱. یکی از انواع تأکیدی سخن، مفعول مطلق تأکیدی است؛ زیرا مصدر، در حکم تکرار عامل است. آمدن تأکید برای دو منظور است:

الف) بر طرف شدن شک و انکار؛

ب) بازگو کردن نکته‌های تبعی، همچون تلذذ و اهمّیت.

برای تطبیق بیش‌تر به این آیه شریف توجه فرمایید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ در این آیه، «تَكْلِيمًا» برای پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نکته تلذذ و اهمّیت، و برای ما بر طرف شدن شک و انکار را در بر دارد؛ زیرا برخی از ما ادعا داریم که سخن گفتن از عوارض است و در خدای تعالی راه ندارد و حال آن‌که او «فَعَالَ لِمَا يَشَاءُ» است و به همین دلیل، سخن با تأکید آمده تا این ابهام را از بین ببرد.

۲. مفعول مطلق نوعی، برای توضیح و بازگو کردن نوع عامل به کار می‌رود؛ مانند: ﴿أَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾. در این آیه مبارک، صفت «جَمِيلًا» بازگوکننده نوع صبر است؛ زیرا این شکیبایی نه از روی ناچاری و درماندگی، بلکه از روی حلم و علم است.

همچنین در آیه شریف ﴿فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ أُخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾، اضافه، نوع عامل را همراه با دلیل توضیح می‌دهد؛ زیرا تشبیه برآمده از آیه، دلیل و برهان حکم عامل، یعنی «أَخَذْنَا» را بازگو می‌کند؛ به این دلیل که آیه در حکم تشبیه «أَخَذْنَا كَأَخْذِ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ» است و این تشبیه، تشبیه ضمنی^{۴۴} است.

۳. مفعول مطلق عددی برای تبیین تعداد دفعات وقوع عامل به کار می‌رود. بازگویی کمیت عامل و فعل به دو صورت است:

الف) گاه تنها تعداد فعل و عمل مدّ نظر است؛ مانند: ﴿فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ که در این آیه شریف، عدد هشتاد مدّ نظر است.

ب) گاه نیز عدد به تنهایی، مدّ نظر نیست، بلکه کثرت عمل و دقت در آن مدّ نظر است؛ مانند واژه «كَرَّتَيْنِ» در آیه مبارک ﴿ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾ که مثنی است، اما مقصود از آن، دو بار نیست، بلکه تشبیه به

۴۴. تشبیه ضمنی برای امکان وصف و وجه شبه در مشبه است؛ یعنی فعل ایشان همانند فعل خدای تعالی است.

معنای تکرار است. به همین دلیل معنای آیه چنین می‌شود: «بی‌شمار نظر کن، آیا سستی (کوتاهی) می‌بینی؟».

۴. مفعول مطلق نیابی دو نکته بلاغی دارد:

الف) تکرار اسناد و تأکید؛ زیرا کلمه در حکم یک جمله است؛ مانند: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا﴾ که «حَقًّا» در حکم جمله «يُحِقُّ اللَّهُ وَعَدَّهُ حَقًّا» است.

ب) کمال اتّحاد و مبالغه؛ که این در صورتی است که مفعول مطلق نیابی به شکل اضافه به کار رفته باشد؛ مانند: «سُبْحَانَ اللَّهِ» که یعنی: تسبیح من همچون تسبیح خدای تعالی است و آن‌گونه که او خود را پاک و منزّه می‌داند، او را تسبیح می‌کنم.

چکیده

- ✓ مفعول مطلق مصدر منصوبی است که پس از عامل برای تأکید، بیان نوع یا بیان تعداد دفعات وقوع عامل به کار می‌رود.
- ✓ مفعول مطلق به چهار نوع تقسیم می‌شود: تأکیدی، نوعی، عددی و نیابی.
- ✓ مفعول مطلق تأکیدی مصدری است که به شکل مفرد می‌آید و عامل آن حذف نمی‌شود؛ زیرا برای تأکید عامل به کار می‌رود. آمدن تأکید برای دو منظور است: ۱. برطرف شدن شک و انکار؛ ۲. بازگو کردن نکته‌های تبعی.
- ✓ مفعول مطلق نوعی برای توضیح و بازگو کردن نوع عامل به کار می‌رود. در مفعول مطلق نوعی، مصدر به شکل موصوف و صفت یا مضاف و مضاف‌الیه و یا وصف خاص به کار می‌رود و گاه عامل آن حذف می‌شود.
- ✓ مفعول مطلق عددی برای بیان تعداد دفعات وقوع فعل (عامل) به کار می‌رود. در مفعول مطلق عددی، گاه مصدر به شکل مفرد، تثنیه و جمع به کار می‌رود، و گاه اسم‌های عدد و واژه‌هایی همچون «مَرَّةً»، «كِرَّةً» و «دَفْعَةً» از مصدر نیابت می‌کنند.
- ✓ مفعول مطلق نیابی مصدری است که در حکم یک جمله است و در واقع مصدر (مفعول مطلق) از آن جمله نیابت می‌کند. صفت، عدد، ضمیر و برخی واژگان همچون «كُلٌّ»، «بَعْضٌ» و «كَذَلِكَ» از جمله واژگانی هستند که از مفعول مطلق نوعی و عددی نیابت می‌کنند.
- ✓ مفعول مطلق نیابی دو نکته بلاغی دارد:
 ۱. تکرار اسناد و تأکید؛
 ۲. کمال اتّحاد و مبالغه؛ که این در صورتی است که مفعول مطلق نیابی به شکل اضافه به کار رفته باشد.
- ✓ عامل نصب مفعول مطلق «فعل، شبه‌فعل و مصدر» است. گاه نیز عامل مفعول مطلق حذف می‌شود و مصدر در حکم جمله قرار می‌گیرد.

جلسه نهم

مفعول مطلق

اهداف درس.....	۱۳۰
درآمد.....	۱۳۰
مفعولُ فيه.....	۱۳۰
کاربرد مفعولُ فيه.....	۱۳۰
احادیث منتخب.....	۱۳۱
نکته‌های بلاغی.....	۱۳۳
چکیده.....	۱۳۳

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع ظروف و ویژگی‌های آن‌ها؛
- ✓ نکته‌های بلاغی مفعول‌فیه؛
- ✓ کاربردها و نکته‌های بلاغی مفعول‌فیه در روایات.

درآمد

در جلسات پیشین با برخی از اجزای غیر رکن کلام آشنا شدیم و در این میان به دو نوع از مفاعیل، یعنی مفعول‌به و مفعول مطلق اشاره کردیم. اکنون در این جلسه به یکی دیگر از قیود مهم کلام، یعنی مفعول‌فیه (ظرف) می‌پردازیم و قواعد نحوی و نکات بلاغی و کاربردی آن را بررسی می‌کنیم.

مفعول‌فیه

مفعول‌فیه واژه‌ای است که زمان و مکان عامل را بازگو می‌کند؛ مانند آیه شریف **﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغِ﴾**^{۴۴۵} که در آن «يَوْمَئِذٍ» مفعول‌فیه زمانی و «أَيْنَ» مفعول‌فیه مکانی است.

کاربرد مفعول‌فیه

مفعول‌فیه دو نوع کاربرد رایج دارد:

۱. اسم صریح؛ خواه زمان یا مکان، معرب یا مبنی، مبهم یا معین^{۴۴۶}، متصرف^{۴۴۷} یا غیرمتصرف باشد؛

مانند:

- **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾**^{۴۴۸}
- در این آیه شریف «الْيَوْمَ» مفعول‌فیه زمانی، معرب، معین و متصرف است.
- قال عليُّ (عليه السلام): **﴿إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ﴾**^{۴۴۹}.
- در این روایت «إِذَا» مفعول‌فیه زمانی، مبنی، مبهم و غیر متصرف است.
- قال عليُّ (عليه السلام): **﴿تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ﴾**^{۴۵۰}.

۴۴۵. قیامت / ۱۰.

۴۴۶. تعیین ظرف (مفعول‌فیه) به سه گونه است: ۱. اضافه (يَوْمُ الدِّينِ)؛ ۲. الف و لام (الْيَوْمُ)؛ ۳. عَلم (رمضان).

۴۴۷. ظرف هنگامی متصرف است که نقش‌ها و حالت‌های اعرابی گوناگونی در جمله بپذیرد؛ مانند: **﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾** (مریم / ۲۴) که واژه «تَحْتُ» در ابتدای این آیه مبارک مجرور به «مِنْ» جارّه و در انتهای آیه منصوب و مفعول‌فیه است. یا مانند: «يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» که در این حدیث شریف واژه «يَوْمَ» ابتدا در نقش مبتدا و سپس در نقش مجرور به «مِنْ» جارّه به کار رفته است.

۴۴۸. مائده / ۳.

۴۴۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۱.

۴۵۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۲.

در این روایت «تَحْتَ» مفعولُ فیه مکانی، معرب، مبهم و غیرمتصرف است.
 - قال علی (علیه السلام): «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ».^{۴۵۱}
 در این حدیث شریف «يَوْمُ» اسم زمان، معرب، معین و متصرف است. همان گونه که ملاحظه می شود
 واژه «يَوْمُ» در این جا یک بار در نقش مبتدا و بار دیگر در نقش مجرور به حرف جرّ به کار رفته است و این
 تفاوت نقش ها به دلیل متصرف بودن واژه «يَوْمُ» است.

نکته مهم

ظروف مبنی عبارت اند از: اسم های اشاره مکانی، اسم های شرط زمان و مکان و اسم های استفهام زمانی
 و مکانی؛^{۴۵۲} مانند: «أَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُمَا كُنْتَ».^{۴۵۳}
 برخی دیگر از ظروف مبنی مشهور عبارت اند از: «إِذْ»، «لَدَى»، «لَدُنْ»، «أَمْسِ»، «الآنَ»، «بَيْنَنَا»، «بَعْدُ»
 و «قَبْلُ».^{۴۵۴}

۲. اسم مؤول؛ مانند این حدیث شریف:

«أَمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ»؛ تا هنگامی که (مادامی که) درد با تو همراه است، با دردت بساز.
 در اینجا «ما مَشَى» در جایگاه نصب و مفعول فیه است؛ زیرا «ما»، «ما» مصدریّه ظرفیه است.

احادیث منتخب

۱. «إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً».^{۴۵۵}

إِنَّ: حرف شبیه به فعل

كَلَامَ: منصوب به فتحه ظاهر، اسم «إِنَّ»

الْحُكَمَاءِ: مجرور به كسره، مضاف الیه

إِذَا: از اسم های شرط، در جایگاه نصب، مفعول فیه زمانی، مبنی، مبهم و غیر متصرف. هرگاه «إِذَا»
 شرطیه باشد، مضاف واقع نمی شود.

كَانَ: از افعال ناقصه و اسم آن ضمیر پیوسته «هُوَ»

صَوَابًا: اسم منصوب، خبر «كَانَ»

كَانَ صَوَابًا: جمله شرط

كَانَ: از افعال ناقصه و اسم آن ضمیر پنهان «هُوَ»

دَوَاءً: اسم منصوب، خبر «كَانَ»

كَانَ دَوَاءً: جواب شرط «إِذَا». جمله شرط و جزاء در جایگاه رفع است تا خبر برای «إِنَّ» باشد.

وَ: حرف عاطفه

۴۵۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۱.

۴۵۲. اسم های اشاره مکانی: هُنَا، هُنَاكَ، هُنَا، ثُمَّ و تَمَّة؛ اسم های شرط: مَتَى، إِذْمَا، إِذَا، أَيْنَمَا و حَيْثُمَا؛ اسم های استفهام: مَتَى، لَمَّا، أَيْنَ، أَيْ و أَيَّانَ.

۴۵۳. كنز العمال، ج ۱، ص ۳۷.

۴۵۴. واژه های «بعد» و «قبل»، هرگاه مضاف الیه آن ها محذوف و معنای آن در نیت باشد، مبنی بر ضم می شوند.

۴۵۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۵.

إذا: از اسم‌های شرط غیرعامل، در جایگاه نصب، مفعولُ فیهِ زمانی، مبنی، مبهم و غیرمتصرف

کان: از افعال ناقصه و اسم آن ضمیر پنهان «هو»

خطأ: خبر «کان»، منصوب

کانَ خطأً: جمله شرط «إذا»

کان: از افعال ناقصه و اسم آن ضمیر پنهان «هو»

دَاء: خبر «کان»، منصوب

کانَ دَاءً: جمله جواب شرط «إذا». جمله شرط و جواب در جایگاه رفع است؛ زیرا معطوف به جمله «إذا کانَ صَوَاباً کانَ دَوَاءً» است.

۲. قالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ».^{۴۵۶}

الْوَفَاءُ: مرفوع به ضمه ظاهر، مبتدا

ل: حرف جرّ

أَهْلٍ: مجرور به «ل». جارّ و مجرور متعلّق به «الْوَفَاءُ» است.

الْغَدْرُ: مجرور به کسره، مضاف‌الیه

غَدْرٌ: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر برای «الْوَفَاءُ»

عِنْدَ: منصوب به فتحه، مفعولُ فیهِ مکانی، معرب، معین و غیر متصرف است؛ زیرا این واژه تنها نقش

مفعولُ فیهِ را می‌پذیرد.

الله: لفظ جلاله، مجرور به کسره، مضاف‌الیه. گفتنی است «عِنْدَ اللَّهِ» متعلّق به واژه «غَدْرٌ» است.

و: حرف عاطفه

الْغَدْرُ: مرفوع به ضمه ظاهر، مبتدا

ب: حرف جرّ

أَهْلٍ: مجرور به «باء» جاره

الْغَدْرُ: مجرور به کسره، مضاف‌الیه. جارّ و مجرور «بِأَهْلِ الْغَدْرِ» حال برای واژه «الْغَدْرُ» است.^{۴۵۷}

وَفَاءٌ: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر برای «الْغَدْرُ»

عِنْدَ: منصوب به فتحه، ظرف مکان، معرب، معین و غیر متصرف

الله: لفظ جلاله، مجرور به کسره، مضاف‌الیه. گفتنی است «عِنْدَ اللَّهِ» متعلّق به واژه «وَفَاءٌ» است.

۳. «إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ».^{۴۵۸}

إِنَّ: از حروف شبیه به فعل

الْمُقْسِطِينَ: اسم «إِنَّ»، منصوب به اعراب نیابی

عِنْدَ: مفعولُ فیهِ مکانی، معرب، معین و غیرمتصرف

الله: لفظ جلاله، مضاف‌الیه و مجرور

۴۵۶. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۹.

۴۵۷. جارّ و مجرور «بِأَهْلِ الْغَدْرِ» را می‌توان متعلّق به مبتدا (الْغَدْرُ) دانست.

۴۵۸. کنز العمال، ج ۶ ص ۸.

يَوْمَ: منصوب به فتحه، مفعولُ فيه زمانی، معرب، معین و متصرف است؛ زیرا این واژه، علاوه بر مفعولُ فيه، می‌تواند نقشهای دیگری را نیز بپذیرد.

الْقِيَامَةِ: مضافُ الیه و مجرور

عَلَى: حرف جرّ

مَنَابِرَ: مجرور به فتحه، زیرا غیر منصرف است؛ جارّ و مجرور «عَلَى مَنَابِرَ»: در جایگاه رفیع، خبر «إِنَّ»

مِنْ: حرف جرّ

نُورٍ: مجرور به «مِنْ» جارّه؛ جارّ و مجرور «مِنْ نُورٍ» حال برای واژه «مَنَابِرَ» است.

عَنْ: حرف جرّ

يَمِينٍ: مجرور به «عَنْ» جارّه؛ جارّ و مجرور «عَنْ يَمِينٍ» در جایگاه نصب و حال است.

الرَّحْمَنِ: مجرور به کسره، مضافُ الیه

نکته‌های بلاغی

یادآوری: فایدهٔ عمومی و فراگیر در تمامی قیود (مفعول، حال، تمییز یا توابع) توضیح نسبت کلامی است.

ظرف (خواه زمانی یا مکانی) برای دو منظور در کلام عرب به کار می‌رود:

۱. کاربرد عامّ ظرف برای توضیح نسبت کلامی است؛ مانند:

«إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ».

حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در این حدیث شریف، بالاترین مرتبهٔ شکر را، هنگام ظفر یافتن بر دشمن، عفو و گذشت می‌داند و چه زیبا این معنا در زندگی ایشان جاری و ساری است. حتی آن هنگام که فرق سرش شکافته بود، دستور فرمود ریسمان را از دست قاتلش (علیه اللعنة و العذاب) بگشایند.

۲. گاه ظرف، علاوه بر معنای عامّ، برای تعلیل و توضیح علت حکم نیز می‌آید؛ زیرا علمای علم بیان در این مثال عرب: «ضَرَبْتَهُ إِذْ أَسَاءَ» («إِذْ» زمانی و مضافُ الیه آن «أَسَاءَ= فعل و فاعل»)، علت وقوع «ضَرَبَ: زدن» را برداشت می‌کنند. به دیگر سخن، دلیل زدن، بی‌ادبی شخص بوده است. این معنا را به روشنی می‌توان در این آیه شریف مشاهده کرد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^{۴۵۹}

قید «الْيَوْمَ»، علاوه بر توضیح، علت اکمال و اتمام دین را به خوبی بیان می‌کند. به عبارت روشن‌تر پاسخ اینکه «چرا دین کامل و تمام شد؟»، در مفعولُ فيه نهفته است؛ یعنی، روزی که حضرت علی (علیه السلام) به خلافت الهیه منصوب شدند، دین کامل و تمام شد. مؤید این معنا، «ال» عهد حضوری در واژه «الْيَوْمَ» است. کاربرد «الف و لام عهد حضوری» هنگامی است که مدخول الف و لام حاضر باشد.

چکیده

- ✓ مفعولُ فيه (ظرف) واژه‌ای است که زمان و مکان عامل را بازگو می‌کند.
- ✓ مفعولُ فيه از جهات گوناگون تقسیماتی دارد که عبارت‌اند از: ۱. مکانی یا زمانی؛ ۲. معرب یا مبني؛ ۳. مبهم یا معین؛ ۴. متصرف یا غیر متصرف.

- ✓ تعیین (معین بودن) ظرف (مفعولُ فیهِ) به سه گونه است: ۱. اضافه؛ ۲. الف و لام؛ ۳. علم.
- ✓ ظرف متصرف، ظرفی است که نقش‌ها و حالت‌های اعرابی گوناگونی را در جمله می‌پذیرد. اما ظرف غیر متصرف، تنها نقش مفعولُ فیهِ را می‌پذیرد.
- ✓ ظرف دو نوع کاربرد رایج دارد: ۱. اسم صریح؛ ۲. اسم مؤول.
- ✓ مفعولُ فیهِ برای رساندن دو معنا در کلام عرب به کار می‌رود: ۱. توضیح نسبت کلامی، که این فایدهٔ عامّ ظروف است؛ ۲. تعلیل و توضیح علت حکم.

جلسه دهم

مفعول له و مفعول معه

- اهداف درس..... ۱۳۶
- درآمد..... ۱۳۶
- مفعول له..... ۱۳۶
- کاربرد مفعول له..... ۱۳۶
۱. مصدر به صورت اضافه..... ۱۳۶
۲. مصدر با الف و لام..... ۱۳۶
۳. مصدر با تنوین..... ۱۳۷
۴. مصدر با حروفی که علت را بازگو می کند..... ۱۳۷
- مفعول معه..... ۱۳۷
- نکته..... ۱۳۷
- آیات و احادیث منتخب..... ۱۳۸
- نکته بلاغی..... ۱۴۰
- چکیده..... ۱۴۰

اهداف درس

آشنایی با:

✓ مفعولُ له؛

✓ مفعولُ معه؛

✓ کاربردها و نکته‌های بلاغی مفعولُ له و مفعولُ معه در آیات و روایات.

درآمد

در جلسات پیشین در باره برخی از اجزای غیر رکن کلام سخن گفتیم و با سه نوع از مفاعیل، یعنی مفعولُ به، مفعول مطلق و مفعولُ فیه (ظرف) آشنا شدیم. در ادامه مباحث پیشین، در این جلسه با دو نوع دیگر از قیود مهم در کلام و به دیگر سخن با دو نوع دیگر از مفاعیل، یعنی مفعولُ له و مفعولُ معه و نکته‌های نحوی و بلاغی آن‌ها و کاربردهای آن‌ها در آیات و روایات شریف آشنا خواهیم شد.

مفعولُ له

مفعولُ له واژه‌ای است که اغلب به صورت مصدر می‌آید و علت وقوع عامل را بازگو می‌کند؛ مانند: «قالَ عليُّ (عليه السلام) لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضَلَةٍ: "سَلْ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْنَتًا"»^{۴۶۰} که در آن دو واژه «تَفَقُّهَا» و «تَعْنَتًا» مفعولُ له هستند.

کاربرد مفعولُ له

کاربرد مفعولُ له در کلام عرب به چهار گونه است:

۱. مصدر به صورت اضافه

مانند: قالَ رسولُ الله (صلى الله عليه وآله): «الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ اِنْتِظَارَ الصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَا لَمْ يُحَدَّثْ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الْحَدِيثُ؟ قَالَ: الْاِغْتِيَابُ»^{۴۶۱}.

۲. مصدر با الف و لام

مانند: قالَ رسولُ الله (صلى الله عليه وآله): «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ فَإِنَّ أَخِي مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ نَارًا فَكَلَّمَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^{۴۶۲}.

هرگاه مفعولُ له با «ال» بیاید، جایز است با حرف جرّ یا بدون حرف جرّ به کار رود؛ زیرا تقدیر حدیث شریف «لِلْاِقْتِبَاسِ» یا «الْاِقْتِبَاسِ» است.

۴۶۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰.

۴۶۱. تحف العقول، ص ۴۷.

۴۶۲. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۶۵.

۳. مصدر با تنوین

مانند: «إِذَا قَعَدَ الرَّجُلُ إِلَىٰ أَخِيهِ فَلْيَسْأَلْهُ تَفَقُّهَا وَلَا يَسْأَلْهُ تَعَنَّأً».^{۴۶۳}

۴. مصدر با حروفی که علت را بازگو می‌کند.

مانند: ۱. ﴿فَبَطَّلُوا مِنْ أَلْدِينِ هَادُوا حَرَمَنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾^{۴۶۴}
 ۲. قَالَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَىٰ مَا يَكْفُرُ بِهِ ذَنْبُهُ فَلْيَكْتُرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا».^{۴۶۵}

حرف «باء» جاره در آیه مبارک و «فاء» سببیه در حدیث شریف علت ماقبل را بازگو می‌کنند.
 راه شناسایی مفعول‌له در کلام به دو طریق است:

۱. کاربرد مفعول‌له اغلب به صورت مصدر است؛
۲. مصدر منصوب یا مفعول‌له در پاسخ سؤال «لِمَاذَا» یا «لِمَ» از عامل می‌آید.

مفعول‌معه

مفعول‌معه اسمی است که پس از «واو» به معنای «مع» می‌آید و مصاحبت و همراهی مفعول را با معمول عامل بازگو می‌کند؛ مانند واژه «أَصْحَاب» در آیه مبارک ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ﴾.^{۴۶۶}

نکته

باید دانست «واو» به معنای «مع» یکی از کاربردهای «واو» عاطفه است؛ زیرا «واو» عاطفه، علاوه بر عطف، برای حال و معیت نیز به کار می‌رود؛ مانند:
 ۱. ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.^{۴۶۷} «واو» در آیه شریف تنها برای عطف و به معنای مطلق الجمع است.

۲. ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾.^{۴۶۸} «واو» عاطفه در آیه مبارک برای حال به کار رفته است.
 ۳. الإمامُ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَىٰ عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ عَلَىٰ عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ».^{۴۶۹} «واو» پیش از فعل «يُعْلِقُ» در این حدیث شریف به معنای معیت به کار رفته است.

برای شناسایی «واو» معیت باید به این شیوه عمل کرد:

۱. «مع» را جایگزین «واو» کرد؛
۲. «واو» و واژه منصوب را به تأویل حال برد.

۴۶۳. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۴۷.

۴۶۴. نساء / ۱۶۰.

۴۶۵. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۴۷.

۴۶۶. عنكبوت / ۱۵.

۴۶۷. نساء / ۵۹.

۴۶۸. نساء / ۴۳.

۴۶۹. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۵.

آیات و احادیث منتخب

۱. الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «ما أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ، وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ».^{۴۷۰}

ما: اسم استفهام،^{۴۷۱} در جایگاه رفع، مبتدا

أَحْسَنَ: فعل تعجب، جامد؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». فعل تعجب همراه با فاعل در جایگاه رفع و خبر برای «ما»ی استفهام است.

تَوَاضُعٌ: منصوب به فتحه، مفعول به برای فعل تعجب «أَحْسَنَ»

الْأَغْنِيَاءِ: مجرور به کسره ظاهر، مضاف الیه

لِلْفُقَرَاءِ: جار و مجرور، متعلق به مصدر «تَوَاضُعٌ»

طَلَبًا: مصدر منصوب منون و مفعول له است و علت نیکویی تواضع ثروتمندان را بازگو می کند.

لِما: «ل»: حرف جر؛ «ما»: موصوله، مجرور به «ل». جار و مجرور متعلق به مصدر «طَلَبًا» است.

عِنْدَ اللَّهِ: مضاف و مضاف الیه، صله برای «ما»ی موصوله؛ «عِنْدَ»: مفعول فیه و ظرف مستقر. گفتنی است ضمیر عائد «هو» در ظرف مستتر است.

و: حرف عاطفه

أَحْسَنُ: اسم تفضیل، مرفوع به ضمه ظاهر، مبتدا

مِنْهُ: جار و مجرور، متعلق به اسم تفضیل «أَحْسَنُ»

تِيَهُ: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر برای اسم تفضیل «أَحْسَنُ»^{۴۷۲}

الْفُقَرَاءِ: مضاف الیه، مجرور به کسره ظاهر. جمله «أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ ...» معطوف به جمله ابتدائی «ما أَحْسَنَ تَوَاضُعَ ...» است.

عَلَى الْأَغْنِيَاءِ: جار و مجرور، متعلق به مصدر «تِيَهُ»

اتِّكَالًا: مصدر منصوب، مفعول له

عَلَى اللَّهِ: جار و مجرور و متعلق به مصدر «اتِّكَالًا» است.

۲. الإمامُ الباقرُ (عليه السلام): «عَجَبًا لِمَنْ يَحْتَمِي^{۴۷۳} مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ».^{۴۷۴}

عَجَبًا: مصدر منصوب و مفعول مطلق نیابی است؛ زیرا تقدیر سخن «أَتَعَجَّبُ عَجَبًا لِمَنْ ...» است.

لِمَنْ: «ل»: حرف جر؛ «مَنْ»: اسم موصول، مجرور به «ل»؛ جار و مجرور متعلق به مصدر «عَجَبًا» است.

يَحْتَمِي: فعل مضارع؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». جمله «يَحْتَمِي» صله برای «مَنْ» موصول است.

مِنَ الطَّعَامِ: جار و مجرور، متعلق به فعل «يَحْتَمِي»

۴۷۰. نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶.

۴۷۱. «ما» در فعل تعجب بنا بر گفته سیبویه تعجیبیه، بنا بر دیدگاه مبرد استفهامیه و بنا بر اعتقاد اخفش موصوله است. دلیل ترجیح دیدگاه مبرد بدین لحاظ است که معنای تعجب یکی از معانی مجازی استفهام است. (مؤلف)

۴۷۲. تاه؛ یتیه؛ تیه؛ تکبر.

۴۷۳. حمی؛ یحمی؛ حمیا - احتمی منه؛ اتقاه.

۴۷۴. بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۶۲.

مَخَافَةٌ: مصدر منصوب، مفعول له. در اینجا مفعول له به صورت اضافه به کار رفته است.
 الداء: مضاف إليه، مجرور به کسره ظاهر
 كيف: اسم استفهام، در جایگاه نصب، حال مقدم
 لا: حرف نفی
 يَحْتَمِي: فعل مضارع منفی به «لا»؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو»
 مِنَ الذُّنُوبِ: جار و مجرور، متعلق به فعل «يَحْتَمِي»
 مَخَافَةٌ: مصدر منصوب، مفعول له. در اینجا نیز مفعول له به صورت اضافه به کار رفته است.
 النار: مضاف إليه و مجرور به کسره ظاهر است.

۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^{۴۷۵}
 إِنَّمَا: از الفاظ حصر، مرکب از «إِنَّ» (حرف شبیه به فعل) و «ما» می کافه
 يُرِيدُ: فعل مضارع از باب افعال، مفرد مذکر
 اللَّهُ: مرفوع به ضمه ظاهر، فاعل فعل «يُرِيدُ»
 ل: حرف جر به معنای علت است.
 يُذْهِبُ: فعل مضارع منصوب به فتحه ظاهر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». جمله «لِيُذْهِبَ» مفعول له بوده و صورت مؤول آن «لِلْإِذْهَابِ» است.
 عَنْكُمُ: جار و مجرور، متعلق به فعل «يُذْهِبُ»
 الرِّجْسَ: منصوب به فتحه ظاهر، مفعول به برای فعل «يُذْهِبُ»
 أَهْلَ: منصوب به فتحه ظاهر، مفعول به برای فعل «أَخْصُ» مقدر
 الْبَيْتِ: مضاف إليه، مجرور به کسره ظاهر
 وَ: حرف عاطفه
 يُطَهِّرُ: فعل مضارع از باب تفعیل، منصوب به فتحه، معطوف به فعل «لِيُذْهِبَ»؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو»

كُم: ضمیر متصل منصوبی، مفعول به فعل «يُطَهِّرُ»
 تَطْهِيرًا: مصدر منصوب و مفعول مطلق تأکیدی است.

۴. ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ﴾^{۴۷۶}
 أَنْجَيْنَا: فعل متکلم مع الغیر از باب افعال؛ فاعل آن: ضمیر متصل مرفوعی «نا»
 هُ: ضمیر متصل منصوبی، در جایگاه نصب، مفعول به فعل «أَنْجَيْنَا»
 وَ: حرف عاطفه به معنای «مَعَ». یعنی ما او (نوح علیه السلام) را همراه با یاران کشتی نجات دادیم.
 أَصْحَابَ: منصوب به فتحه ظاهر، مفعول معه
 السَّفِينَةِ: مضاف إليه و مجرور به کسره ظاهر است.

۴۷۵. احزاب / ۳۳.

۴۷۶. عنکبوت / ۱۵؛ ترکیب دیگر در آیه شریف چنین است: «وَوَ»: حرف عاطفه و «أَصْحَابَ»: معطوف به ضمیر متصل منصوبی «هُ» در فعل «أَنْجَيْنَاهُ».

۵. الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «ما لكَ وَالْحَقِيقَةُ».^{۴۷۷}

ما: اسم استفهام، در جایگاه رفع، مبتدا

لكَ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر

وَ: حرف عاطفه به معنای «مَعَ»؛ زیرا می‌توان «مَعَ» را جایگزین آن کرد.

الْحَقِيقَةُ: منصوب به فتحه ظاهر و مفعول معه است.

نکته بلاغی

تمامی قیود برای توضیح نسبت کلامی در سخن به کار می‌رود. این توضیح در مفعول له بازگویی غرض و علت عامل و در مفعول معه مصاحبت و همراهی مفعول با دیگر اجزای جمله است. برای نمونه در حدیث شریف امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، «سَلُّ تَفَقُّهًا وَلَا تَسْأَلُ تَعَنَّاتًا»، مفعول له، یعنی دو واژه «تَفَقُّهًا» و «تَعَنَّاتًا» به صورت روشن علت پرسش کردن و پرسش نکردن را بازگو می‌کنند؛ که چو دانی و پرسشی سؤال خطا است.

برای دریافت بهتر قید توضیحی مفعول معه به این سؤال توجه فرمایید:

چرا ضمیر متصل در آیه شریف «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ»^{۴۷۸} به صورت جمع مذكر (هُم)، یعنی «فَأَنْجَيْنَاهُمْ»، به کار نرفته است و میان نوح (علیه السلام) و اصحاب ایشان با «واو» فاصله افتاده است؟ در پاسخ باید گفت که این فاصله میان نوح (علیه السلام) و یاران ایشان با «واو» عاطفه به دو دلیل است:

۱. شأن حضرت نوح (علیه السلام) با اصحاب او یکی نیست؛ به همین دلیل میان آن دو فاصله افتاده است.

۲. اساساً نجات اصحاب و یاران کشتی به خاطر نوح (علیه السلام) است و از همین رو فعل «أَنْجَيْنَا» ابتدا به ضمیر متصل منصوبی «هُ» نسبت داده شده است.

چکیده

- ✓ مفعول له واژه‌ای است که اغلب به صورت مصدر می‌آید و علت وقوع عامل را بازگو می‌کند.
- ✓ کاربرد مفعول له به چهار گونه است: ۱. مصدر به صورت اضافه؛ ۲. مصدر با الف و لام؛ ۳. مصدر با تنوین؛ ۴. مصدر با حروفی که علت را بازگو می‌کنند.
- ✓ مفعول معه اسمی است که پس از «واو» به معنای «مَعَ» می‌آید و مصاحبت و همراهی مفعول را با معمول عامل بازگو می‌کند.
- ✓ «واو» به معنای «مَعَ» در اصل همان «واو» عاطفه است. «واو» عاطفه گاه به معنای مطلق الجمع، گاه برای معیت و گاه برای حال است.

^{۴۷۷}. نحویان بصره، در ترکیب و تأویل این حدیث شریف و مانند آن می‌گویند: «ما تَكُونُ لَكَ وَالْحَقِيقَةُ».

جلسه یازدهم

حال

۱۴۲	اهداف درس.....
۱۴۲	درآمد.....
۱۴۲	حال.....
۱۴۲	حالت‌های اعرابی حال.....
۱۴۲	انواع حال.....
۱۴۴	آیات و روایات منتخب.....
۱۴۵	نکته‌های بلاغی.....
۱۴۵	چکیده.....

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ حال و انواع آن؛
- ✓ حالت‌های اعرابی حال؛
- ✓ کاربردهای حال.

درآمد

در جلسه گذشته، در ادامه مباحث مربوط به بررسی اجزای غیر رکن کلام، بحث مفعول‌های پنج‌گانه را به پایان رساندیم. در این جلسه برآنیم تا با یاری خداوند یکی دیگر از قیود مهم کلام، یعنی «حال» را مطرح کنیم. بدین منظور پس از بیان گزیده‌ای از قواعد نحوی حال، به نکته‌های بلاغی آن اشاره‌ای خواهیم کرد و سپس کاربرد آن را در آیات و روایات بررسی خواهیم کرد.

حال

حال جزئی از سخن است که حالت و چگونگی ذو الحال را بیان می‌کند؛^{۴۷۸} مانند: ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾.^{۴۷۹}

حالت‌های اعرابی حال

اثر نصب در حال، گاه به شکل ظاهری و گاه به شکل نیابی است:

۱. منصوب به اعراب ظاهری؛ مانند: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾.^{۴۸۰}
۲. منصوب به اعراب نیابی جمع مذکر سالم؛ مانند: ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾.^{۴۸۱}
۳. منصوب به اعراب نیابی جمع مؤنث سالم؛ مانند: ﴿وَالنَّخْلَ بَاسْقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾.^{۴۸۲}

انواع حال

حال به صورت مفرد، شبه‌جمله و جمله (اسمیه و فعلیه) به کار می‌رود:

۴۷۸. الحال نُكْرَةٌ منصوبةٌ مشتقةٌ واقعةٌ بعدَ تمامِ الكلامِ تبينُ حالَ صاحبِها.

۴۷۹. نصر / ۲.

۴۸۰. بقره / ۱۱۹.

۴۸۱. بینه / ۵.

۴۸۲. ق / ۱۰.

۱. مفرد؛ مانند: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^{۴۸۳} و «مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ زَلَّ الصَّدِيقِ مَاتَ وَحِيداً»^{۴۸۴}.
۲. شبه جمله؛ مانند: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾^{۴۸۵}.
۳. جمله اسمیه؛ مانند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): «مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»^{۴۸۶}.
۴. جمله فعلیه؛ مانند: ﴿وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُنَّ﴾^{۴۸۷}.

نکته

الف) جایگاه حال پس از اجزای اصلی کلام (مسندالیه و مسندبه) است. اما گاه حال به دلیل صدارت کلمه یا نکته‌ای بلاغی به طور وجوبی مقدم می‌شود؛ مانند:

۱. ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أُمُوتًا﴾^{۴۸۸}.
 ۲. ﴿خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ﴾^{۴۸۹}.
- ب) ذو الحال می‌تواند مرفوع، منصوب و یا مجرور باشد؛ مانند:
۱. ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^{۴۹۰} «الإنسان» ذو الحال و «ضعيفاً» حال است.
 ۲. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^{۴۹۱} «ك» ذو الحال و «بشيراً» حال است.
 ۳. ﴿قُلْ بَلْ مَلَأَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^{۴۹۲} «إبراهيم» ذو الحال و «حنيفاً» حال است.
- ج) بیش‌ترین کاربرد حال، به شکل نکره و مشتق است. اما گاه حال، به شکل معرفه یا جامد نیز به کار می‌رود؛ مانند:

۱. ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾^{۴۹۳} «وَحَدَهُ» حال معرفه است.
۲. ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾^{۴۹۴} «أَسِفًا» حال جامد است.

۴۸۳. تین / ۵.

۴۸۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۶.

۴۸۵. شوری / ۱۷.

۴۸۶. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۷۶.

۴۸۷. مدثر / ۶.

۴۸۸. بقره / ۲۸. «کَيْفَ» از اسم‌های استفهام و در جایگاه نصب است؛ زیرا این واژه مبنی است. حال در بیش‌تر موارد معرب، اما گاه مبنی است؛ مانند «کَيْفَ» در آیه شریف فوق. تقسیمات حال در کتاب‌های نحویان شامل حال «منتقله و ثابت»، «مشتقه و جامده»، «مقارنه و مقدره» و «مؤکده» است.

۴۸۹. قمر / ۷. قرائت دیگر «خُشِعًا»، «خَاشِعًا» است.

۴۹۰. نساء / ۲۸.

۴۹۱. بقره / ۱۱۹.

۴۹۲. بقره / ۱۳۵.

۴۹۳. غافر / ۸۴.

۴۹۴. طه / ۸۶.

آیات و روایات منتخب

۱. ﴿مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ﴾^{۴۹۵}.
مِنْ: حرف جرّ، مبنی بر سکون، عامل،
آیات: مجرور به حرف جرّ و مضاف به ضمیر مفرد مذکر غایب (ه)،
ه: مضاف‌الیه، محلاً مجرور. جارّ و مجرور «مِنْ آيَاتِهِ» در جایگاه رفع و خبر مقدم است.
أَنْ: حرف مصدری، مبنی بر سکون، عامل نصب فعل مضارع،
يُرْسِلُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، منصوب به «أَنْ» ناصبه؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «أَنْ يُرْسِلُ» مؤوّل به مفرد، در جایگاه رفع و مبتدای مؤخّر است.
الرِّيَّاحُ: منصوب به فتحه، مفعول به برای فعل «يُرْسِلُ»،
مُبَشِّرَاتٍ: جمع مؤنث سالم، حال مشتق، منصوب به اعراب نیابی؛ زیرا در حالت نصب، مجرور شده است.
ذو الحال آن نیز مفعول به (الرِّيَّاحُ) است.
۲. الإمام عليّ (عليه السلام): «كَيْفَ يَعْمَلُ لِالْآخِرَةِ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا»^{۴۹۶}.
كَيْفَ: از الفاظ استفهام، مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، حال مقدم. ذو الحال نیز واژه «الْمَشْغُولُ» است.
گفتنی است کاربرد اصلی در حال این است که معرب و مشتق باشد و پس از مسند و مسندالیه بیاید، ولی
«كَيْفَ» کاربرد فرعی و تبعی دارد؛ زیرا هم به دلیل صدرات مقدم شده است و هم جامد و مبنی است.
يَعْمَلُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب
لِلْآخِرَةِ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «يَعْمَلُ»
الْمَشْغُولُ: فاعل، مرفوع به ضمه ظاهر
بِالدُّنْيَا: جارّ و مجرور و متعلّق به «الْمَشْغُولُ» است.
۳. الإمام عليّ (عليه السلام): «عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنُطُ وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ»^{۴۹۷}.
عَجِبْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «ت»
لِ: حرف جرّ عامل، مبنی بر کسر
مَنْ: اسم موصول، در جایگاه جرّ؛ زیرا مجرور به «لِ» است.
يَقْنُطُ: فعل مضارع، مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «يَقْنُطُ» جمله صلّه برای «مَنْ»
موصول است و محلی از اعراب ندارد.
وَ: حرف عطف به معنای حال است.
مَعَهُ: مضاف و مضاف‌الیه؛ «مَعَ»: از الفاظ دائم الاضافه، مفعول فیه، در جایگاه رفع، خبر مقدم
الْاِسْتِغْفَارُ: مبتدای مؤخّر، مرفوع به ضمه ظاهر
وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ: جمله حالیه و در جایگاه نصب است و ذو الحال آن، ضمیر پنهان «هو» در «يَقْنُطُ» است.

۴۹۵. روم / ۴۶.

۴۹۶. غرر الحکم، ص ۵۵۳.

۴۹۷. نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

نکته‌های بلاغی

یادآوری

تمامی قیود (مفعول، حال و ...) در یک معنای عام تبعی مشترک هستند و آن مفهوم عام تبعی، توضیح و تبیین حکم است. علاوه بر این معنای کلی که در قید وجود دارد، دو نکته بلاغی دیگر در حال به چشم می‌خورد:

۱. معنای کلام بر قید متوقف است؛ مانند:

﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾^{۴۹۸} و «مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^{۴۹۹}.

مفهوم آیه و حدیث شریف، منوط بر قید حال «أَنْتُمْ سُكَارَى» و «وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ» است؛ زیرا هرگاه این دو قید از آیه و حدیث حذف شود، معنای سخن بیهوده و عبث خواهد بود. چرا که بدون قید، معنای آیه این است که «به نماز نزدیک نشوید» و مفهوم حدیث این است که «هر کس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است» و حال آن که آیه شریف می‌فرماید: در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، خواه این مستی از شراب باشد، یا از غفلت، شهوت و یا مقام؛ زیرا مستی در هر حال موجب قُرب و نزدیکی نمی‌شود؛ و در حدیث شریف، جمله شرط «مَاتَ» مقید به جمله حالیه «وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ» است؛ یعنی، هرگاه کسی معرفت نوری به امام زمان خویش پیدا نکند، مرگ او همچون مرگ جاهلی است، اما مطلق مرگ، مرگ جاهلی نیست.

۲. گاه مفهوم سخن بدون قید صحیح است، ولی مقصود و مطلوب گوینده نیست؛ مانند:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^{۵۰۰}.

در آیه شریف اگر قید حال «بَشِيرًا» و «نَذِيرًا» حذف شود، معنا صحیح است، اما مقصود خداوند متعال این نیست؛ زیرا ارسال رُسُل (علیهم السلام) باعث بشارت و نبودن ایشان باعث ظلمت و تیرگی جاودانه است و آمدن قید حال «بَشِيرًا» و «نَذِيرًا» باعث توضیح و تبیین ارسال رُسُل (علیهم السلام) شده است.

چکیده

- ✓ حال، جزئی از سخن است که حالت و چگونگی ذو الحال را بیان می‌کند.
- ✓ اثر نصب حال، به دو شکل ظاهری و نیایی ظاهر می‌شود.
- ✓ حال به شکل‌های مفرد، شبه‌جمله و جمله (اسمیه یا فعلیه) به کار می‌رود.
- ✓ جایگاه حال پس از اجزای اصلی کلام (مسندألیه و مسندبّه) است، اما گاه حال به دلیل صدارت کلمه یا نکته‌ای بلاغی به طور وجوبی مقدم می‌شود.
- ✓ بیش‌ترین کاربرد حال به شکل نکره و مشتق است، اما گاه حال به شکل معرفه یا جامد نیز به کار می‌رود.
- ✓ نکته بلاغی تمامی قیود، توضیح و تبیین حکم است، اما علاوه بر این معنای کلی که در قید وجود دارد، دو نکته بلاغی دیگر در حال به چشم می‌خورد:

۱. معنای کلام بر قید متوقف است.

۲. مفهوم سخن بدون قید صحیح است، ولی مقصود و مطلوب گوینده نیست.

۴۹۸. نساء / ۴۳.

۴۹۹. کافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۵۰۰. فاطر / ۲۴.

جلسه دوازدهم

تمییز

۱۴۸	اهداف درس
۱۴۸	درآمد
۱۴۸	تمییز
۱۴۸	حالت‌های اعرابی تمییز
۱۴۹	انواع مبهم (مُمیِّز)
۱۴۹	الف) مفرد
۱۴۹	ب) اسناد
۱۴۹	عامل تمییز مفرد و اسناد
۱۵۰	روایات و آیات منتخب
۱۵۱	نکته‌های بلاغی
۱۵۱	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع اسم مبهم در زبان عربی؛
- ✓ انواع تمییز؛
- ✓ نکته‌های بلاغی تمییز و کاربردهای آن در آیات و روایات.

درآمد

در جلسات پیشین، در ادامه مباحث مربوط به اجزای غیر رکن کلام، با مفعول‌های پنج‌گانه و حال آشنا شدیم. در این جلسه با یکی دیگر از قیود مهم سخن، یعنی تمییز، آشنا خواهیم شد. از این رو، در آغاز مبهمات عربی و تمییز آن‌ها و قواعد نحوی آن را بیان می‌کنیم و در ادامه، نکته‌های بلاغی و کاربردهای گوناگون آن را در آیات و روایات بازگو خواهیم کرد.

تمییز

تمییز اسمی است که ابهام نسبت و اسناد سخن یا کلمه مبهم را برطرف می‌کند؛ مانند:

۱. ﴿وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾^{۵۰۱}
۲. ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾^{۵۰۲}

حالات‌های اعرابی تمییز

در زبان عربی تمییز به صورت منصوب،^{۵۰۳} مجرور به اضافه، مجرور به حرف جرّ و تابع به کار می‌رود.

۱. منصوب؛ مانند:
﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِئَمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^{۵۰۴}
۲. مجرور به اضافه؛ مانند:
﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ﴾^{۵۰۵}
۳. مجرور به حرف جرّ؛ مانند:
﴿وَكَايِنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ﴾^{۵۰۶}
۴. تابع (بدل)؛ مانند:

۵۰۱. مریم / ۴.

۵۰۲. قصص / ۳۴.

۵۰۳. هرگاه تمییز در معنا فاعل باشد، یا شیء مبهم بر تعجب دلالت کند، یا تمییز از عدد باشد، نصب تمییز واجب است.

۵۰۴. اعراف / ۱۴۲.

۵۰۵. عنکبوت / ۱۴.

۵۰۶. آل عمران / ۱۴۶.

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا﴾^{۵۰۷}

انواع مبهم^{۵۰۸} (مُمَيِّز)

مبهم بر دو گونه است: ۱. مفرد (ذات)؛ ۲. اسناد.

الف) مفرد

مبهم مفرد بر دو گونه است: گاه مقدار^{۵۰۹} و گاه عدد است؛ مانند:

۱. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^{۵۱۰}
در این آیه مبارکه، «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» شبه مقدار است و دو واژه «خَيْرًا» و «شَرًّا» تمییز آن هستند.
۲. ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾^{۵۱۱}
در این آیه نیز «أَحَدَ عَشَرَ» عدد است و «كَوْكَبًا» تمییز آن است.

ب) اسناد

- در این نوع، نسبت کلام (اسناد مسندبه به مسندألیه) مبهم است و تمییز یا منقول از فاعل و مفعول و یا غیر منقول است؛ مانند:

۱. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَاؤِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾^{۵۱۲}
در آیه مبارکه اسناد «اشْتَعَلَ الرَّأْسُ» مبهم است و «شَيْبًا» ابهام اسناد را برطرف کرده است. این تمییز، منقول از فاعل («اشْتَعَلَ شَيْبَ الرَّأْسِ») است.
۲. ﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾^{۵۱۳}
در آیه مبارکه اسناد «فَجَّرْنَا الْأَرْضَ» مبهم است و «عُيُونًا» ابهام اسناد را برطرف کرده است. این تمییز، منقول از مفعول به («فَجَّرْنَا عُيُونَ الْأَرْضِ») است.
۳. ﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^{۵۱۴}
در این آیه «كَفَى بِاللَّهِ» اسناد مبهم و «شَهِيدًا» تمییز آن و غیر منقول است.

عامل تمییز مفرد و اسناد

عامل تمییز مفرد، همان ذات مبهم و کلمه مبهم در جمله است؛ برای نمونه عامل «كَوْكَبًا» در آیه ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾ همان عدد مبهم (أَحَدَ عَشَرَ) است.

۵۰۷. انفال / ۶۵. گاه تمییز به دلیل وجود قرینه حذف می‌شود؛ مانند همین آیه شریف که در آن، تنوین در «أَلْفًا»، تنوین عوض از مضاف‌ألیه است.

۵۰۸. الفاظ مبهم به مبنی (مانند: «كَمْ» (استفهامیه و خبریه)، «كَأَيِّنُ» و «كَذَا») و معرب (مانند: عدد و مقدار) تقسیم می‌شود.

۵۰۹. مقدار شامل «مساحت، کیل، وزن و شبه مقدار» است.

۵۱۰. زلزله / ۷ و ۸.

۵۱۱. یوسف / ۴.

۵۱۲. مریم / ۴.

۵۱۳. قمر / ۱۲.

۵۱۴. نساء / ۷۹.

اما عامل تمییز اسناد، فعل و شبه فعل است.

روایات و آیات منتخب

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ».^{۵۱۵}

کَفَى: فعل ماضی به معنای «أَغْنَى»، متعدی به یک مفعول
بِالْمَرْءِ: جارٌّ و مجرور، در جایگاه نصب، مفعولُ به برای «كَفَى»
كَذِبًا: تمییز، منصوب به فتحه. این واژه ابهام جمله فعلیه را برطرف کرده است. در اینجا «كَذِبًا»
غیرمنقول بوده و عامل آن فعل «كَفَى» است.
أَنْ: حرف ناصبه مصدریه
يُحَدِّثُ: فعل مضارع منصوب به «أَنْ» ناصبه؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «أَنْ يُحَدِّثَ» مؤول به
مصدر، در جایگاه رفع و فاعل «كَفَى» است.
بِكُلِّ: جارٌّ و مجرور، متعلق به فعل «يُحَدِّثُ»
ما: حرف مصدری، مبنی بر سکون، غیرعامل
سَمِعَ: فعل ماضی مجهول؛ نایب فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». عبارت «ما سَمِعَ» مؤول به مفرد و
مضاف الیه برای «كُلِّ» است.

۲. ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾^{۵۱۶}

رَفَعْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «نا»
بَعْضٌ: مفعولُ به برای «رَفَعْنَا»، منصوب به فتحه ظاهر
هُم: مضاف الیه، محلاً مجرور
فَوْقَ: مفعولُ فیه، منصوب
بَعْضٌ: مضاف الیه، مجرور
دَرَجَاتٍ: تمییز، منصوب به اعراب نیابی جمع مؤنث سالم. واژه «دَرَجَاتٍ» ابهام جمله «رَفَعْنَا» را برطرف
کرده است. تمییز در این آیه مبارک منقول از مفعولُ به است. تقدیر آیه چنین است: «رَفَعْنَا دَرَجَاتٍ بَعْضَهُمْ فَوْقَ
بَعْضٍ».

۳. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^{۵۱۷}

مَنْ: از الفاظ شرط جازم، مبنی بر سکون
يَعْمَلُ: فعل مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو». جمله «يَعْمَلُ» جمله شرط و لفظاً مجزوم است.
مِثْقَالَ: مفعولُ به برای «يَعْمَلُ»، منصوب

۵۱۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰، المقدمة، باب ۳، ح ۵.

۵۱۶. زخرف / ۳۲.

۵۱۷. زلزله / ۷.

دَرَّةٌ: مضاف‌الیه و مجرور. واژه مبهمِ مفردِ «دَرَّةٌ» شبه‌مقدار است.
 خَيْرًا: منصوب به فتحه، تمییز برای واژه «دَرَّةٌ»، شبه‌مقدار و عامل آن، «دَرَّةٌ» است.
 يَر: فعل مضارع مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»
 ه: ضمیر متصل منصوبی، در جایگاه نصب، مفعول‌به برای فعل «يَر». جمله «يَرَهُ» جمله جواب شرط و لفظاً مجزوم به «مَنْ» شرطیه است.

نکته

۱. در برخی از نمونه‌ها، مانند آیه مبارک ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾، دو کلمه مبهم و دو تمییز وجود دارد؛ تمییز واژه «مِثْقَالٌ»، «دَرَّةٌ» و تمییز واژه «دَرَّةٌ»، «خَيْرًا» است.
۲. تمییز در این آیه مبارک در واژه «دَرَّةٌ» مجرور و در واژه «خَيْرًا» منصوب است.

نکته‌های بلاغی

یکی دیگر از انواع قید در کلام عرب، تمییز است. این قید به طور عام برای برداشتن ابهام و اجمال از کلمات یا اسناد مبهم می‌آید و غرض‌های بلاغی در هر یک متفاوت است. برای نمونه به مثالهای زیر توجه فرمایید.

۱. ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾: مبهم در این آیه عدد بوده و واژه «كَوْكَبًا» تمییز است. کاربرد بلاغی در این آیه، توضیح پس از اجمال است. به عبارت بهتر برای تثبیت و جایگزینی مفهومی در ذهن مخاطب، ابتدا آن را مبهم و مجمل بازگو می‌کنیم، آن‌گاه قیدی می‌آوریم تا آن را از اجمال خارج کنیم. قید تمییز در آیه مبارکه علاوه بر توضیح و جایگزینی بهتر معنا در ذهن مخاطب، حکمی ویژه را برای برادران یوسف (علیه السلام) ثابت می‌کند و آن حکم خاص، رهایی از طبیعت و نورانی شدن است. بنا بر این، کاربرد تمییز کلمه مبهم (ذات) برای توضیح و بازگو کردن مراتب ذات است؛ خواه مراتب ذات، مدح یا ذم باشد.

۲. ﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا﴾: اسناد در آیه، مبهم است و واژه «عُيُونًا» تمییز از نسبت است. تمییز در این آیه مبارک از نوع منقول است. نقل و جا به جایی اجزای کلام، ساختار فرعی سخن است و هر فرعی نیاز به نکته‌ای بلاغی دارد. نکته بلاغی در این آیه، مبالغه به نحو تبلیغ است؛ زیرا آیه در اصل نحوی این‌گونه بوده است: «فَجَّرْنَا عُيُونَ الْأَرْضِ»، سپس مفعول (عُيُونَ) نقش تمییز پذیرفته و واژه «الْأَرْضِ» مفعول شده است. این جا به جایی بیانگر تبدیل تمامی سطح زمین به چشمه‌سار است.

چکیده

- ✓ تمییز اسمی است که ابهام کلمه مبهم یا نسبت مبهم در سخن را رفع می‌کند.
- ✓ تمییز به شکل‌های منصوب، مجرور به اضافه، مجرور به حرف جرّ و تابع به کار می‌رود.
- ✓ مبهمات بر دو گونه‌اند: ۱. ذات؛ ۲. نسبت.
- ✓ ذات مبهم گاه مقدار و گاه عدد است.
- ✓ تمییز نسبت بر دو گونه است: ۱. منقول (از فاعل یا مفعول‌به)؛ ۲. غیر منقول.

- ✓ عامل تمییز مفرد، همان ذات مبهم است و عامل تمییز اسناد، فعل و شبه فعل است.
- ✓ کاربرد تمییز ذات مبهم برای توضیح و بازگو کردن مراتب ذات (مدح یا ذم) است.
- ✓ یکی از نکته‌های بلاغی تمییز نسبت، مبالغه به نحو تبلیغ است.

جلسه سیزدهم

حصر (استثناء)

۱۵۴	اهداف درس
۱۵۴	درآمد
۱۵۴	حصر و استثناء
۱۵۴	اجزای استثناء
۱۵۴	الفاظ استثناء
۱۵۵	کاربرد استثناء
۱۵۵	انواع استثناء
۱۵۵	الف) استثنای متصل
۱۵۵	ب) استثنای منقطع
۱۵۶	ج) استثنای مفرغ
۱۵۶	آیات و روایات منتخب
۱۵۸	نکته‌های بلاغی
۱۵۹	نکته
۱۵۹	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ تعریف حصر و استثناء و انواع، اجزا و الفاظ آن؛
- ✓ نکات بلاغی حصر و کاربردهای گوناگون آن در آیات و روایات.

درآمد

یکی از مباحثی که در فهم دقیق کلام عربی و به ویژه متون بلیغ اثرگذاری مستقیم دارد، موضوع «حصر و استثناء» است. با توجه به این مهم، در این جلسه، ما بحث حصر و استثناء را ابتدا از نظر نحوی و سپس از نظر بلاغی بررسی می‌کنیم و در کنار این دو به کاربردهای گوناگون حصر در متون دینی اشاره خواهیم کرد.

حصر و استثناء

حصر انحصار محصور در محصوریه و استثناء واقع شدن جزئی از سخن پس از «إِلَّا» و نظایر آن است؛^{۵۱۸} مانند:

۱. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».
۲. ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمِنٍ بِاللَّهِ﴾^{۵۱۹}.

اجزای استثناء

استثناء سه جزء دارد: ۱. مستثنی‌منه؛ ۲. الفاظ استثناء؛ ۳. مستثنی؛ مانند آیه شریف ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^{۵۲۰} که در آن «الْمَلَائِكَةُ» مستثنی‌منه، «إِلَّا» لفظ استثناء و «إِبْلِيسَ» مستثنی است.

الفاظ استثناء

الفاظ استثناء چهار گونه است:

۱. اسم‌های استثناء؛ مانند: «غَيْرَ» و «سِوَى».^{۵۲۱}
۲. افعال استثناء؛ مانند: «لَيْسَ»، «لَا يَكُونُ»، «مَا عَدَا» و «مَا خَلَا».^{۵۲۲}

۵۱۸. این تعریف برگرفته از کتاب صمدیه شیخ بهایی است. این تعریف را برگزیدیم؛ زیرا این تعریف انواع حصر و استثناء را در بر می‌گیرد، اما تعریف دیگری که از استثناء وجود دارد؛ یعنی این که برخی گفته‌اند: استثناء، خارج کردن مستثنی از مستثنی‌منه است، در بسیاری از نمونه‌ها صادق نیست.

۵۱۹. توبه / ۱۸.

۵۲۰. حجر / ۳۰ و ۳۱.

۵۲۱. مستثنی در «غَيْرَ» و «سِوَى» بنا بر اضافه مجرور است و واژه‌های «غَيْرَ» و «سِوَى»، همانند مستثنای به «إِلَّا» اعراب می‌شود.

۵۲۲. مستثنی در این نوع منصوب است.

۳. حروف استثناء؛ مانند: «إِلَّا»، «إِنَّمَا»، «عَدَا»، «خَلَا» و «حَاشَا».^{۵۲۳}

۴. مرکب از حرف و اسم؛ مانند: «لَا سِيِّمًا».^{۵۲۴}

کاربرد استثناء

کاربرد حصر و استثناء بر دو محور است:

۱. کاربرد اصلی: در این کاربرد تمامی اجزای استثناء و حصر در کلام موجود است؛ مانند: «سَتَكُونُ فِتْنٌ يُصِيبُ الرَّجُلَ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا إِلَّا مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْعِلْمِ».^{۵۲۵}
۲. کاربرد فرعی: در این کاربرد مستثنی‌منه وجود ندارد؛ مانند: «لَا تَرْجُ إِلَّا رَبَّكَ وَلَا تَخَفُ إِلَّا ذَنْبَكَ».

انواع استثناء

الف) استثنای متصل

هرگاه مستثنی از جنس مستثنی‌منه باشد، استثنای متصل است.

مستثنای متصل در کلام مثبت، منصوب است؛ مانند: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.^{۵۲۶}

مستثنی در کلام منفی، تابع از مستثنی‌منه است؛^{۵۲۷} مانند: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾.^{۵۲۸}

ب) استثنای منقطع

هرگاه مستثنی از جنس مستثنی‌منه نباشد، استثنای منقطع است.

مستثنی در استثنای منقطع (خواه در کلام مثبت یا منفی) منصوب است؛ مانند: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾.^{۵۲۹}

این دو نوع استثناء (استثنای متصل و منقطع) از کاربردهای اصلی در حصر و استثناء هستند.

۵۲۳. مستثنای به حروف «عَدَا، خَلَا و حَاشَا» مجرور است.

۵۲۴. مستثنی پس از «لَا سِيِّمًا» بر دو گونه است: ۱. معرفه؛ ۲. نکره، که هر یک از این دو می‌تواند مرفوع، منصوب و یا مجرور باشد.

۵۲۵. کنز العمال، ج ۳۰۸۸۳.

۵۲۶. نساء / ۸۳.

۵۲۷. در کلام عرب در این مستثنی، اعراب نصب نیز وجود دارد.

۵۲۸. حجر / ۴۲.

۵۲۹. کهف / ۵۰.

ج) استثنای مفرغ^{۵۳۰}

هرگاه مستثنی‌منه در کلام نباشد، استثنای مفرغ است.

این استثناء، تنها در کلام منفی به کار می‌رود و اعراب مستثنی در این نوع استثناء (مفرغ) به حکم ماقبل «إِلَّا» بستگی دارد. هرگاه نفی و الفاظ استثناء را از سخن برداریم، اعراب مستثنی کاملاً مشخص می‌شود؛ مانند:

﴿وَمَا يَجِدُ بآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾.^{۵۳۱}

– الإمام علي (عليه السلام) [على قبر رسول الله ساعة دفنه]: «إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ».^{۵۳۲}

کاربرد استثنای مفرغ از کاربردهای بلاغی و فرعی سخن است؛ زیرا کاربردهای فرعی و بلاغی با تصرف در اجزا و حذف صورت می‌گیرد.

آیات و روایات منتخب

۱. «تَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ».^{۵۳۳}

تَقِي: فعل مضارع، مفرد مؤنث

هم: ضمیر متصل بارز، در جایگاه نصب، مفعول به مقدم

طَوَارِقُ: فاعل برای فعل «تَقِي»، مرفوع به ضمه ظاهر

اللَّيْلِ: مضاف إليه، مجرور به كسرة ظاهر

و: حرف عاطفه، غیر عامل

النَّهَارِ: مجرور به كسره، معطوف به «اللَّيْلِ»

إِلَّا: حرف استثناء، مبنی بر سکون. نوع استثناء، متصل است.

طَارِقًا: منصوب به فتحه، مستثنی

يَطْرُقُ: فعل مضارع، مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هُوَ». جمله «يَطْرُقُ» در جایگاه نصب و

صفت برای واژه «طَارِقًا» است.

بِخَيْرٍ: جار و مجرور و متعلق به فعل «يَطْرُقُ» است.

۵۳۰. تعریف استثنای مفرغ در کتاب‌های نحوی چنین است: «وهو ما حُذِفَ فِيهِ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ». این تعریف با در نظر گرفتن اجزای اصلی حصر و استثناء است. اما باید دانست که در واقع در این نوع استثناء چیزی محذوف نیست (این مطلب را جلال الدین سیوطی نیز در کتاب *الاتقان في علوم القرآن* در ضمن مثال «ما قام إلا زيد» در بحث استثناء و حصر آورده است.) و تقدیر گرفتن مستثنی‌منه در استثنای مفرغ باعث می‌شود استثنای مفرغ با استثنای متصل منفی یکسان شود، و حال آن که از نظر منطقی اقسام نباید در یکدیگر متداخل باشند. (مؤلف)

۵۳۱. لقمان / ۳۲.

۵۳۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۲.

۵۳۳. الإمام علي بن الحسين (عليه السلام)، *الصحيفة الكاملة*، الدعاء الرابع في الصلاة.

۲. ﴿مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾^{۵۳۴}

ما: حرف نفی، مبنی بر سکون، غیر عامل
فَعَلُوا: فعل ماضی، جمع مذکر؛ فاعل آن: ضمیر بارز «و»
ه: ضمیر متصل منصوبی، مفعول به فعل «فَعَلُوا»، در جایگاه نصب
إِلَّا: حرف استثناء. نوع استثناء، متصل است.
قَلِيلٌ: مرفوع به ضمّه، بدل از «و» در «فَعَلُوهُ» است.
مِنْهُمْ: جار و مجرور و متعلق به «قَلِيلٌ» است.

۳. ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^{۵۳۵}

سَجَدَ: فعل ماضی، مفرد مذکر
الْمَلَائِكَةُ: مرفوع به ضمّه، فاعل فعل «سَجَدَ»
كُلُّ: مرفوع به ضمّه، تأکید برای «الْمَلَائِكَةُ»
هُمْ: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ
أَجْمَعُونَ: مرفوع به اعراب نیابی (و)، تأکید دوم برای «الْمَلَائِكَةُ»
إِلَّا: حرف استثناء. نوع استثناء، منقطع است.
إِبْلِيسَ: مستثنی و منصوب به فتحه ظاهر است.

۴. «هُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^{۵۳۶}

هُوَ: در جایگاه رفع، مبتدا
لَوَاءُ: مرفوع به ضمّه ظاهر، مبتدا
الْحَمْدِ: مضاف‌الیه، مجرور به کسره ظاهر
مَكْتُوبٌ: مرفوع به ضمّه ظاهر، خبر برای «لَوَاءُ»
عَلَيْهِ: جار و مجرور، متعلق به «مَكْتُوبٌ»
لَا: حرف نفی جنس، عامل

إِلَهَ: در جایگاه نصب، اسم «لَا»ی نفی جنس، مبنی بر فتح؛ زیرا با «لَا» ترکیب مزجی شده است.^{۵۳۷}
إِلَّا: حرف استثناء. نوع استثناء، مفرغ است.^{۵۳۸}

اللَّهُ: لفظ جلاله، مرفوع به ضمّه ظاهر، خبر برای «لَا»ی نفی جنس
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: این جمله در جایگاه رفع، کلمه حکمی و نایب فاعل «مَكْتُوبٌ» است.

۵۳۴. نساء / ۶۶

۵۳۵. حجر / ۳۰

۵۳۶. معانی الأخبار، ج ۱، باب ۵۱، ص ۲۷۰.

۵۳۷. برخی می‌گویند: ترکیب تضمینی است؛ زیرا «مِنْ» بیانیّه جاّزه در تقدیر دارد.

۵۳۸. در کتاب‌های نحویان این جمله ترکیب‌های گوناگونی دارد و در تمامی این ترکیب‌ها، تقدیر خبر و تابع از محلّ «إِلَهَ» یا خبر محذوف وجود دارد؛ برای نمونه گفته‌اند که در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا» نفی جنس و «إِلَهَ» مبنی بر فتح است و خبر «لَا»ی نفی جنس «مَوْجُودٌ» محذوف بوده و «إِلَّا» استثنای متصل است و لفظ جلاله «اللَّهُ» مرفوع (بنا بر این که بدل از محلّ بعید «إِلَهَ» باشد) یا بدل از «مَوْجُودٌ» محذوف است، و حال آن که تقدیر و بدل از محذوف یا محلّ بعید از باب ضرورت است.

۵. وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ^{۵۳۹}

لا: حرف نفی، غیرعامل

تَقُولُوا: فعل مضارع، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر متصل «و»

عَلَى اللَّهِ: جارّ و مجرور، متعلّق به «تَقُولُوا»

إِلَّا: حرف استثناء، نوع استثناء مفرّغ است.

الْحَقُّ: منصوب به فتحه، مفعول به فعل «تَقُولُوا»؛ زیرا معیار در اعراب استثنای مفرّغ، نادیده گرفتن نفی و لفظ استثناء است و در صورت حذف این دو، تقدیر کلام چنین می‌شود: «قُولُوا عَلَى اللَّهِ الْحَقَّ».

نکته‌های بلاغی

(الف) حصر در کلام وحی بر دو گونه است:

۱. حصر وضعی: این نوع حصر همراه با الفاظ حصر به کار می‌رود؛ مانند: ﴿فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ﴾^{۵۴۰}.

۲. حصر بلاغی: این نوع حصر انواعی دارد. برای یادآوری چند نمونه از آن را بازگو می‌کنیم:

- حصر با تقدیم معمول؛ مانند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^{۵۴۱}.

- حصر با ضمیر فصل؛ مانند: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^{۵۴۲}.

- حصر با «الف و لام» جنس؛ مانند: «أَنْتَ الصِّدِّيقُ الْكَبِيرُ».

(ب) حصر در علوم بلاغی به حصر حقیقی و اضافی تقسیم می‌شود. هر یک از آن دو نیز به حصر موصوف بر صفت و حصر صفت بر موصوف تقسیم می‌شود.

(ج) کاربرد حصر در علوم بلاغی برای دو هدف کلی است:

۱. تأکید؛ مانند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى

أَعْقَابِكُمْ﴾^{۵۴۳}.

۲. اهمیت؛ مانند: ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾^{۵۴۴}.

گاه هر دو نکته بلاغی (تأکید و اهمیت) وجود دارد؛ مانند: ﴿وَأُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ﴾^{۵۴۵}.

(د) هر یک از روش‌های حصر کاربردهای متفاوت دارد. اینک به بیان برخی از آنها می‌پردازیم.

۱. حصر به «إِلَّا»

کاربرد اصلی این واژه:

۵۳۹. نساء / ۱۷۱.

۵۴۰. غاشیه / ۲۲.

۵۴۱. حمد / ۵.

۵۴۲. بقره / ۵.

۵۴۳. آل عمران / ۱۴۴.

۵۴۴. رعد / ۴۰.

۵۴۵. بقره / ۵.

- به شکل نفی و «إِلَّا» است؛ مانند ﴿قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^{۵۴۶}.
کاربرد فرعی این واژه:

- گاه بدون نفی به کار می‌رود؛ مانند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^{۵۴۷}.
- گاه به معنای «غیر» و بدون نفی به کار می‌رود؛ مانند: ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَيَّ الْكَهْفِ﴾^{۵۴۸}.

۲. حصر به «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا»

«إِنَّمَا» در کاربرد اصلی، در امور یقینی و در مواردی به کار می‌رود که مخاطب نسبت به حصر هیچ انکاری ندارد؛ مانند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^{۵۴۹}.
در کاربرد فرعی نیز امور غیریقینی به منزله امر یقینی در نظر گرفته می‌شود؛ مانند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾^{۵۵۰}.

نکته

۱. اجزای حصر «محصورُفیه، محصور و الفاظ حصر» است؛ برای نمونه در آیه شریف ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^{۵۵۱} جار و مجرور «عَلَى الرَّسُولِ» محصور، «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» محصورُفیه و حرف نفی «ما» و «إِلَّا» از الفاظ حصر است.
۲. هنگام ترجمه حصر و استثناء، باید به انحصار مقصور (محصور) در مقصورُفیه (محصورُفیه) توجه کامل داشت؛ زیرا محصور و محصورُفیه دو جزء از اجزای اصلی حصر است.
از این رو در ترجمه آیه شریف ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ و ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^{۵۵۲} باید گفت: «بر رسول الهی تنها ابلاغ آشکار است» و «خدا تنها «الله» است؛ زیرا در تعریف حصر گفتیم: حصر، انحصار محصور در محصورُفیه است.

چکیده

- ✓ استثناء، جزئی از سخن است که پس از «إِلَّا» و نظایر آن واقع می‌شود و حصر انحصار محصور در محصورُفیه است.
- ✓ ارکان و اجزای استثناء عبارت‌اند از: مستثنی، مستثنی‌منه، الفاظ استثناء.
- ✓ ارکان حصر نیز عبارت‌اند از: محصور، محصورُفیه و الفاظ حصر.

۵۴۶. کهف/ ۳۹.

۵۴۷. عصر/ ۲ و ۳.

۵۴۸. کهف/ ۱۶.

۵۴۹. کهف/ ۱۱۰.

۵۵۰. بقره/ ۱۱.

۵۵۱. نور/ ۵۴.

۵۵۲. محمد/ ۱۹.

- ✓ الفاظ استثناء چهار گونه است: اسم‌ها؛ مانند: «غَيْر» و «سَوَى»؛ افعال؛ مانند: «لَيْسَ» و «مَا عَدَا»؛ حروف؛ مانند: «إِلَّا»؛ و مرکب از حرف و اسم؛ مانند: «لَا سِيَّما».
- ✓ حصر و استثناء دو کاربرد مهم دارد: ۱. اصلی (ذکر تمام اجزای استثناء)؛ ۲. فرعی (حذف مستثنی‌منه).
- ✓ استثناء بر سه گونه است: متصل، منقطع و مفرغ.
- ۱. استثنای متصل: آن است که مستثنی از جنس مستثنی‌من باشد. در این نوع استثناء، مستثنی در کلام مثبت، منصوب و در کلام منفی، تابع از مستثنی‌منه است.
- ۲. استثنای منقطع: آن است که مستثنی از جنس مستثنی‌منه نباشد. در این نوع استثناء، مستثنی در هر حال منصوب است.
- ۳. استثنای مفرغ: آن است که مستثنی‌منه در کلام نباشد. در این نوع استثناء، حکم اعرابی مستثنی به ماقبل «إِلَّا» بستگی دارد.
- ✓ حصر دو گونه است:
 - ۱. وضعی: این نوع حصر همراه با الفاظ حصر به کار می‌رود.
 - ۲. بلاغی: این نوع حصر انواعی دارد؛ از جمله: حصر با تقدیم معمول، حصر با ضمیر فصل و حصر با «الف لام» جنس.
- ✓ حصر یا حقیقی است و یا اضافی و هر یک از این دو یا حصر موصوف بر صفت است و یا حصر صفت بر موصوف.
- ✓ کاربرد حصر در علوم بلاغی برای دو هدف کلی «تأکید» و «اهمیت» و گاه برای هر دو هدف است.
- ✓ روشهای حصر عبارت‌اند از:
 - ۱. حصر به «إِلَّا»: در کاربرد اصلی به شکل نفی و استثناء و در کاربرد فرعی گاه بدون نفی و گاه به معنای «غَيْر» به کار می‌رود.
 - ۲. حصر به «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا»: کاربرد اصلی آن در امور یقینی است، اما کاربرد فرعی آن هنگامی است که امور غیریقینی به منزله امور یقینی محسوب می‌شود.
- ✓ در ترجمه حصر، باید به انحصار و یگانگی حکم توجه داشت.

جلسه چهاردهم

منادا

اهداف درس.....	۱۶۲
درآمد.....	۱۶۲
منادا.....	۱۶۲
حکم منادا.....	۱۶۲
حالت‌های منادا.....	۱۶۲
انواع منادا.....	۱۶۳
۱. مندوب.....	۱۶۳
۲. مُستغاث.....	۱۶۳
۳. مفرد، مضاف و شبه مضاف.....	۱۶۴
نکته‌ها.....	۱۶۴
آیه و روایات منتخب.....	۱۶۴
نکته بلاغی.....	۱۶۶
کاربرد ندا.....	۱۶۶
نکته تبعی.....	۱۶۶
چکیده.....	۱۶۷

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ منادا و انواع آن؛
- ✓ حکم منادا و حالت‌های گوناگون آن؛
- ✓ نکته‌های بلاغی ندا و کاربرد آن در متون دینی.

درآمد

در جلسات پیشین با برخی از قیود مهم کلام، همچون مفعول‌ها، حال، تمییز و استثناء و برخی از مهم‌ترین نکته‌های بلاغی آن‌ها آشنا شدیم. در این جلسه برآنیم تا با یکی دیگر از قیود مهم کلام، یعنی منادا آشنا شویم. در این راستا ابتدا مهم‌ترین قواعد نحوی ندا را مطرح می‌کنیم و سپس نکته‌های ادبی و بلاغی آن و کاربرد آن را در آیات و روایات بررسی خواهیم کرد.

منادا

منادا رویکرد مخاطب توسط حروف ندا است؛^{۵۵۳} مانند: ﴿يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.^{۵۵۴} در این آیه مبارکه، «یا» حرف ندا و «بَنِيَّ» منادا است.

حکم منادا

- منادا، خواه معرب باشد یا مبنی، مفعول به است.^{۵۵۵}
۱. معرب؛ مانند: «يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ عَظَّمَ الْعُلَمَاءَ لِعِلْمِهِمْ وَدَعَّ مُنَازِعَتَهُمْ».^{۵۵۶} در این روایت، «یا» حرف ندا و «صَاحِبَ الْعِلْمِ» منادای مضاف، معرب و منصوب است.
 ۲. مبنی؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾.^{۵۵۷} در این آیه شریف، «یا» حرف ندا و «أَيُّهَا» منادای نکره مقصوده و مبنی بر ضم است.

حالت‌های منادا

منادا، خواه مستغاث یا مندوب یا جز آن دو باشد، بر دو گونه است:
الف) مبنی بر ضم: هرگاه منادا، مفرد علم یا نکره مقصوده باشد؛ مانند:

۵۵۳. به دیگر سخن منادا اسمی است که پس از حروف ندا می‌آید.

۵۵۴. لقمان / ۱۳.

۵۵۵. در عامل منادا سه دیدگاه وجود دارد: ۱. منادا مفعول به برای «أنادي» یا «أدعو» یا «أطلب» محذوف است؛ ۲. منادا مفعول به برای حرف ندا است بنا بر تضمین؛ ۳. منادا مفعول به برای حروف ندا است بنا بر نیابت حرف ندا از فعل مضارع «أدعو» یا «أطلب» یا «أنادي».

۵۵۶. تحف العقول، ص ۵۰۲.

۵۵۷. مزمل / ۱.

۱. ﴿يَا أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾^{۵۵۸} که در آن، «یا» حرف ندا و «آدم» منادای مفرد علم و مبنی بر ضمّ است.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^{۵۵۹} که در آن، «یا» حرف ندا و «أَيُّهَا» منادای نکره مقصوده و مبنی بر ضمّ است.

گفتنی است بنای منادای مبنی بر ضمّ می‌تواند ظاهری باشد؛ مانند آیات پیشین؛ و یا تقدیری باشد؛ مانند: «یا عیسی، أَنْتَ الْمَسِيحُ بِأَمْرِي» که در آن، «یا» حرف ندا و «عیسی» منادای علم و تقدیراً مبنی بر ضمّ است.

ب) معرب و منصوب: هرگاه منادا، مضاف، شبه مضاف یا نکره مقصوده موصوفه باشد؛ مانند:

۱. «يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ، اِعْلَمْ أَنَّ كُلَّ نِعْمَةٍ عَجَزْتَ عَنْ شُكْرِهَا، بِمَنْزِلَةِ سَيِّئَةٍ تُوَاخَذُ عَلَيْهَا»^{۵۶۰} که در آن، «یا» حرف ندا و «صاحب العلم» منادای مضاف و منصوب است.

۲. «يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» که در آن، «یا» حرف ندا و «وجیهاً» منادای شبه مضاف و منصوب است.

انواع منادا

منادا بر سه گونه است:

۱. مندوب

منادای مندوب، در نوحه‌سرایی، مصیبت و دردمندی به کار می‌رود. حرف ندای انحصاری این منادا «وا» است، اما به شکل عام و کلی، حرف ندای «یا» در آن به کار می‌رود؛ مانند:

- «وَأَعْجَبَاهُ^{۵۶۱} أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟!»^{۵۶۲}

- ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾^{۵۶۳}

۲. مستغاث

منادای مستغاث در فریادرسی و مظلومیت و گاه در تعجب به کار می‌رود. منادای مستغاث در اغلب با دو «لام» جاره به کار می‌رود؛ «لام» جاره در مستغاث به، مفتوح و در مستغاث له، مکسور است؛ مانند:

۵۵۸. اعراف / ۱۹.

۵۵۹. مائده / ۱.

۵۶۰. تحف العقول، ص ۵۰۲.

۵۶۱. منادای مندوب پیش‌تر با «الف» ندبه و «هاء» سکت به کار می‌رود و حکم اعرابی آن همانند منادای مفرد و مضاف است. در این حدیث شریف، «عجبا» تقدیراً مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب است تا مفعول به باشد؛ زیرا منادای مفرد، از نوع نکره مقصوده است. (مؤلف)

۵۶۲. خصائص الأئمة، الشریف الرضی، ص ۱۱۱.

۵۶۳. فرقان / ۲۸.

«يا لله^{۵۶۴} للمسلمين».

۳. مفرد، مضاف و شبه مضاف

الف) منادای مفرد (علم یا نکره مقصوده)، مبنی بر ضم و در جایگاه نصب است؛ مانند: «يا هشام، قلیلُ العملِ مِنَ العاقلِ مَقْبُولُ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ العملِ مِنَ اَهْلِ الهوى وَالجَهْلِ مَرْدُودٌ». (ب) منادای مضاف و شبه مضاف، منصوب است؛ مانند: «يا بني إسرائيل، الامور ثلاثة: امر بين رُشده فَاتَّبِعُوهُ، وَامر بين غِيه فَاجْتَنِبُوهُ، وَامر اختلف فيه فَردُّهُ اِلَى الله»^{۵۶۵}.

نکته‌ها

۱. هرگاه منادا، واژه «أبيها» یا «أيتها» باشد، اسم محلی به «ال» پس از آن، صفت یا عطف بیان است؛ مانند: ﴿يا أيها الناس اتقوا ربكم﴾^{۵۶۶} که در این آیه شریف، «یا» حرف ندا، «أبي» منادای نکره مقصوده و «الناس» عطف بیان است.

۲. گاه حرف ندا از منادا حذف می‌شود؛ مانند: ﴿ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا﴾^{۵۶۷}.

۳. گاه به جای حرف ندا، «میم» مضمومی به منادا افزوده می‌شود؛ مانند: ﴿دعواهم فيها سبحانك اللهم ونحيتهم فيها سلام﴾^{۵۶۸}.

۴. گاه در منادای مضاف، مضاف الیه حذف می‌شود؛ مانند: ﴿قال يا قوم أرايتم﴾^{۵۶۹}.

۵. اگر مضاف الیه، «یاء» متکلم باشد، گاه از منادا حذف می‌شود و به جای آن «تاء» عوض می‌آید؛ مانند: ﴿قال يا أبتِ افعل ما تؤمر﴾^{۵۷۰}.

آیه و روایات منتخب

۱. ﴿يا مريم ائنتي لربكِ واسجدي وارکعي مع الراکعين﴾^{۵۷۱}

یا: حرف ندا، مبنی بر سکون

مريم: منادای مفرد علم، مبنی بر ضم، در جایگاه نصب، مفعول به^{۵۷۲}

۵۶۴. هر دو «لام» جاره، متعلق به حرف ندا است. بصریون تقدیر سخن را این گونه می‌پندارند: «أدعو لله مدعوا للمسلمين»، در حالی که نیازی به این تقدیر نیست؛ زیرا «لام» نخست به معنای اختصاص و «لام» دوم به معنای علت است؛ بنا بر این می‌تواند بیش از یک متعلق نداشته باشد. (مؤلف)

۵۶۵. تحف العقول، ص ۲۷.

۵۶۶. نساء / ۱.

۵۶۷. آل عمران / ۸.

۵۶۸. یونس / ۱۰.

۵۶۹. هود / ۲۸.

۵۷۰. صافات / ۱۰۲.

۵۷۱. آل عمران / ۴۳.

۵۷۲. نحویان بصره کلمه «مريم» را مفعول به برای «انادی» محذوف فرض می‌گیرند. در حالی که نیاز به این تقدیر نیست. با علت آن در نکته بلاغی آشنا خواهیم شد. (مؤلف)

أَفْتِي: فعل امر، مفرد مؤنث مخاطب؛ فاعل آن: ضمير پيوسته «أنت»
لربّ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل امر «أفْتِي»
ك: مضاف اليه، در جایگاه جرّ

و: حرف عاطفه، غير عامل

أُسْجِدِي: فعل امر، مفرد مؤنث مخاطب؛ فاعل آن: ضمير پيوسته «أنت»
و: حرف عاطفه، غير عامل
إِرْغِي: مانند «أُسْجِدِي» و «أَفْتِي» است.

مَع: مفعول فيه، منصوب

الرَّاكِعِينَ: مضاف اليه و مجرور به «ياء» است.

۲. «مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَّ»^{۵۷۳}

مَعَاشِرَ: منادای مضاف و منصوب. در اینجا حرف ندای «یا» حذف شده است.^{۵۷۴}

النَّاسِ: مضاف اليه، مجرور به كسرة ظاهر

الْفِقْهَ: منصوب، مفعول به از باب إغراء^{۵۷۵} برای فعل مقدر متعدّي «عَلِّمُوا» یا «الزُّمُوا»

ثُمَّ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح

الْمُتَجَرَّ: معطوف به واژه «الْفِقْهَ» و منصوب به فتحة ظاهر است.

۳. «يَا عَلِيْمًا بَضْرِي»^{۵۷۶}

يا: حرف نداء، مبنی بر سکون

عَلِيْمًا: منصوب به فتحة، مفعول به و منادای شبه مضاف است؛ زیرا با واژه بعد معنای آن کامل می شود.

بَضْرِي: جارّ و مجرور، متعلّق به «عَلِيْمًا»

ي: مضاف اليه و در جایگاه جرّ است.

۴. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ»^{۵۷۷}

اللَّهُمَّ: لفظ جلاله «الله» منادای علم، مبنی بر ضمّ، در جایگاه نصب و مفعول به است و «مِیم» مشدّد،

عوض از حرف ندای «یا» است.

إِنَّ: حرف شبیه به فعل، مبنی بر ضمّ

ي: اسم «إِنَّ»، در جایگاه نصب،

أَسْأَلُكَ: «أَسْأَلُ»: فعل مضارع متکلم وحده و فاعل آن، ضمير پيوسته «أنا» است و ضمير متصل منصوبی

«ك» در جایگاه نصب، مفعول به برای فعل «أَسْأَلُ» است و جمله «أَسْأَلُكَ» در جایگاه رفع و خبر «إِنَّ» است.

بِاسْمِكَ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «أَسْأَلُ»

۵۷۳. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۵۰، ترکیب حدیث شریف بر اساس آموزش‌های کتب نحوی است، با توضیح بیش‌تر آن در نکته‌های بلاغی آشنا می‌شویم.

۵۷۴. ترکیب دیگری در این کلمه وجود دارد: «معاشر الناس» از باب اختصاص مفعول به برای فعل مقدر «أخص» است.

۵۷۵. اغراء به معنای تشویق به امور پسندیده است.

۵۷۶. فرازی از دعای کمیل.

۵۷۷. مفاتیح الجنان.

ك: مضافُ اليه، در جایگاه جرّ
یا: حرف ندا، مبنی بر سکون
الله: لفظ جلاله، منادای علم، مبنی بر ضم، در جایگاه نصب، مفعولُ به
یا: حرف ندا، مبنی بر سکون
رَحْمَانُ: منادای علم، مبنی بر ضم، در جایگاه نصب و مفعولُ به است.

نکته بلاغی

یکی از انواع انشای طلبی در علوم بلاغی «منادا» است. در تعریف منادا در کتاب‌های علوم بلاغی نکته‌ای وجود دارد که غرض ما را در این بحث تکمیل می‌کند. به همین منظور تعریف را به همان شکل عربی از کتاب *جواهر البلاغه* بازگو می‌کنیم: «النداء: هُوَ طَلْبُ الْمُتَكَلِّمِ إِقْبَالَ الْمُخَاطَبِ عَلَيْهِ بِحَرْفٍ نَائِبٍ مَنَابَ أَنَادِي الْمَنْفُولِ مِنَ الْخَبَرِ إِلَى الْإِنشَاءِ».^{۵۷۸}

نکته اصلی و مهم در کاربرد ندا، تبدیل جمله خبری به انشایی است. این تبدیل خبر به انشاء، باعث حضور مخاطب می‌شود؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾. در این آیه مبارکه، تبدیل جمله «أَدْعُو الْمَزْمَلُ» به «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ» دلیل بر حضور و بزرگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در بارگاه الهی است. تبدیل خبر (أنادي، أَدْعُو) به انشاء توسط حرف ندای «یا»، دلیل بر عدم تقدیر است؛ یعنی، در جمله انشایی ندا، نمی‌توان فعل «أنادي»، «أَطْلُبُ» یا «أَدْعُو» را در تقدیر گرفت؛ زیرا با غرض و نقل آن منافات دارد. به همین دلیل منادا، مفعولُ به برای فعل محذوف نیست، بلکه مفعولُ به برای حرف ندایی است که از فعل «أنادي» نیابت کرده است.

کاربرد ندا

ندا دو کاربرد دارد:

۱. کاربرد اصلی: این کاربرد بر حضور منادا در قُرب و بُعد دلالت دارد.
۲. کاربرد تنزیلی: در این کاربرد منادای بعید یا قریب در جایگاه دیگری قرار می‌گیرد؛ به عبارت بهتر منادای بعید در جایگاه منادای قریب یا منادای قریب در جایگاه منادای بعید قرار می‌گیرد. کاربرد تنزیلی نشان‌دهنده علو و برتری جایگاه مخاطب و یا پستی شأن او است؛ مانند: «أَيَا مَوْلَايَ» و «أَيَا فُلَانُ».

نکته تبعی

۱. از مهم‌ترین نکته‌های تبعی و ثانوی ندا، استغاثه و ندبه، تعجب و تحسّر است؛^{۵۷۹} مانند:

۵۷۸. متکلم با حرف ندا رویکرد مخاطب را درخواست می‌کند و حرف ندا خبر (أنادي) را به انشاء تبدیل کرده است. *جواهر البلاغه*، بحث ندا، ص ۸۶.

۵۷۹. از دیگر نکته‌های تبعی در «ندا»، اغراء، استغاثه، ندبه، زجر، تذکر و تحیر است.

«وَأَعْبَاهُ أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟!»^{۵۸۰}
 «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»^{۵۸۱}.

۲. در سه باب «نداء، اختصاص و إغراء» (مانند «مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتَّجِرَ») جمله فعلیه «أَدْعُو وَالزُّمُومَا» را در تقدیر می‌گیرند. این تقدیر، صرفاً جنبه آموزشی در ساختار اصلی کلام عرب دارد؛ زیرا هر لفظ منصوبی (مانند «مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْفِقْهَ») به ناصب و عامل نیاز دارد. عامل و ناصب («أَدْعُو و الزُّمُومَا») را بر اساس جمله فعلیه در نظر می‌گیرند. این تقدیر، اعراب به معنا و تفسیر است. با انواع اعراب (لفظ و تفسیر) در بحث اعراب آشنا شدیم.

به عبارت بهتر در این ابواب، محذوف نحوی (أَدْعُو و الزُّمُومَا) وجود ندارد؛ زیرا محذوف نحوی با غرض بلاغی (اختصار و ایجاز) سازگاری ندارد و از سوی دیگر این تقدیر نحوی با نکته بلاغی (مبالغه و اهمیّت) همخوانی ندارد.

چکیده

- ✓ منادا رویکرد منادا توسط حروف ندا است.
- ✓ منادا در حکم مفعول به است، خواه معرب باشد یا مبنی.
- ✓ منادا بر سه گونه است: مندوب، مستغاث و جز آن دو.
- ✓ منادا خواه مستغاث، مندوب یا جز آن دو باشد، بر دو گونه است:
- ۱. مبنی بر ضم: هرگاه مفرد علم یا نکره مقصوده باشد.
- ۲. معرب و منصوب: هرگاه مضاف، شبه مضاف یا نکره مقصوده موصوفه باشد.
- ✓ ندا دارای دو کاربرد «اصلی و تنزیلی» است.
- ✓ در کاربرد تنزیلی، منادای قریب در جایگاه منادای بعید یا منادای قریب در جایگاه منادای بعید قرار می‌گیرد.
- ✓ کاربرد تنزیلی بیانگر علوّ و برتری جایگاه مخاطب و یا پستی شأن او است.
- ✓ نکته بلاغی در ابواب نداء، اختصاص و اغراء، مبالغه و اهمیّت است.
- ✓ ابواب نداء، اختصاص و اغراء از انواع ایجاز است.
- ✓ حذف در ابواب نداء، اختصاص و اغراء، بلاغی است، نه نحوی.
- ✓ اعراب در ابواب نداء، اختصاص و اغراء، از نوع اعراب به تفسیر است، نه اعراب به لفظ.
- ✓ از مهم‌ترین نکته‌های تبعی و ثانوی نداء، استغاثه و ندبه، تعجب و تحسّر است.

۵۸۰. خصائص الأئمة، الشریف الرضی، ص ۱۱۱.

۵۸۱. نبأ / ۴۰.

جلسه پانزدهم

اضافه

- اهداف درس..... ۱۷۰
- درآمد..... ۱۷۰
- اضافه..... ۱۷۰
- حالت‌های اعرابی اضافه..... ۱۷۰
- انواع اضافه..... ۱۷۱
- نکته‌ها..... ۱۷۱
- تطبيق..... ۱۷۲
- نکته بلاغی..... ۱۷۴
- الف) اغراض..... ۱۷۴
- ب) وضع..... ۱۷۵
- ج) انواع..... ۱۷۵
- چکیده..... ۱۷۶

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اضافه و انواع و حالت‌های گوناگون آن؛
- ✓ نکته‌های بلاغی اضافه و کاربرد آن در آیات و روایات.

درآمد

تا کنون با برخی از قیود کلام و نقش نحوی و نکته‌های بلاغی آن‌ها آشنا شده‌ایم. در این جلسه با یکی دیگر از انواع مهم قیود، یعنی اضافه، آشنا خواهیم شد. بحث اضافه یکی از ابوابی است که توجه به اغراض بلاغی آن تأثیر مستقیم در فهم معنای مراد متکلم دارد؛ از این رو، برای بررسی این باب در متون دینی، ابتدا چکیده‌ای از دستورات نحوی آن و سپس برخی نکته‌های بلاغی آن را بیان خواهیم کرد.

اضافه

نسبت میان دو شیء را اضافه نامند. شیء نخست را مضاف و شیء دوم را مضاف‌الیه گویند؛ مانند: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^{۵۸۲} که در آن، «اسم» مضاف و لفظ جلاله «الله» مضاف‌الیه است. گاه چند شیء به یکدیگر اضافه می‌شوند که در اصطلاح آن را تتابع اضافات نامند؛^{۵۸۳} مانند: ﴿ذَكَرْ رَحْمَةً رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾^{۵۸۴} که در آن، دو واژه «رَحْمَةً» و «رَبِّ» هم مضاف و هم مضاف‌الیه هستند.

حالت‌های اعرابی اضافه

اعراب مضاف‌الیه می‌تواند اصلی یا نیایی باشد؛ مانند:

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ﴾^{۵۸۵} واژه «السَّمَاوَاتِ» مضاف‌الیه و معرب به اعراب اصلی است؛ یعنی، در حالت جر کسره گرفته است.
۲. ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^{۵۸۶} واژه «إِسْرَائِيلَ» مضاف‌الیه و معرب به اعراب نیایی است؛ یعنی، در حالت جر فتحه گرفته است.
۳. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{۵۸۷} واژه «الْعَالَمِينَ» مضاف‌الیه و معرب به اعراب نیایی است؛ یعنی، جر آن به «یاء» است.

۵۸۲. حمد / ۱.

۵۸۳. برخی تتابع اضافات را کلام فصیح نمی‌شمارند. این توهم و تصور نابه‌جا ریشه علمی ندارد؛ زیرا تتابع اضافات در تمامی زبان‌ها رایج است و فایده‌های بی‌شمار دارد؛ مانند شعر جناب سعدی: خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سیبیل.

۵۸۴. مریم / ۲.

۵۸۵. نور / ۳۵.

۵۸۶. بقره / ۴۰.

۵۸۷. حمد / ۲.

تبصره: اعراب مضاف، به عوامل موجود در جمله بستگی دارد. مضاف (نور) در آیه مبارک ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ﴾ مرفوع است و عامل آن مبتدا است؛^{۵۸۸} مضاف (بنی) در آیه شریف ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ منصوب به «یاء» و مفعول به است و مضاف (رَبُّ) در آیه مبارک ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ مجرور به کسره و اعراب آن تبعی است.

انواع اضافه

اضافه بر دو گونه است: ۱. اضافه معنوی؛ ۲. اضافه لفظی.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱. ﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^{۵۸۹} اضافه «آیات» به ضمیر «ه» اضافه معنوی است؛ زیرا مضاف، مشتق نیست و مضاف (آیات) از مضاف‌الیه معرفه، کسب تعریف کرده است. اضافه «لَدُنِّ حَكِيمٍ» نیز اضافه معنوی است؛ زیرا مضاف (لَدُنِّ) از مضاف‌الیه نکره (حَكِيمٍ) کسب تخصیص کرده است.

۲. ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ﴾^{۵۹۰} اضافه «لَنَرِيكَ لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» اضافه لفظی است؛ زیرا مضاف مشتق و جنبه وصفی آن مد نظر است.^{۵۹۱} به گفته نحویان اضافه لفظی تنها برای کسب تخفیف به کار می‌رود.

نکته‌ها

۱. ضمایر، اسم‌های اشاره، اسم‌های شرط، اسم‌های موصول و اسم‌های استفهام، به جز واژه «أَيُّ»، هیچ‌گاه مضاف واقع نمی‌شوند.

۲. تنوین و «نون» تثنیه و جمع، از مضاف حذف می‌شود.

۳. اضافه برخی از اسم‌ها، واجب است. این اسم‌ها بر چهارگونه هستند:

الف) برخی از اسم‌ها تنها به جمله اضافه می‌شود؛ مانند: «إِذَا»، «إِذًا»، «إِذًا»، «لَمَّا» و برخی از اسم‌های مبهم همچون «يَوْمٌ»، «مِثْلٌ» و «حِينَ» که از «إِذًا» و «إِذَا» نیابت می‌کنند؛ مانند:

- ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾^{۵۹۲} «إِذَا» مضاف و «السَّمَاءُ انشَقَّتْ» جمله اسمیه و مضاف‌الیه است.

- ﴿إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ﴾^{۵۹۳} «إِذْ» مضاف و «هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» جمله اسمیه و مضاف‌الیه است.

۵۸۸. دیدگاه‌های دیگری نیز در رفع خبر وجود دارد: ۱. عامل خبر ابتدائیت است؛ ۲. عامل خبر اسناد است.

۵۸۹. هود / ۱.

۵۹۰. صافات / ۳۶.

۵۹۱. نحویان در تعریف اضافه لفظی چنین آورده‌اند: مضاف مشتق باشد و به معمول خود اضافه شود. این تعریف ناقص است؛ زیرا بسیاری از اضافه‌های وصف (اسم مشتق) به معمول، از نوع اضافه معنوی است؛ مانند: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ و «وَاسِعُ الْمُعْفِرَةِ». توضیح بیش‌تر این مطلب را ان شاء الله در نکته بلاغی بازگو خواهیم کرد.

۵۹۲. انشقاق / ۱.

۵۹۳. بروج / ۶.

- ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾^{۵۹۴} در این جا واژه «يَوْمَ» از «إِذَا» نیاست کرده است؛ زیرا مضاف‌الیه آن جمله است و پس از آن، فعل مضارع (معرب) آمده است؛ بنا بر این، «إِذَا» مضاف و جمله «يَكُونُ النَّاسُ...» مضاف‌الیه است.

ب) برخی از اسم‌ها به مفرد اضافه می‌شود، خواه مفرد، اسم ظاهر یا ضمیر باشد. این اسم‌ها عبارت‌اند از: اسم‌های جهت‌های شش‌گانه، «بَيْنَ»، «جَمِيعَ»، «كِلَا»، «كِلْتَا»، «كُلَّ»، «بَعْضَ»، «عِنْدَ»، «قَبْلَ»، «بَعْدَ»، «مَعَ» و «سَوَى»؛ مانند:

- ﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ﴾^{۵۹۵} «بَعْدَ» مضاف و «مَا تَبَيَّنَ» مضاف‌الیه است.

- ﴿مَا أَمَنْتُ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيَّةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾^{۵۹۶} «قَبْلَ» مضاف و ضمیر «هُمْ» مضاف‌الیه است.

ج) برخی از اسم‌ها به اسم ظاهر اضافه می‌شود، همچون «أُولُو» و «دُو»؛^{۵۹۷} مانند:

- ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^{۵۹۸}

د) برخی از اسم‌ها، تنها به ضمیر اضافه می‌شود. برخی از این اسم‌ها عبارت‌اند از: «وَحَدَّ»، «لَبَّيْكَ»، «حَنَانِيكَ» و «سَعْدِيكَ»؛ مانند:

- ﴿وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾^{۵۹۹}

۴. در «إِذَا»ی شرطیه دو دیدگاه وجود دارد:

الف) دیدگاه نحویان بصره: «إِذَا»ی شرطیه، مضاف به فعل شرط است.

ب) دیدگاه نحویان دانشور: «إِذَا»ی شرطیه، مضاف واقع نمی‌شود.^{۶۰۰}

۵. نحویان برخی از اسم‌ها را با وجود دائم الاضافه بودن، نکره می‌دانند؛ مانند: «غَيْرَ»، «مِثْلَ»، «شِبْهَ» و

«سَوَى»؛ مانند:

- ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^{۶۰۱}

تطبیق

۱. ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^{۶۰۲}

إِذَا: ظرف زمان، مبنی بر سکون و متضمن شرط است.

جاء: فعل ماضی، مفرد مذکر، فعل شرط «إِذَا» و جواب آن «فَسَبَّحْ» است.

۵۹۴. قارعه / ۴.

۵۹۵. انفال / ۶.

۵۹۶. انبیاء / ۶.

۵۹۷. واژه «دُو» اغلب به اسم ظاهر و گاه به ضمیر اضافه می‌شود.

۵۹۸. رعد / ۱۶.

۵۹۹. اسراء / ۴۶.

۶۰۰. معنی اللیب و معنی الأدیب، بحث «إِذَا».

۶۰۱. حمد / ۷.

۶۰۲. نصر / ۱.

نَصْرُ اللَّهِ: مضاف و مضاف‌الیه؛ نوع اضافه معنوی است؛ زیرا مضاف مشتق نیست. همچنین واژه «نَصْر» از مضاف‌الیه (الله) کسب تعریف کرده است.

و: حرف عاطفه، غیر عامل، مبنی بر فتح

الْفَتْحُ: معطوف به واژه «نَصْر» و مرفوع به ضمه ظاهر است.

۲. ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^{۶۰۳}

إِنْ: حرف نافی، مبنی بر سکون

مِنْكُمْ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدم

إِلَّا: حرف استثناء و حصر، مبنی بر سکون

وَارِدُهَا: وارد؛ مبتدای مؤخر؛ «ها»: مضاف‌الیه؛ نوع اضافه، لفظی است؛ زیرا مضاف (وارد) مشتق و «جنبه وصفی» آن مد نظر است.

كَانَ: فعل ماضی، از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پیوسته «هُوَ»

عَلَى: حرف جار، مبنی بر سکون

رَبِّكَ: «رَبَّ»: مجرور به «عَلَى» و مضاف به ضمیر «كَ» است. نوع اضافه، معنوی است. همچنین واژه

«رَبَّ» با اضافه شدن به ضمیر، معرفه شده است.^{۶۰۴}

حَتْمًا: منصوب به فتحه ظاهر، موصوف، خبر «كَانَ»

مَقْضِيًّا: اسم مفعول، منصوب به فتحه ظاهر و صفت برای واژه «حَتْمًا» است.

۳. ﴿وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّاهَا﴾^{۶۰۵}

و: حرف جار به معنای قسم، مبنی بر فتح، عامل^{۶۰۶}

الْقَمَرَ: مجرور به حرف جرّ «و»

إِذَا: ظرف زمان، مبنی بر سکون و مضاف به جمله «تَلَّاهَا» است. گفتنی است هر گاه «إِذَا» متضمن

شرط نباشد، به جمله پس از خود اضافه می‌شود.

تَلَّاهَا: «تَلَّا»: فعل ماضی، مفرد مؤنث؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هی»؛ «ها»: ضمیر متصل منصوبی، در

جایگاه نصب، مفعول به. جمله «تَلَّاهَا» در جایگاه جرّ، مضاف‌الیه و ظرف زمان «إِذَا» است.

۴. ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾^{۶۰۷}

يَوْمَ: ظرف زمان و مبنی بر فتح است؛ این واژه به دو دلیل از «إِذَا» نیابت کرده است: ۱. مضاف‌الیه آن،

جمله «تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» است؛ ۲. فعل پس از واژه «يَوْمَ»، معرب است.

گفتنی است هرگاه واژه پس از الفاظ مبهم «يَوْمَ»، «مِثْلَ» و «حِينَ» معرب باشد، این الفاظ از «إِذَا»

۶۰۳. مریم / ۷۱.

۶۰۴. واژه «رَبَّ» هم می‌تواند مصدر و هم می‌تواند صفت مشبّهه باشد و بنا بر هر دو احتمال، اضافه، اضافه معنوی است؛ زیرا در

این جا جنبه وصفی واژه «رَبَّ» مد نظر نیست، بلکه جنبه ذاتی آن منظور است. به همین دلیل در سوره مبارک حمد، واژه

«رَبَّ» در «رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌تواند صفت لفظ جلاله «الله» (معرفه) باشد. (مؤلف)

۶۰۵. شمس / ۲.

۶۰۶. ترکیب دیگر چنین است: «و»: حرف عاطفه؛ «الْقَمَرَ»: معطوف به قسم در آیه پیشین وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا .

۶۰۷. نازعات / ۶.

نیابت می‌کنند و هرگاه واژه پس از الفاظ مبهم، مبنی باشد، این الفاظ از «إِذْ» نیابت می‌کنند.^{۶۰۸}
 تَرْجُفُ: فعل مضارع، مفرد مؤنث
 الرَّاجِفَةُ: مرفوع به ضمه ظاهر و فاعل فعل «تَرْجُفُ» است.

نکته بلاغی

در این مقام، ابتدا هدف و غرض اضافه، سپس وضع و کاربرد وضعی آن و آن‌گاه انواع اضافه را بررسی می‌کنیم.

الف) اغراض

اغراض و نکته‌های بلاغی اضافه، بی‌شمار است.^{۶۰۹} یکی از آن‌ها این است که با اضافه، گسترده‌ترین مفاهیم، که نیاز به توضیح کامل دارد، به ساده‌ترین و کوتاه‌ترین روش برای مخاطب بازگو می‌شود؛ مانند: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): "عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ"». در این سخن پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله)، «عُلَمَاءُ أُمَّتِي» به شکل اضافه آمده است؛ زیرا این سخن:

۱. از نظر لفظی

کوتاه‌تر از برخی دیگر از انواع سخن است؛ برای نمونه این ترکیب (عُلَمَاءُ أُمَّتِي) کوتاه‌تر از عبارت طولانی «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَيُسَلِّمُونَ وَيُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» است.

۲. از نظر مفهومی

این حدیث شریف، بسیار ارزشمند است؛ زیرا واژه «عُلَمَاءُ»، که جمع «عَالِمٍ» است، به شکل مطلق آمده و مقید به قید خاصی نیست؛ چرا که نفرموده است: ایشان عَالِمٍ به چه علمی هستند. اطلاق در این جا بازگوکننده عموم است؛ یعنی، عالم به ظاهر و باطن و امور حقانی است.

از سوی دیگر واژه «أُمَّتِي» نیز دارای مفهوم بلاغی دقیقی است؛ زیرا منظور از اُمَّت در سخن پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) اُمَّت به افراد نیست، بلکه منظور اُمَّت به خصال و اوصاف الهی است. تأیید این معنا را می‌توان از این آیه شریف دریافت: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾.^{۶۱۰}

حضرت ابراهیم (علیه السلام) با اینکه یک نفر است، ولی در قرآن «أُمَّت» معرفی شده است. بنابراین منظور این حدیث افرادی هستند که هم عالم به ظاهر و باطن و امور حقانی هستند و هم از دارندگان اوصاف الهی هستند.

ملاحظه می‌شود این حدیث هم از نظر ظاهری و هم از نظر مفهومی بسیار عمیق و دقیق است و مفاهیم بلند و ارجمندی را به کمک اضافه به مخاطب بازگو کرده است.

۶۰۸. در این باره، دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد: ۱. برخی به جمله توجه می‌کنند؛ هرگاه جمله، اسمیه باشد، از «إِذْ» و هرگاه فعلیه باشد، از «إِذَا» نیابت می‌کند؛ ۲. برخی نیز به ابتدای جمله توجه می‌کنند.

۶۰۹. برخی از اغراض اضافه عبارت‌اند از: ۱. دشواری شمارش افراد؛ ۲. تعظیم؛ ۳. تحقیر؛ ۴. اختصار.

۶۱۰. نحل / ۱۲۰.

ب) وضع

وضع و کاربرد ترکیب اضافی بر دو گونه است:

۱. کاربرد حقیقی

کاربرد مفاهیم حقیقی اضافه، به اختصاص مضاف به مضاف‌الیه بستگی دارد. مفاهیمی همچون تعریف، تخصیص، تذکیر، تأنیث و تخفیف مضاف از مضاف‌الیه، که در علم نحو با آن آشنا شده‌ایم، در این زمره هستند.

برای آشنایی بهتر، به این عبارت از کتاب *جواهر البلاغه* توجه فرمایید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ هَيْئَةَ التَّرْكِيبِ الْإِضَافِيِّ مَوْضُوعَةٌ لِلِاخْتِصَاصِ الْمُصَحَّحِ لِأَنَّ يُقَالُ الْمُضَافُ لِلْمُضَافِ إِلَيْهِ».^{۶۱۱}
و بدان که هیئت ترکیب اضافی وضع شده است برای این که گفته شود: مضاف محدود در مضاف‌الیه است.

یکی دیگر از کاربردهای حقیقی اضافه در مفعول مطلق نوعی است که در این جا مضاف از مضاف‌الیه کسب نوع می‌کند؛ زیرا اضافه در این جا موجب تشبیه ضمنی می‌شود که از بلیغ‌ترین انواع تشبیه به شمار می‌رود.

۲. کاربرد مجاز عقلی

اسناد «فعل، شبه فعل و مصدر» به «مفعول‌له، جار و مجرور، مصدر و ظرف» را مجاز عقلی نامند؛^{۶۱۲} مانند: ﴿بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾^{۶۱۳} که در آن، اضافه مصدر (مَكْر) به ظرف (اللَّيْلِ) مجاز عقلی است و موجب مبالغه به نحو تبلیغ است.

ج) انواع

اضافه در کتاب‌های نحوی به معنوی و لفظی تقسیم می‌شود. برای تبیین این بحث، دو نمونه می‌آورند؛ مثلاً «عبادی» اضافه معنوی است؛ زیرا مضاف مشتق نیست، اما «تَارِكُو آلِهَتِنَا» اضافه لفظی است و تنها برای تخفیف مضاف آمده است؛ زیرا مضاف، مشتق بوده و به معمول خود اضافه شده است. ولی در مباحث دیگر نمونه‌هایی از مشتق را بازگو می‌کنند و آن را اضافه معنوی به شمار می‌آورند؛ مانند: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، «جَاعِلُ اللَّيْلِ سَكَنًا»^{۶۱۴} و «كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ».^{۶۱۵} در توضیح این‌ها گفته می‌شود: از مشتق در این سه نمونه، به ترتیب، «ثبوت، مطلق زمان و زمان گذشته» قصد شده است. برخی دیگر در توضیح آن، بحث مقامی را مطرح می‌کنند و می‌گویند: هرگاه مشتق «پیوستگی و استمرار» را برساند، اضافه، معنوی است.

۶۱۱. بحث اضافه مسند‌الیه، ص ۱۱۲.

۶۱۲. در این زمینه دیدگاه‌های دیگری نیز به چشم می‌خورد؛ از جمله: اسناد فعل و شبه فعل به غیر متعارف نیز مجاز عقلی است. (مؤلف)

۶۱۳. سبأ/ ۳۳.

۶۱۴. نمونه نخست و دوم از کتاب *مبادئ العربیة*، ج ۴، ص ۱۶۳، بحث اسم فاعل انتخاب شده است.

۶۱۵. این نمونه با تصرف از کتاب *مبادئ العربیة*، ج ۴، ص ۱۷۰، بحث صفت مشبیه انتخاب شده است.

و حال آن که مشتق دو جنبه دارد: ۱. جنبه وصفی؛ ۲. جنبه ذاتی؛ زیرا در تعریف آن گفته می‌شود: «ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الْوَصْفُ». همان گونه که ملاحظه می‌شود، تعریف جنبه ذاتی دارد که آن فاعل است و جنبه وصفی دارد که عمل مشتق به آن بستگی دارد.

تجزیه مشتق نیز این دو معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا در تجزیه وصف، از سوئی آن را اسم ذات و از سوی دیگر مشتق می‌شمارند؛ بنا بر این، مشتق دارای دو اعتبار (۱. وصفی؛ ۲. ذاتی) است. در قرآن شریف و احادیث در بیش‌تر موارد جنبه ذاتی مشتقات مد نظر است؛ از این رو، اضافه را معنوی نامند؛ مانند نمونه‌هایی که پیش از این بیان شد. از نمونه‌های دیگر می‌توان به «وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ» اشاره کرد. این اضافه در باره خدای تعالی، جنبه وصفی ندارد، بلکه این وصف با ذات خداوند متعال یکی شده است. به همین دلیل واژه «مَالِك» در آیه شریف ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ برای لفظ جلاله «الله» در دو آیه قبل، صفت واقع می‌شود؛ زیرا جنبه ذاتی و ثبوتی دارد.

چکیده

- ✓ نسبت میان دو شیء را اضافه نامند. شیء نخست را مضاف و شیء دوم را مضاف‌الیه گویند.
- ✓ اعراب مضاف‌الیه می‌تواند اصلی (در حالت جرّ به کسره) یا نیایی (در حالت جرّ به فتحه و جرّ به «ياء») باشد.
- ✓ اعراب مضاف به عوامل موجود در جمله بستگی دارد.
- ✓ اضافه بر دو گونه است:
- ۱. اضافه معنوی: اضافه‌ای که مضاف در آن مشتق نیست و مضاف از مضاف‌الیه معرفه، «کسب تعریف» و از مضاف‌الیه نکره، «کسب تخصیص» می‌کند.
- ۲. اضافه لفظی: اضافه‌ای که مضاف در آن مشتق بوده و جنبه وصفی آن مد نظر است و مضاف‌الیه، معمول مضاف است. در اضافه لفظی، مضاف از مضاف‌الیه تنها «کسب تخفیف» می‌کند.
- ✓ ضمائر، اسم‌های اشاره، اسم‌های شرط، اسم‌های موصول و اسم‌های استفهام، به جز واژه «أی»، هیچ‌گاه مضاف واقع نمی‌شوند.
- ✓ اضافه شدن برخی از اسم‌ها واجب است. برخی از آن‌ها دائم الاضافه به جمله و برخی دائم الاضافه به مفرد (کلمه) هستند.
- ✓ برخی از اسم‌ها، با وجود دائم الاضافه بودن، نکره‌اند؛ مانند: «غَیْر»، «مِثْل»، «شِبْه» و «سَوِی».
- ✓ هدف اضافه این است که مفاهیم گسترده‌ای که به توضیح نیاز دارد، به ساده‌ترین و کوتاه‌ترین روش به مخاطب برسد.
- ✓ کاربرد ترکیب اضافی بر دو گونه است:
- ۱. کاربرد حقیقی؛
- ۲. کاربرد مجاز عقلی.

جلسه شانزدهم

مجرور به حرف جرّ

درآمد.....	۱۷۸
مجرور به حرف جرّ.....	۱۷۸
انواع حروف جرّ.....	۱۷۸
حالت‌های مجرور به حرف جرّ.....	۱۷۹
روایات منتخب.....	۱۸۰
بازبینی.....	۱۸۳
نکته.....	۱۸۳
نکته‌های بلاغی.....	۱۸۳
نتیجه.....	۱۸۴
چکیده.....	۱۸۴

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ حروف جرّ و انواع آن؛
- ✓ مجرور به حرف جرّ و حالت‌های آن؛
- ✓ نکته‌های بلاغی جارّ و مجرور؛
- ✓ کاربرد انواع مجرور به حرف جرّ در آیات و روایات.

درآمد

در جلسه گذشته در باره اضافه گفتگو کردیم و با انواع و نکته‌های بلاغی آن آشنا شدیم. در این جلسه بر آنیم تا با یاری حق تعالی ضمن معرفی نوع دیگری از انواع مجرورات، یعنی مجرور به حرف جرّ و حالت‌های گوناگون آن و انواع حروف جرّ، کاربرد انواع مجرور به حرف جرّ را در متون دینی بررسی کرده و نکته‌های ادبی هر یک را بازگو کنیم.

مجرور به حرف جرّ

حروفی که برای گسترش مفهوم عامل (فعل، شبه‌فعل و ...) به کار می‌روند، حروف جرّ و اسمی که پس از آن‌ها می‌آید، مجرور به حرف جرّ نامیده می‌شود؛ مانند: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^{۶۱۶} و ﴿وَلَا خَيْرَ لَكَ مِنَ الْأَوْلَى﴾^{۶۱۷}.
حروف جرّ عبارت‌اند از: «بِ»، «تَ»، «كَ»، «لِ»، «وَا»، «مِنْذُ»، «مِنْذُ»، «خَلَا»، «رُبَّ»، «حَاشَا»، «مِنْ»، «عَدَا»، «فِي»، «عَنْ»، «عَلَى»، «حَتَّى»، «إِلَى»، «لَوْلَا» و «لَعَلَّ».

انواع حروف جرّ

حروف جرّ سه گونه است:

۱. حروف جرّ اصلی: حروفی هستند که عمل لفظی و معنای خاص دارند و به متعلق (فعل، شبه‌فعل) نیاز دارند؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^{۶۱۸}. در این آیه شریف، حرف جرّ «بَاء» واژه «رَبِّ» را مجرور کرده است. این حرف معنای الصاق دارد و متعلق به فعل «غَرَّ» است.
۲. حروف جرّ زائد: حروفی هستند که تنها عمل لفظی دارند و متعلق و مفهوم خاصی ندارند؛ مانند: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^{۶۱۹}. حرف «بَاء» در این آیه مبارک زائد است و تنها عمل لفظی دارد.^{۶۲۰}

۶۱۶. ناس / ۱.

۶۱۷. ضحی / ۴.

۶۱۸. انفطار / ۶.

۶۱۹. فصلت / ۴۶.

۶۲۰. این پندار بر اساس دیدگاه نحویان بصره است. اینان می‌گویند: حرف جرّ «بَاء» در کلام منفی و استفهامی به طور قیاسی زائد است. (مؤلف)

۳. حروف جرّ شبه‌زائد: حروفی هستند که معنا و عمل لفظی دارند، اما به متعلق نیازی ندارند؛ مانند: «بأبي أنت وأمّي». ۶۲۱ در این عبارت، «باء» حرف جرّ شبه‌زائد است؛ زیرا معنای خاص آن تفدیه است و عمل لفظی دارد، ولی متعلق نمی‌خواهد؛ زیرا مجرور در جایگاه رفع و مبتدا است و ضمیر گسسته «أنت» خبر است. بنا بر این ترکیب، معنای جمله چنین است: پدر و مادر من به فدای تو ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله). از این انواع سه‌گانه (اصلی، زائد و شبه‌زائد)، نوع نخست (اصلی) تقسیم دیگری دارد که به آن تامّ و ناقص گویند.

حروف جرّ تامّ: حروفی هستند که در جایگاه خبر، صفت، صلّه و حال قرار می‌گیرند و متعلق آن‌ها از فعل‌ها و اسم‌های عام ۶۲۲ است که حذف این فعل‌ها و اسم‌ها واجب است؛ مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» که در آن، «لله» جارّ و مجرور، متعلق به «مُسْتَقَرُّ» محذوف، در جایگاه رفع و خبر است.

حروف جرّ ناقص: حروف جرّی هستند که در جایگاه‌هایی غیر از موارد چهارگانه فوق (خبر، صلّه، حال و صفت) قرار می‌گیرند و متعلق آن‌ها در کلام، مذکور و یا متعلق آن‌ها از فعل‌ها یا اسم‌های خاص است؛ مانند: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. ۶۲۳ در این آیه مبارکه، حرف جرّ «في» متعلق به «جَاعِلٌ» بوده و واژه «جَاعِلٌ» نیز از اسم‌های خاص است.

از این رو هر گاه حروف جرّ تامّ باشد، در اصطلاح نحویان ظرف مستقرّ و هر گاه حروف جرّ ناقص باشد، در اصطلاح ظرف لغو نامیده می‌شود. ۶۲۴

حالت‌های مجرور به حرف جرّ

۱. مجرور به اعراب لفظی ظاهری؛ مانند: ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾: ۶۲۵ واژه «أَيِّ» لفظاً مجرور به کسره است.
۲. مجرور به اعراب تقدیری؛ مانند: ﴿وَنُيْسِرُكَ لِلْيُسْرَى﴾: ۶۲۶ واژه «الْيُسْرَى» تقدیراً مجرور به کسره مقدرّ است.
۳. مجرور به اعراب نیایی؛ مانند: ﴿وَيَلِ الْمُطَفِّفِينَ﴾: ۶۲۷ واژه «الْمُطَفِّفِينَ» مجرور به «ياء» است.

۶۲۱. ترکیب‌های دیگری نیز برای این عبارت وجود دارد که یکی از آن‌ها این ترکیب است: «بأبي»: جارّ و مجرور و متعلق به «أفدي» یا متعلق به «مفدي». در این ترکیب، حرف جرّ «باء»، اصلی فرض شده است. به نظر می‌رسد هر دو ترکیب خالی از تسامح نیست؛ زیرا معنای جمله بنا بر این ترکیب چنین است: «تو ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، پدر مرا فدا کردی» و حال آن‌که این معنا مقصود نیست. (مؤلف)

۶۲۲. فعل‌ها و اسم‌های عام (عموم)، واژگانی هستند که بر صرف وجود دلالت می‌کنند. این واژگان عبارت‌اند از: «كان»، «استقرّ»، «ثبت»، «حصل» و «وجد» و مشتقات آن‌ها.

۶۲۳. بقره / ۳۰.

۶۲۴. دلیل نام‌گذاری به «مستقرّ»، وجود ضمیر فاعلی در جارّ و مجرور است؛ یعنی، ضمیر فاعلی در آن «موجود» است و دلیل نام‌گذاری به «لغو»، نبودن ضمیر فاعلی در جارّ و مجرور است. (مؤلف)

۶۲۵. تکویر / ۹.

۶۲۶. اعلی / ۸.

۶۲۷. مطفّین / ۱.

۴. مجرور به اعراب محلّی؛ مانند: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾: ۶۲۸ واژه «هذا» در جایگاه جرّ است؛ زیرا مبنی است. شناسایی محلّ در این آیه شریف با تابع، یعنی واژه «البلد» است.

روایات منتخب

۱. الإمام الصادق (عليه السلام): «إِنَّا صَبْرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا، قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ؟ قَالَ: لَأَنَّا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ، وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ».^{۶۲۹}

إِن: حرف شبیه به فعل، مبنی بر فتح

نا: ضمیر متصل منصوبی، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»

صَبْرٌ: مرفوع به ضمّه، خبر برای «إِنَّ»

وَ: حرف عطف، غیرعامل، مبنی بر فتح

شِيعَةٌ: مرفوع به ضمّه، مبتدا

نا: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

أَصْبَرُ: اسم تفضیل، مرفوع به ضمّه، خبر برای «شِيعَتُنَا»

مِنَّا: «مِنْ»: حرف جرّ اصلی، متعلّق به واژه مشتق «أَصْبَرُ»؛ «نا»: مجرور به حرف جرّ همچنین «مِنْ»

حرف جرّ ناقص است؛ زیرا متعلّق آن اسم خاص «أَصْبَرُ» است.

قُلْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته مرفوعی «ت»

جَعَلْتُ: «جَعَلَ»: فعل مجهول از افعال دو مفعولی؛ نایب فاعل آن: ضمیر متصل مرفوعی «ت» که در

اصل مفعول به نخست «جَعَلَ» است.

فِدَا: تقدیراً منصوب به فتحه مقدر تا مفعول به دوم فعل «جَعَلَ» باشد.

ك: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

جمله «جَعَلْتُ فِدَاكَ» جمله معترضه است و محلّی از اعراب ندارد. این جمله برای خاکساری و ادب بازگو

می‌شود.

كَيْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، حال مقدم

صار: از افعال ناقصه، ماضی، مبنی بر فتح

شِيعَةٌ: مرفوع به ضمّه، اسم «صار»

كُم: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

أَصْبَرَ: اسم تفضیل، منصوب به فتحه، خبر «صار»

مِنْكُمْ: جارّ و مجرور؛ «مِنْ» از حروف جرّ اصلی و متعلّق به واژه مشتق «أَصْبَرَ» است.

قال: فعل اجوف ماضی؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته مرفوعی «هُوَ»

ل: حرف جرّ اصلی

أَنَّ: از حروف شبیه به فعل، مبنی بر فتح

نا: در جایگاه نصب، اسم «أَنَّ»

۶۲۸. بلد / ۱.

۶۲۹. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۰.

نَصْبِرُ: فعل مضارع، متکلم مع الغير؛ فاعل آن: ضمير پیوسته «نحن»
جمله «نَصْبِرُ» در جایگاه رفع، خبر «أَنَّ» و واژه مؤول از «أَنَا نَصْبِرُ» در جایگاه جرّ و مجرور به حرف جرّ
«لِ» بوده و تأویل آن «لِصَبْرِنَا» یا «لِلصَّبْرِ» است.

علی: حرف جرّ اصلی، مبنی بر سکون

ما: حرف مصدری، غیرعامل، مبنی بر سکون، محلاً مجرور به حرف جرّ «علی»^{۶۳۰}

نَعْلَمُ: فعل مضارع، متکلم مع الغير؛ فاعل آن: ضمير پیوسته پنهان «نحن»

جمله «نَعْلَمُ» در جایگاه جرّ و مؤول به مصدر است. شکل مؤول «علی ما نَعْلَمُ» چنین است: «علی
عَلِمْنَا» یا «علی العِلْمِ».

وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح

شِبَعَةٌ: مبتدا، مرفوع به ضمه ظاهر

نا: ضمير پیوسته، در جایگاه جرّ، مضاف‌الیه

يَصْبِرُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب؛ فاعل آن: ضمير بارز «و». جمله «يَصْبِرُونَ» در جایگاه رفع و
خبر برای «شِبَعَتْنَا» است.

علی: حرف جرّ اصلی، مبنی بر سکون

ما: حرف مصدری، غیرعامل، مبنی بر سکون، محلاً مجرور به حرف جرّ «علی»

لا: حرف نفی، غیرعامل، مبنی بر سکون

يَعْلَمُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب؛ فاعل آن: ضمير بارز «و»

جمله «لا يَعْلَمُونَ» در جایگاه جرّ و مؤول به مصدر است. شکل مؤول «علی ما لا يَعْلَمُونَ» چنین است:
«علی عَدَمِ عِلْمِهِمْ» یا «علی عَدَمِ العِلْمِ».

۲. الإمام الصادق (عليه السلام): «لا تَعْدَنَّ أَخَاكَ وَعَدًّا لَيْسَ فِي يَدِكَ وَفَاءٌ»^{۶۳۱}.

لا: حرف نهی، عامل، مبنی بر سکون

تَعْدَنَّ: فعل مضارع، مجزوم به «لا»، مؤکد به «نون» تأکید ثقیله؛ فاعل آن: ضمير «أنت»

أخا: منصوب به «الف»، مفعول به برای فعل «تَعْدَنَّ»

ك: مضاف‌الیه، در محل جرّ

وَعَدًّا: مصدر، موصوف، منصوب به فتحه، مفعول مطلق نوعی

لَيْسَ: از افعال ناقصه، جامد

في يَدِ: «في»: حرف جرّ اصلی، عامل؛ «يَدِ»: مجرور به «في»: جارّ و مجرور «في يَدِ»: متعلق به
«مُسْتَقَرًّا» محذوف، در جایگاه نصب، خبر مقدم «لَيْسَ»

ك: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

وَفَاءٌ: مرفوع به ضمه، اسم مؤخر «لَيْسَ»

ه: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

جمله «لَيْسَ فِي يَدِكَ وَفَاءٌ» در جایگاه نصب، صفت برای «وَعَدًّا» است.

۶۳۰. ترکیب دیگر: «ما» اسم موصول و در جایگاه جرّ بوده و ضمير عائد از جمله «نَعْلَمُ» حذف شده است.

۶۳۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۵.

۳. «رُبَّ تَالِيِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ».

رُبَّ: حرف جرّ، عامل، شبه زائد

تَالِي: اسم فاعل، در جایگاه رفع، مبتدا^{۶۳۲}

الْقُرْآنُ: مضافُ‌الیه، مجرور

وَ: حرف عاطفه و به معنای حال است.

الْقُرْآنُ: مرفوع به ضمّه، مبتدا

يَلْعَنُ: فعل مضارع، مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر «هو»

هُ: ضمیر متصل منصوبی، در جایگاه نصب، مفعولُ‌به «يَلْعَنُ»

جمله «يَلْعَنُهُ» در جایگاه رفع، خبر برای «الْقُرْآنُ» است.

همچنین جمله «الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ» در جایگاه نصب و حال نیایی از خبر است (جمله‌ی حالیه جانشین خبر شده است).^{۶۳۳}

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): «عِلْمُ الْمُنَافِقِ فِي لِسَانِهِ، وَعِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ».^{۶۳۴}

عِلْمُ: مصدر، مضاف، مرفوع به ضمّه، مبتدا

الْمُنَافِقِ: اسم فاعل، مجرور به کسره، مضافُ‌الیه

فِي: حرف جرّ اصلی است؛ زیرا هم عمل لفظی دارد و هم مفهوم خاصّ (ظرفیّت) و متعلّق دارد.

لِسَانِهِ: «لسان»: مجرور به حرف جرّ؛ «ه»: مضافُ‌الیه، در جایگاه جرّ. در جارّ و مجرور «فِي لِسَانِهِ»، ضمیر

فاعلی وجود دارد که مرجع آن، مبتدا (عِلْمُ الْمُنَافِقِ) است. بر اساس دیدگاه نحویان بصره، جارّ و مجرور «فِي

لِسَانِهِ»، در جایگاه رفع، خبر و متعلّق به «مُسْتَقَرُّ» محذوف است.^{۶۳۵}

وَ: حرف عاطف، مبنی بر فتح

عِلْمُ: مصدر، مضاف، مرفوع به ضمّه، مبتدا

الْمُؤْمِنِ: اسم فاعل، مجرور به کسره، مضافُ‌الیه

فِي: حرف جرّ، عامل، از حروف جرّ اصلی

عَمَلٍ: مصدر، مضاف به ضمیر متصل مجروری، مجرور به «فِي»، در جایگاه رفع و خبر برای «عِلْمُ»

ه: مضافُ‌الیه، در جایگاه جرّ

۶۳۲. نحویان کوفه عبارت «رُبَّ تَالِيِ» را ترکیب اضافی می‌دانند و آن را این گونه ترکیب می‌کنند: «رُبَّ» مبتدا (مضاف)؛ «تَالِيِ»: مضافُ‌الیه.

۶۳۳. ترکیب دیگر در این حدیث شریف چنین است: مجرور «رُبَّ» (تالی) مبتدا و «حاصِلُ» خبر محذوف آن.

۶۳۴. میزان الحکمه، ج ۶ ص ۵۱۱.

۶۳۵. نحویان بصره می‌گویند: هر گاه جارّ و مجرور و ظرف در جایگاه «خبر، صله، صفت و حال» قرار گیرند، باید برای جارّ و مجرور یا ظرف متعلّقی به شکل «مشتق یا فعل» در نظر گرفته شود. این تقدیر و فرض تنها جنبه آموزشی برای طلاب و دانشجویان دارد؛ زیرا در مراحل پایه و نخستین آموزش، گفته می‌شود که وجود فاعل (خواه به شکل ضمیر یا اسم ظاهر) وابسته به فعل یا شبه‌فعل است و از این رو ضمیر فاعلی در جارّ و مجرور و ظرف را فاعل برای شبه‌فعل «مُسْتَقَرُّ» یا فعل «اِسْتَقَرَّ» در نظر می‌گیرند. اما باید دانست که این مطلب تنها جنبه آموزشی ابتدایی دارد و امری علمی محسوب نمی‌شود. دلیل آن را در نکته بلاغی به تفصیل بازگو خواهیم کرد. (مؤلف)

بازبینی

۱. «إِنَّا صَبْرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرٌ مِنَّا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ؟ قَالَ: لِأَنَّ نَصِيرٌ عَلَى مَا نَعْلَمُ، وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ».

در این حدیث شریف، حروف جرّ «مِنْ» در «أَصْبَرَ مِنَّا» و «أَصْبَرَ مِنْكُمْ»، «لِ» در «لِأَنَّ نَصِيرٌ» و «عَلَى» در «عَلَى مَا نَعْلَمُ» و «عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ» از حروف جرّ اصلی است؛ زیرا این حروف، عامل هستند و معنای خاصّ دارند؛ به این دلیل که «مِنْ» به معنای ابتدائیت و متعلق آن، اسم تفضیل «أَصْبَرَ» از اسم‌های خاصّ است؛ «لِ» به معنای علت و متعلق آن فعل «نَصِيرٌ» است و سرانجام «عَلَى» به معنای استعلا و متعلق آن، افعال «نَصِيرٌ» و «يَصْبِرُونَ» است.

در نتیجه، به چنین حروف جرّی (مانند: مِنْ، لِ، عَلَى)، ظرف لغو گویند؛ زیرا متعلق این حروف از فعل‌ها و اسم‌های خاصّ است. بنا بر این جارّ و مجرور عمل فاعلی ندارد و ظرف ناقص نامیده می‌شود.

۲. «لَا تَعْدَنَّ أَخَاكَ وَعَدًّا لَيْسَ فِي يَدِكَ وَفَاءً».

در این روایت شریف، حرف جرّ «فِي» عمل لفظی دارد؛ زیرا واژه «يَد» را مجرور کرده است و معنای خاصّ آن ظرفیت است. متعلق آن واژه «مُسْتَقَرًّا» محذوف است؛^{۶۳۶} بنا بر این جارّ و مجرور در دیدگاه نحویان بصره، تامّ نامیده می‌شود.

۳. «رُبُّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ».

در این حدیث شریف، حرف جرّ «رُبُّ»، بنا بر گفته نحویان بصره، شبه‌زائد است، به متعلق نیاز ندارد و مجرور آن در جایگاه رفع است.

۴. «عَلِمَ الْمُنَافِقُ فِي لِسَانِهِ، وَعَلِمَ الْمُؤْمِنُ فِي عَمَلِهِ».

در این روایت شریف، حرف جرّ «فِي» به معنای ظرفیت بوده و عمل لفظی آن، مجرور کردن دو واژه «لِسَان» و «عَمَل» است و متعلق آن «مُسْتَقَرًّا» محذوف (از الفاظ عام) است؛ بنا بر این جارّ و مجرور، ظرف مستقرّ است؛ یعنی، در درون جارّ و مجرور، ضمیر فاعلی نهفته است.

نکته

مجرور به حروف جرّ شکل‌های گوناگونی دارد:

۱. ضمیر؛ مانند: «مِنَّا»

۲. اسم صریح؛ مانند: «فِي يَدِكَ»

۳. اسم مؤول؛ مانند: «لِأَنَّ نَصِيرٌ»؛ زیرا شکل مؤول آن «لِلصَّبْرِ» یا «لِصَّبْرِنَا» است.

نکته‌های بلاغی

غرض بلاغی از کاربرد جارّ و مجرور، اختصار و گزیده‌گویی است. تأیید این معنا را در تقسیم مسند در کتاب‌های علوم بلاغی می‌توان مشاهده کرد؛ برای نمونه در کتاب *جواهر البلاغه* چنین آمده است: «يُوتَى بِالْمُسْنَدِ ظَرْفًا لِلِاخْتِصَارِ نَحْوُ "خَلِيلُ عِنْدَكَ"، وَجَارًا وَمَجْرُورًا نَحْوُ "مَحْمُودٌ فِي الْمَدْرَسَةِ"».^{۶۳۷}

۶۳۶. این تقدیر (مُسْتَقَرًّا) تنها جنبه یادگیری و آموزشی دارد. (مؤلف)

۶۳۷. جواهر البلاغه، ص ۱۲۷.

برای نمونه در آیه شریف ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾^{۶۳۸} آمدن مسند (لَكُمْ) به شکل جارّ و مجرور به منظور ایجاز و اختصار در سخن است. اختصار و ایجاز در آیه شریف، هم از جنبه ظاهر و هم از جنبه معنا است و نوع ایجاز، ایجاز قصر است، نه ایجاز حذف؛ همان گونه که تفتازانی در کتاب مختصر المعانی در بحث ایجاز به آن اشاره کرده است.^{۶۳۹}

در نتیجه جارّ و مجرور «لَكُمْ»، به متعلّق محذوف نیاز ندارد؛ زیرا جارّ و مجرور برای اختصار و ایجاز سخن آمده است. نوع ایجاز، ایجاز قصر است و ایجاز قصر سخن مفید و کوتاه بدون حذف است.

بنا بر این، دیدگاه نحویان بصره در جارّ و مجرور تامّ، تنها برای آموزش مطالب پایه و ابتدایی نحوی است؛ چرا که وجود ضمیر فاعلی در شبه جمله موجب تقدیر مذکور (مُسْتَقَرُّ / اِسْتَقَرَّ) شده است و حال آن که تقدیر و حذف با ایجاز قصر، سازگاری ندارد. همان گونه که عالمان علوم بلاغی بدان تصریح کرده اند.

عامل ضمیر در جارّ و مجرور همان شبه جمله است. به عبارت روشن تر، جارّ و مجرور عمل رفعی دارد. برای تأیید این معنا به دو ترکیب آیه مبارک ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ﴾^{۶۴۰} توجه می کنیم:

۱. «أ»: همزه استفهام، مبنی بر فتح؛ «فِي اللَّهِ»: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدّم؛ ضمیر فاعلی نیز «هُوَ» است؛ «شَكٌّ»: مبتدای مؤخّر.

۲. «أ»: همزه استفهام؛ «فِي اللَّهِ»: جارّ و مجرور، شبه جمله، نایب (جانشین) شبه فعل «مُسْتَقَرُّ» و عامل؛ «شَكٌّ»: فاعل برای شبه جمله (جارّ و مجرور).

همان گونه که ملاحظه می شود، در ترکیب نخست، شبه جمله «فِي اللَّهِ» در ضمیر فاعلی «هُوَ» عمل کرده است و در ترکیب دوم، شبه جمله «فِي اللَّهِ» به لحاظ نیابت از شبه فعل «مُسْتَقَرُّ»، اسم ظاهر «شَكٌّ» را مرفوع کرده است.

نتیجه

بنا بر این فرض محذوف گرفتن عامل (مُسْتَقَرُّ، اِسْتَقَرَّ) تنها جنبه آموزشی دارد؛ زیرا بر اساس آموزش های نخستین و ابتدایی، وجود فاعل (ضمیر یا اسم ظاهر)، وابسته به فعل یا شبه فعل است و حال آن که این تقدیر با ایجاز قصر و اختصار سخن منافات دارد.

چکیده

✓ حروفی که برای گسترش مفهوم عامل (فعل، شبه فعل و ...) به کار می روند، حروف جرّ و اسمی که پس از آنها می آید، مجرور به حرف جرّ نامیده می شود.

✓ حروف جرّ بر سه گونه اند:

۱. اصلی: حروفی که عمل لفظی و معنای خاص دارند و نیازمند متعلّق (فعل، شبه فعل) نیز هستند.

۶۳۸. بقره / ۱۷۹.

۶۳۹. علاوه بر تفتازانی، نحویان و ادیبان دیگری همچون ملاّ جلال سیوطی و احمد هاشمی در *جوهر البلاغه* به این معنا تصریح کرده اند: «فَإِيجَازُ الْقَصْرِ وَبُسْمَى إِيجَازُ الْبَلَاغَةِ يَكُونُ يَتَضَمَّنُ الْمَعْنَى الْكَثِيرَةَ فِي الْفَافِ قَلِيلَةً مِنْ غَيْرِ حَذْفِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾ فَإِنَّ مَعْنَاهُ كَثِيرٌ وَلَفْظُهُ يَسِيرٌ؛ إِذِ الْمُرَادُ أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا عَلِمَ أَنَّ مَتَى قَتَلَ قَتِلَ، اِمْتَنَعَ عَنِ الْقَتْلِ». *جوهر البلاغه، المحبث الأول في الإيجاز وأقسامه*، ص ۱۷۹.

۶۴۰. ابراهیم / ۱۰.

۲. زائد: حروفی که تنها عمل لفظی دارند و متعلق و مفهوم خاص ندارند.
۳. شبه‌زائد: حروفی که معنای خاص و عمل لفظی دارند، ولی به متعلق نیازی ندارند.
- ✓ حروف جرّ اصلی خود بر دو گونه تقسیم می‌شوند:
۱. تام: حروفی هستند که در جایگاه حال، خبر، صله و صفت قرار می‌گیرند و متعلق آن‌ها از فعل‌ها و اسم‌های عام محذوف است. چنین جارّ و مجروری در اصطلاح نحویان ظرف مستقر نامیده می‌شود.
۲. ناقص: حروفی هستند که در جایگاه‌هایی غیر از موارد چهارگانه فوق (خبر، صله، حال و صفت) قرار می‌گیرند و متعلق آن‌ها در کلام، مذکور و یا متعلق آن‌ها از فعل‌ها یا اسم‌های خاص است. چنین جارّ و مجروری در اصطلاح ظرف لغو نامیده می‌شود.
- ✓ غرض بلاغی از کاربرد جارّ و مجرور، اختصار و گزیده‌گویی است.
- ✓ از آنجا که ایجاز موجود در جارّ و مجرور، از نوع ایجاز قصر است، نه ایجاز حذف؛ بنا بر این محذوف دانستن متعلق در ظرف مستقر تنها جنبه آموزشی دارد.

جلسه هفدهم

توابع (۱) صفت و عطف بیان

اهداف درس.....	۱۸۸
درآمد.....	۱۸۸
صفت.....	۱۸۸
انواع صفت.....	۱۸۸
الف) صفت مفرد.....	۱۸۸
ب) صفت جمله.....	۱۸۸
ج) صفت شبه جمله.....	۱۸۹
عطف بیان.....	۱۸۹
تطبیق بر آیات و روایات.....	۱۹۰
نکته‌های بلاغی.....	۱۹۲
چکیده.....	۱۹۳

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ صفت، انواع و احکام آن؛
- ✓ عطف بیان و احکام آن؛
- ✓ نکته‌های بلاغی و کاربردهای صفت و عطف بیان در آیات و روایات.

درآمد

در جلسهٔ پیشین، مجرور به حرف جرّ و حالت‌ها و انواع آن را بررسی کردیم. از این جلسه به بعد به سراغ مباحث مربوط به توابع خواهیم رفت. بر همین اساس در این جلسه دو نوع از توابع، یعنی صفت و انواع آن و عطف بیان را بررسی خواهیم کرد.

صفت

«صفت» وصفی از اوصاف متبوع است که با بیان آن معنای متبوع کامل می‌شود؛ مانند: ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾^{۶۴۱}.

انواع صفت^{۶۴۲}

وصف به «مفرد، جمله و شبه‌جمله» تقسیم می‌شود. وصف مفرد نیز خود به «مشتق، اسم موصول، اسم اشاره، اسم منسوب و کلمهٔ ذات (به معنای صاحب)» تقسیم می‌شود.

الف) صفت مفرد

- ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾^{۶۴۳} «المزمل» صفت مشتق است.
- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^{۶۴۴} «الذی» صفت جامد و موصول است.
- ﴿فِيهَا فَآكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴾^{۶۴۵} «ذات»، صفت و به معنای «صاحب» است.

ب) صفت جمله

جملهٔ وصفیه (اسمیه - فعلیه) اغلب پس از اسم نکره به کار می‌رود؛ مانند: ﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ﴾

۶۴۱. یونس / ۱.

۶۴۲. وصف به حقیقی و سببی نیز تقسیم می‌شود.

۶۴۳. مزمل / ۱.

۶۴۴. انعام / ۱.

۶۴۵. الرحمن / ۱۱.

الله ﷻ ٦٤٦

گاه نیز جمله وصفیه، پس از اسم معرفه به الف و لام جنس می‌آید؛ مانند این شعر امیر مؤمنان علی (علیه السلام): «لَقَدْ أَمُرُ عَلَى اللَّئِيمِ يَسْبُنِي فَمَضَيْتُ ثَمَّةً قُلْتُ لَا يَعْنِينِي».

در این بیت، جمله «یسبُنِی» صفت برای «اللئیم» است؛ زیرا اسمی که دارای الف و لام جنس است، در معنا و مفهوم، نکره است و بر فرد معینی دلالت نمی‌کند.

ج) صفت شبه جمله

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^{٦٤٧} «لِلْعَالَمِينَ» صفت شبه جمله است.

نکته

۱. کاربرد صفت در بیش‌تر موارد مشتق است؛ مانند: ﴿وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾^{٦٤٨} که در این آیه، «شَيْخٌ» موصوف و «كَبِيرٌ» صفت مشبّهه (مشتق) است.

۲. صفت گاه به صورت جامد به کار می‌رود؛ مانند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾^{٦٤٩} که در این آیه، «الَّذِي» صفت جامد برای «الله» است.

۳. واژه «غیر» دو کاربرد دارد:

الف) کاربرد اصلی: وصف؛ مانند: ﴿نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾^{٦٥٠} و ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^{٦٥١} که در این دو آیه مبارکه «صالحاً» و «الذین» موصوف و «غیر» صفت برای آن دو است.

ب) کاربرد فرعی: استثنا؛ مانند: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ﴾^{٦٥٢}

عطف بیان

«عطف بیان» لفظی است که با آن، معنای مقصود متبوع بازگو می‌شود؛ مانند: ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

٦٤٦. بقره / ٢٨١.

٦٤٧. تکویر / ٢٧.

٦٤٨. قصص / ٢٣.

٦٤٩. کهف / ١.

٦٥٠. فاطر / ٣٧.

٦٥١. فاتحه / ٧. کاربرد «غیر» در آیه نخست ﴿نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي﴾ صفت برای اسم نکره «صالحاً» است و در آیه دوم ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ صفت برای اسم معرفه «الذین» است. وصف بودن «غیر» برای اسم نکره «صالحاً» و اسم معرفه «الذین» به دلیل ویژگی این واژه (غیر) است؛ زیرا «غیر» گاه به منزله اسم ذات است که در این صورت معرفه است و گاه به منزله وصف «مغایر» است که در این صورت نکره است. البته نحویان دیدگاه‌های دیگری نیز در این زمینه دارند. برای اطلاع بیش‌تر از دیدگاه نحویان می‌توان به کتاب‌های نحوی همچون شرح ابن عقیل و معنی اللیب در مبحث «غیر» رجوع کرد. (مؤلف)

٦٥٢. نساء / ٩٥.

طُوًى^{۶۵۳} که در این آیه، «طُوًى» عطف بیان از متبوع (الوَادِ الْمُقَدَّسِ) است. متبوع عطف بیان، هم به شکل معرفه و هم به شکل نکره به کار می‌رود؛ مانند: ﴿ذَكَرَ رَحْمَةَ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾^{۶۵۴} و ﴿كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾^{۶۵۵} که در این دو آیه، «عَبْدَهُ» و «شَجَرَةٍ» متبوع و «زَكَرِيَّا» و «زَيْتُونَةٍ» عطف بیان هستند.

نکته

۱. اسم دارای الف و لام که پس از اسم اشاره و «أَيُّ» منادا قرار می‌گیرد، عطف بیان است؛ مانند: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ﴾^{۶۵۶} و ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾^{۶۵۷} که در این دو آیه مبارک، «الحياة» و «الناس» عطف بیان هستند.
۲. گاه اسم اشاره به صورت عطف بیان به کار می‌رود؛ مانند: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^{۶۵۸} که در این آیه مبارک، «هذا» عطف بیان و «عام» متبوع آن است.

تبصره

نحویان^{۶۵۹} عطف بیان را چنین تعریف کرده‌اند: «عَطْفُ بَيَانٍ، تَابِعٌ شَبَهُ الصِّفَةِ» (عطف بیان تابعی همچون صفت است). این تعریف، جامع و گویا است؛ زیرا عطف بیان و صفت، از نظر فواید و کاربرد به هم شبیه هستند. توضیح بیش‌تر را در نکته‌های بلاغی بازگو خواهیم کرد.

تطبیق بر آیات و روایات

۱. ﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾^{۶۶۰}
فیها: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدم؛
عین: مرفوع به ضمّه، مبتدای مؤخر و موصوف؛
جاریه: اسم فاعل، مرفوع به ضمّه ظاهر، صفت برای «عین». واژه «عین» مؤنث مجازی است و به همین دلیل هم صفت آن (جاریه) به شکل مؤنث به کار رفته است.
۲. ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^{۶۶۱}

۶۵۳. نازعات / ۱۶.

۶۵۴. مریم / ۲.

۶۵۵. نور / ۳۵.

۶۵۶. عنکبوت / ۶۴.

۶۵۷. اعراف / ۱۵۸.

۶۵۸. توبه / ۲۸.

۶۵۹. ابن مالک در الفیه و إميل بدیع یعقوب در موسوعة النحو و الصرف و الإعراب و برخی دیگر از نحویان گفته‌اند: «هُوَ تَابِعٌ جَامِدٌ شَبَهُ الصِّفَةِ».

۶۶۰. غاشیه / ۱۲.

۶۶۱. فجر / ۲۷.

یا: حرف نداء، مبنی بر سکون؛
 أَيُّهَا: «أَيُّ»: وَصْلِيَّه، مبنی بر ضم؛ زیرا منادای نکره مقصوده است. «ها»: حرف تنبيه، مبنی بر سکون؛
 النَّفْسُ: مرفوع به ضمه ظاهر، عطف بیان از واژه «أَيُّ»، موصوف؛
 الْمُطْمَئِنَّةُ: اسم مفعول، مرفوع به ضمه، صفت برای «النَّفْسُ». واژه «النَّفْسُ» مؤنث مجازی است و به
 همین دلیل صفت آن (المُطْمَئِنَّةُ) مؤنث آمده است.

۳. ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^{۶۶۲}

فَ: حرف عطف، به معنای «نتیجه»، مبنی بر فتح؛
 لَهُمْ: جَارٌّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر مقدم؛
 أَجْرٌ: اسم نکره، مرفوع به ضمه، مبتدای مؤخر و موصوف؛
 غَيْرٌ: صفت برای اسم نکره «أَجْرٌ»، مرفوع؛
 مَمْنُونٌ: مضاف‌الیه و مجرور. اضافه در «غَيْرٌ مَمْنُونٌ»، اضافه لفظی است؛ زیرا «غَيْرٌ» به معنای «مُغَايِرٌ»
 است.

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الدُّنْيَا كَيَوْمٍ مَضَى وَشَهْرٍ انْقَضَى»^{۶۶۳}

الدُّنْيَا: مرفوع به ضمه مقدر، مبتدا؛
 كَيَوْمٍ: جَارٌّ و مجرور، در جایگاه رفع، خبر برای «الدُّنْيَا»؛
 مَضَى: فعل مفرد مذکر ماضی؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». جمله «مَضَى» در جایگاه جر و صفت برای
 واژه «يَوْمٍ» است.
 وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح؛
 شَهْرٍ: معطوف به واژه «يَوْمٍ»، مجرور به حرف جرّ «كَ»، موصوف؛
 انْقَضَى: فعل مفرد مذکر ماضی؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». جمله «انْقَضَى» در جایگاه جرّ و صفت
 برای واژه «شَهْرٍ» است.

۵. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾^{۶۶۴}

یا: حرف نداء، مبنی بر سکون؛
 أَيُّهَا: «أَيُّ»: وَصْلِيَّه، منادای نکره مقصوده، مبنی بر ضم؛ «ها»: حرف تنبيه، مبنی بر سکون؛
 النَّاسُ: عطف بیان از واژه «أَيُّ»، مرفوع به ضمه؛
 اتَّقُوا: فعل امر جمع مذکر مخاطب؛ فاعل آن: ضمیر آشکار «و»؛
 رَبَّ: منصوب به فتحه، مفعول به «اتَّقُوا»؛
 كُمْ: مضاف‌الیه، مبنی بر سکون، در جایگاه جرّ؛
 الَّذِي: اسم موصول، مفرد مذکر، در جایگاه نصب، صفت برای «رَبَّ»؛
 خَلَقَ: فعل مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»؛

۶۶۲. تین / ۶

۶۶۳. غرر الحکم، ص ۴۰.

۶۶۴. نساء / ۱.

كُـم: ضمير متصل منصوبی، در جایگاه نصب، مفعول به؛
مِن: حرف جرّ، مبنی بر سکون؛
نَفْسٍ: مجرور به «من»؛ جارّ و مجرور «مِن نَفْسٍ»: متعلّق به فعل «خَلَقَ»؛
واحِدَةً: اسم فاعل، صفت برای واژه «نفس»؛
جمله «خَلَقْتُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ»: جمله صله برای اسم موصول «الَّذِي» است و محلی از اعراب ندارد.

ع. الإمام السَّجَادُ (عليه السلام): «أنتَ اللهُ لا إلهَ إلاَّ أنتَ المَلِكُ الحَقُّ المُبِينُ»^{۶۶۵}

أنتَ: ضمير منفصل مرفوعی، مبتدا؛
اللهُ: لفظ جلاله، اسم مرفوع، خبر؛
لا: حرف نفی جنس، مبنی بر سکون، عامل؛
إلهَ: مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، اسم «لا»ی نفی جنس؛
إلاَّ: حرف استثناء، مبنی بر سکون، نوع استثناء، مفرغ است.^{۶۶۶}
أنتَ: ضمیر گسسته، در جایگاه رفع، خبر «لا»ی نفی جنس؛
المَلِكُ: اسم مرفوع، عطف بیان برای ضمیر «أنتَ»؛
گفتنی است از دیدگاه نحویان، ضمیر، موصوف و صفت واقع نمی‌شود، بلکه تابع پس از ضمیر تنها عطف بیان به شمار می‌رود.

الحَقُّ: مرفوع به ضمه ظاهر، صفت برای «المَلِكُ»،
المُبِينُ: اسم فاعل، مرفوع و صفت دوم برای «المَلِكُ» است.

نکته‌های بلاغی

اهداف و نکته‌های بلاغی در صفت و عطف بیان یکسان است.^{۶۶۷} این اهداف شامل ایضاح، مدح، ذمّ، ترحمّ، تأکید،^{۶۶۸} کشف از حقیقت شیء و تخصیص در اسم‌های نکره است؛ مانند:
۱. ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾: واژه‌های «الرَّحْمَنُ» و «الرَّحِيمُ» دو تابع (صفت، عطف بیان) هستند و فایده آن ایضاح همراه با مدح است.

۶۶۵. مفاتیح الجنان، دعای استجاب، ص ۲۷۰، انتشارات سکه.

۶۶۶. در ترکیب آیه مبارک «لا إلهَ إلاَّ اللهُ» و مانند آن (همچون دعای حضرت زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین (علیه السلام)، «لا» را نفی جنس و «إله» را در جایگاه نصب و اسم «لا» می‌دانند و خبر «لا»ی نفی جنس را محذوفی از اسم‌ها یا فعل‌های عام همچون «موجود» به شمار می‌آورند. از آنجا که فرض و تقدیر، خلاف اصل است، بهتر است «إلاَّ» را استثنای مفرغ در نظر گرفت و لفظ جلاله «الله» را خبر «لا»ی نفی جنس تلقی کرد. در این ترکیب، نه تقدیری به چشم می‌خورد و نه نیازی به تکلف و بیهوده‌گویی وجود دارد. دلیل ترکیب «إلاَّ» به استثنای مفرغ، تمام بودن معنا و کامل بودن مفهوم، بدون تقدیر است. (مؤلف)

۶۶۷. صفت و عطف بیان در تعریف نیز همانند هم هستند. البته برخی از نحویان غرض عطف بیان را تنها ایضاح و تخصیص برشمرده‌اند؛ در حالی که بسیاری از نحویان و عالمان علم بلاغت، تعریف و اهداف عطف بیان و صفت را یکسان می‌دانند. همچون تفتازانی در *مطول و مختصر المعانی* در بحث عطف بیان، و ابن مالک در کتاب *القیه*، و سیوطی در *البهجة المرضیة* در بحث عطف بیان: «فَدُوُّ البیانِ تابعُ شِبْهِ الصِّفَةِ حَقِيقَةُ القَصْدِ به مُنْكَشِفَةٌ».

۶۶۸. تأکید؛ مانند: «أَمْسِ الدَّابِر» و تخصیص؛ مانند: «اسْقِنِي شَرِباً (متبوع) حَلِيباً (عطف بیان)».

۲. ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾: ۶۶۹ واژه «الحکیم» برای ایضاح «الکتاب» است.
۳. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»: واژه «الرَّجِيم» تابع و برای ذمّ متبوع (الشَّيْطَان) به کار رفته است.
۴. «أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمَسْكِينُ»: واژه‌های «الضَّعِيف» و «الْمَسْكِين» هر دو تابع هستند و برای ابراز ترحمّ به کار رفته‌اند.
۵. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾: ۶۷۰ تابع‌های «رَبِّ الرَّحْمَنِ، الرَّحِيمِ و مَالِكِ» همگی برای بازگویی حقیقت «الله» تبارک و تعالی به کار رفته‌اند.
۶. ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾: ۶۷۱ واژه «شَدِيد» (تابع) برای انحصار متبوع به کار رفته است.

تفاوت عطف بیان و صفت در کاربرد است؛ زیرا کاربرد عطف بیان اغلب با الفاظ جامد و کاربرد صفت اغلب با الفاظ مشتق است.

هرگاه تابعی پس از ضمیر بیاید، عطف بیان است؛ زیرا ضمیر، موصوف و صفت واقع نمی‌شود؛ مانند: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾^{۶۷۲} در این آیه مبارک چند نکته وجود دارد:

الف) واژه «الَّذِي» موصول است. برخی از اعراب‌دانان آن را صفت و برخی دیگر آن را عطف بیان دانسته‌اند.

- ب) واژه «الْمَلِكُ» تنها عطف بیان است؛ زیرا ضمیر، موصوف واقع نمی‌شود.
- ج) واژه «الْمَلِكُ» موصوف و اسم‌های پس از آن، همگی صفت برای «الْمَلِكُ» هستند.

چکیده

- ✓ صفت وصفی از اوصاف متبوع است که با بیان آن معنای متبوع کامل می‌شود.
- ✓ صفت به مفرد، جمله و شبه‌جمله تقسیم می‌شود.
- ✓ صفت مفرد معمولاً به شکل اسم مشتق است، ولی گاه اسم‌های جامد همچون اسم موصول، اسم اشاره، اسم منسوب و واژه «ذات» به معنای «صاحب» نیز در جایگاه صفت مفرد به کار می‌روند.
- ✓ صفت جمله (اسمیه - فعلیه) اغلب پس از واژه نکره به کار می‌رود و گاه پس از اسم معرفه به الف و لام جنس نیز می‌آید.
- ✓ واژه «غَیْر» دو کاربرد دارد؛ کاربرد اصلی آن برای وصف و کاربرد فرعی آن برای استثناء است.
- ✓ عطف بیان لفظی است که با آن، حقیقت مقصود از متبوع بازگو می‌شود.
- ✓ چنان که نحویان گفته‌اند، عطف بیان، تابعی همچون صفت است و در موارد بسیاری می‌توان این دو را یکی دانست.

۶۶۹. یونس / ۱.

۶۷۰. حمد / ۴ - ۲.

۶۷۱. آل عمران / ۴.

۶۷۲. حشر / ۲۳.

- ✓ تفاوت عطف بیان و صفت در کاربرد آن است؛ زیرا کاربرد عطف بیان اغلب با الفاظ جامد و کاربرد صفت اغلب با الفاظ مشتق است.
- ✓ در مواردی تابع، تنها عطف بیان است؛ از جمله: ۱. اسم الف و لام دار پس از اسم اشاره و «أیُّ»؛ ۲. تابعی که پس از ضمیر می‌آید؛ زیرا ضمیر، موصوف و صفت واقع نمی‌شود.
- ✓ اهداف و نکته‌های بلاغی در صفت و عطف بیان یکسان است. این اهداف عبارت‌اند از: ایضاح، مدح، ذم، ترحم، تأکید، کشف از حقیقت شیء و تخصیص در اسم‌های نکره.

جلسه هجدهم

توابع (۲) بدل

اهداف درس.....	۱۹۶
درآمد.....	۱۹۶
بدل.....	۱۹۶
انواع بدل.....	۱۹۶
نکته.....	۱۹۷
تطبیق بر آیات و روایات.....	۱۹۷
نکته‌های بلاغی.....	۱۹۹
نکته مهم.....	۱۹۹
چکیده.....	۲۰۰

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ بدل، انواع و احکام آن؛
- ✓ نکته‌های بلاغی بدل و کاربرد آن در آیات و روایات.

درآمد

در جلسه پیشین با صفت و انواع آن (مفرد، جمله و شبه جمله) و همچنین عطف بیان و کاربردهای این دو در آیات و روایات آشنا شدیم. در این جلسه، در باره یکی دیگر از انواع توابع، یعنی بدل و انواع آن (کلّ از کلّ، جزء از کلّ، اشتغال و مابین) گفتگو می‌کنیم و کاربرد آن را در آیات و روایات بررسی خواهیم کرد.

بدل

«بدل»، تابعی است که با متبوع ملازمت دارد و غرض اصلی گوینده را بازگو می‌کند؛ مانند:
- قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأُدْيَانِ»: «عِلْمَانِ» مبدل منه و «عِلْمُ الْأَبْدَانِ» بدل از آن است.

انواع بدل

بدل بر چهار گونه است:

۱. بدل کلّ از کلّ

مانند: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^{۶۷۳} «الكتاب» بدل کلّ از کلّ از اسم اشاره «ذلك» است.

۲. بدل جزء از کلّ

مانند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنِّي لَأَرْجُو النَّجَاةَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّقًا مِنْهُمْ إِلَّا لِأَحَدِ الثَّلَاثَةِ: صَاحِبِ سُلْطَانِ جَائِرٍ، وَصَاحِبِ هَوًى، وَالْفَاسِقِ الْمُعْلِنِ»^{۶۷۴} «صاحب» بدل جزء از کلّ، یعنی از «أحد الثلاثة» است و از محلّ آن تبعیت کرده است.

۳. بدل اشتغال

مانند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾^{۶۷۵} «قتال فيه» بدل اشتغال از «الشهر الحرام» است.

۶۷۳. بقره / ۲.

۶۷۴. الخصال، ص ۱۱۹.

۶۷۵. بقره / ۲۱۷.

۴. بدل مبین (بداء)^{۶۷۶}

مانند: ﴿نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ﴾^{۶۷۷} «كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» بدل مبین (بداء) است.

نکته

- گاه جمله و شبه جمله - خواه مؤول باشد یا نباشد - نقش بدل را می پذیرد؛ مانند:
 - ﴿وَلَا يُؤَيِّهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾^{۶۷۸} «لَا يُؤَيِّهِ» مبدل منه و «لِكُلِّ وَاحِدٍ» بدل از نوع شبه جمله است.
 - ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾^{۶۷۹} «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» جمله مؤول و بدل از «كَلِمَةٍ سَوَاءٍ» است.
 - ﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ﴾^{۶۸۰} «أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ» مبدل منه و «أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ» بدل از نوع جمله غیر مؤول است.
- هر واژه ای که بدل است، می توان آن را عطف بیان نیز دانست، مگر اسمی که الف و لام دارد و پس از «أَيُّ» می آید؛ مانند:
 - ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾^{۶۸۱} واژه «رَبُّكُمْ» را می توان بدل کل، یا عطف بیان از لفظ جلاله دانست.
 - ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^{۶۸۲} واژه «الْإِنْسَانُ» تنها عطف بیان است.^{۶۸۳}

تطبیق بر آیات و روایات

- ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً﴾^{۶۸۴}

ذلك: «ذا»: اسم اشاره، مبنی بر سکون، در جایگاه رفع، مبتدا؛ «ل»: حرف بعد، غیر عامل، مبنی بر فتح؛
 ك: حرف خطاب، مبنی بر فتح، غیر عامل
 الْيَوْمُ: اسم مرفوع به ضمه ظاهر، بدل از اسم اشاره
 الْحَقُّ: اسم مرفوع به ضمه ظاهر، خبر برای اسم اشاره «ذَلِكَ»
 ف: حرف عاطفه به معنای نتیجه، مبنی بر فتح

۶۷۶. بدل مبین بر سه گونه است: ۱. بداء؛ ۲. نسیان؛ ۳. غلط. از این سه نوع، در کلام فصیح، تنها نوع بداء کاربرد دارد؛ مانند: «حَبِيبِي نَجْمٌ، قَمَرٌ، شَمْسٌ».

۶۷۷. علق / ۱۶.

۶۷۸. نساء / ۱۱.

۶۷۹. آل عمران / ۶۴.

۶۸۰. شعراء / ۱۳۲ و ۱۳۳.

۶۸۱. یونس / ۳.

۶۸۲. انفطار / ۶.

۶۸۳. بدل در حکم تکرار عامل است؛ از همین رو واژه «الْإِنْسَانُ» را نمی توان بدل دانست.

۶۸۴. نبأ / ۳۹. در آیه مبارک ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾ دو ترکیب دیگر نیز وجود دارد: ۱. «ذَلِكَ»: مبتدا؛ «الْيَوْمُ»: خبر؛ «الْحَقُّ»: صفت. ۲. «ذَلِكَ»: مبتدا؛ «الْيَوْمُ»: بدل از «ذَلِكَ»؛ «الْحَقُّ»: صفت؛ جمله «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ...»: خبر برای «ذَلِكَ».

مَنْ: اسم شرط عامل، در جایگاه نصب، مفعولُ به برای «شاء»
شاء: فعل مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر «هو». جمله «شاء»: جمله شرط، در جایگاه جزم
اتَّخَذَ: فعل مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر فاعلی مستتر «هو». جمله «اتَّخَذَ»: در جایگاه جزم، جمله جواب
شرط

إِلَى رَبِّ: جارٌّ و مجرور، متعلِّق به «اتَّخَذَ»
ه: ضمیر پیوسته مجروری، در جایگاه جرّ، مضافُ الیه
مَأْبَأُ: منصوب به فتحه و مفعولُ به فعل «اتَّخَذَ» است.

۲. الإمامُ الباقِرُ (عليه السلام): «إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ إِحْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ
لِنَفْسِهِ»^{۶۸۶}

إِنَّ: حرف شبیه به فعل، مبنی بر فتح و عامل
الله: لفظ جلاله، منصوب به فتحه، اسم «إِنَّ»
كَرِهَ: فعل مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو». جمله «كَرِهَ»: در جایگاه رفع، خبر «إِنَّ»
إِحْحَاحَ: منصوب به فتحه، مفعولُ به فعل «كَرِهَ»
النَّاسِ: مضافُ الیه، لفظاً مجرور. «إِحْحَاحَ النَّاسِ» مبدلُ منه است.
بَعْضٍ: بدل جزء از کل، مجرور به کسره ظاهر به تبعیت
هم: مضافُ الیه، در جایگاه جرّ
عَلَى بَعْضٍ: جارٌّ و مجرور، در جایگاه نصب، حال
فِي الْمَسْأَلَةِ: جارٌّ و مجرور، متعلِّق به «كَرِهَ»
وَ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل
أَحَبَّ: فعل مفرد مذکر ماضی از باب افعال؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «هو»
ذَلِكَ: اسم اشاره، در جایگاه نصب، مفعولُ به فعل «أَحَبَّ»
لِنَفْسٍ: جارٌّ و مجرور، متعلِّق به فعل «أَحَبَّ»
ه: مضافُ الیه و در جایگاه جرّ است.

۳. الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «يُهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرَطٍ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٌ»^{۶۸۷}
يُهْلِكُ: فعل مضارع مجهول، مفرد مذکر غایب
فِي: جارٌّ و مجرور، متعلِّق به «يُهْلِكُ»
رَجُلَانِ: نایب فاعل فعل مجهول
مُحِبُّ: بدل جزء از «رَجُلَانِ»
مُفْرَطٌ: صفت برای «مُحِبُّ»

۶۸۵. ترکیب دیگری نیز در این آیه شریف وجود دارد: «مَنْ»: در جایگاه رفع، مبتدا؛ «شاء»: فعل؛ فاعل آن: «هو» مستتر؛ فعل
شرط (شاء) و جواب آن (اتَّخَذَ): در جایگاه رفع، خبر «مَنْ» شرطیه.

۶۸۶. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۷۳.

۶۸۷. نهج البلاغه، حکمت ۴۶۹.

و: حرف عاطفه، غیر عامل
 باهت: بدل جزء از «رَجُلَانِ»
 مُفْتَرٌ: صفت برای «باهت» است.

۴. ﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ﴾^{۶۸۸}
 اتَّقُوا: فعل امر از باب افتعال؛ فاعل آن: ضمیر بارز «و»
 الَّذِي: اسم موصول، مفرد مذکر، در جایگاه نصب، مفعول به
 أَمَدَّ: فعل مفرد مذکر ماضی از باب إفعال؛ فاعل آن: ضمیر «هو»
 كُمْ: ضمیر پیوسته منصوبی، مفعول به «أَمَدَّ»، در جایگاه نصب
 بِمَا تَعْلَمُونَ: «ب» حرف جرّ، عامل؛ «ما»: حرف مصدری؛ «تَعْلَمُونَ»: فعل و فاعل و در جایگاه جرّ است؛
 زیرا «ما» مصدری آن را به تأویل «بِعَلْمِكُمْ» یا «بِالْعِلْمِ» می‌برد.
 أَمَدَّ: فعل مفرد مذکر ماضی از باب إفعال؛ فاعل آن: ضمیر «هو»
 كُمْ: ضمیر پیوسته منصوبی، مفعول به «أَمَدَّ»، در جایگاه نصب
 بِأَنْعَامٍ: جارّ و مجرور، متعلّق به «أَمَدَّ»
 و: حرف عطف، غیر عامل
 بَنِينَ: معطوف به واژه «أَنْعَامٍ»
 جمله «أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ»: بدل از جمله «أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ» است.

نکته‌های بلاغی

نکته بلاغی در کاربرد اصلی بدل ایضاح مبدل منه است؛ مانند: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
 لِلْمُتَّقِينَ﴾^{۶۸۹}
 که در این آیه، واژه «الكتاب» سبب ایضاح اسم اشاره «ذلك» است.
 برای دریافت بهتر مطلب به این نمونه هم دقت کنید:
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾^{۶۹۰}
 در این آیه مبارک، جمله «تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»، بدل از واژه
 «تِجَارَةٍ» است. این جمله برای توضیح دادن و روشن کردن ابهام ماقبل، یعنی «تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ
 أَلِيمٍ» است.

نکته مهم

کاربرد توابع یکی از شیوه‌های بلاغی اطناب^{۶۹۱} است.

۶۸۸. شعراء/ ۱۳۲ و ۱۳۳.

۶۸۹. بقره/ ۲.

۶۹۰. صف/ ۱۰ و ۱۱.

۶۹۱. زیادةُ اللَّفْظِ عَلَى الْمَعْنَى لِفَائِدَةٍ؛ جواهر البلاغة، بحث اطناب، ص ۱۸۲.

اطناب انواع بی شماری دارد که از آن جمله می‌توان به ایضاح پس از ابهام و توشیح^{۶۹۲} اشاره کرد. توشیح، نمایش سخن به دو گونه است؛ مانند: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ». از ویژگی‌های توشیح، احاطه و تسلط بر انواع شیء است؛ زیرا هرگاه سخنی به دو شکل بازگو شود و گونه‌های مختلف مقصود و مطلوب در کلام بیاید، این کار موجب تسلط و آگاهی کامل می‌شود.

چکیده

- ✓ «بدل» تابعی است که با متبوع ملازمت دارد و غرض اصلی گوینده را بازگو می‌کند.
- ✓ بدل بر چهار گونه است: ۱. کلّ از کلّ؛ ۲. جزء از کلّ؛ ۳. اشتغال؛ ۴. مابین.
- ✓ گاه جمله و شبه‌جمله - خواه مؤول باشد یا نباشد - نقش بدل را می‌پذیرد.
- ✓ هر واژه‌ای که بدل است، می‌توان آن را عطف بیان نیز دانست، مگر اسمی که الف و لام دارد و پس از «أی» می‌آید.
- ✓ نکته بلاغی در کاربرد اصلی بدل، ایضاح مبدل منه است.
- ✓ کاربرد توابع یکی از شیوه‌های بلاغی اطناب است.
- ✓ از جمله انواع اطناب که در بدل کاربرد دارد، ایضاح پس از ابهام و توشیح (نمایش سخن به دو گونه) است.

۶۹۲. وَهُوَ أَنْ يُوتَى فِي آخِرِ الْكَلَامِ بِمَتْنِي مَفْسَرٍ بِمُفْرَدَيْنِ لِيَرَى الْمَعْنَى فِي صَوْرَتَيْنِ، يَخْرُجُ فِيهِمَا مِنَ الْخَفَاءِ الْمُسْتَوْحِشِ إِلَى الظُّهُورِ الْمَأْنُوسِ. همان، ص ۱۸۴.

جلسه نوزدهم

توابع (۳) تأکید

- ۲۰۲.....اهداف درس
- ۲۰۲.....درآمد
- ۲۰۲.....تأکید
- ۲۰۲.....انواع تأکید
- ۲۰۳.....نکته
- ۲۰۳.....تطبیق
- ۲۰۵.....نکته‌های بلاغی
- ۲۰۶.....نکته دیگر
- ۲۰۷.....تبصره
- ۲۰۷.....چکیده

(ب) جمله: جمله تأکیدی بر دو گونه است:

۱. تکرار جمله با حرف عطف؛ مانند: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾: ۷۰۰ جمله دوم (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) تأکید جمله نخست است و کاربرد آن بدون حرف عطف است.
۲. تکرار جمله بدون حرف عطف؛ مانند: ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ * ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾: ۷۰۱ جمله دوم (ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ) تأکید جمله نخست است و کاربرد آن با حرف عطف «ثُمَّ» است.

نکته

۱. الفاظ تأکید معنوی دو کاربرد دارد:

- الف) تابع (اعراب تبعی)؛ مانند: ﴿فَاسْأَلُكُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾: ۷۰۳ «اثنان» و «اثنین» از الفاظ تأکید معنوی است. «اثنین» در این آیه، تابع (تأکید معنوی) برای واژه «زَوْجَيْنِ» است.
- ب) غیرتابع (اعراب اصلی)؛ مانند: ﴿كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُنَّ أَكْلَهُنَّ وَلَمْ تَظَلِمْ مِنْهُ شَيْئًا﴾: ۷۰۴ «کلا» و «کلتا» از الفاظ تأکید معنوی است. اما در این آیه مبارکه «کلتا» مبتدا است و تابع نیست.
۲. هرگاه مضاف‌الیه «کلا» و «کلتا» ضمیر باشد، این دو واژه نقش تابع دارند و هرگاه مضاف‌الیه آن‌ها اسم ظاهر باشد، نقش اصلی دارند؛ یعنی تابع نیستند.
۳. هرگاه متبوع «نفس، عین و کل» مفرد، تثنیه و جمع باشد، ضمیری که مضاف‌الیه آن‌ها است، با متبوع مطابقت و تناسب دارد؛ مانند: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾: ۷۰۵ که در آن، «کُلُّهَا» تأکید برای «الْأَسْمَاءَ» است و ضمیر مضاف‌الیه (ها) با متبوع (الْأَسْمَاءَ) تناسب دارد.

تطبیق

۱. الإمامُ عَلِيُّ (عليه السلام): «الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ، وَالْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ، ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ»^{۷۰۶}
- الْعَمَلُ: ۷۰۷ مفعول به فعل محذوف «حَفِظْتُ» یا «الزَّمُّ»، از باب اغراء
- الْعَمَلُ: تأکید لفظی از نوع مفرد؛ زیرا تکرار لفظ پیشین است.

۷۰۰. انشراح / ۵ و ۶.

۷۰۱. قیامت / ۳۴ و ۳۵. هرگاه تأکید با حرف عاطفه بیاید، حرف عاطفه، که در این جا «ثُمَّ» است، از دیدگاه نحوین بصره، زائد است که توضیح و بررسی آن را به نکته‌های بلاغی وا می‌گذاریم.

۷۰۲. واژه «کل» در این آیه مبارکه مجرور به حرف جرّ «مِنْ» است و کاربرد تبعی ندارد؛ یعنی تابع نیست.

۷۰۳. مؤمنون / ۲۷.

۷۰۴. کهف / ۳۳.

۷۰۵. بقره / ۳۱.

۷۰۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۷۰۷. واژه «الْعَمَلُ» از الفاظ تنزیلی است. به عبارت بهتر در این جا، کلمه از جمله نیابت کرده است و عامل، محذوف نیست. گفتنی است جمله در کلام عرب به اسمیه و فعلیه تقسیم می‌شود. از همین رو عامل را در کلماتی همچون «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «مَعَادُ اللَّهِ»، «یا عبادِی» و یا «الْعَمَلُ» در این حدیث شریف، محذوف به شمار می‌آورند تا جمله از نوع فعلیه باشد. توضیح پیش‌تر را در نکته بلاغی بیان خواهیم کرد.

ثُمَّ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل
النَّهَائِيَّةُ: عطف بر «الْعَمَلُ» نخست
النَّهَائِيَّةُ: تأکید لفظی از نوع مفرد؛ زیرا تکرار لفظ پیشین است.
وَ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح، غیر عامل
الاسْتِقَامَةُ: عطف بر «الْعَمَلُ» نخست
الاسْتِقَامَةُ: تأکید لفظی از نوع مفرد است.
ترکیب ادامه حدیث شریف نیز به همین ترتیب است.

۲. الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عَمِلَ بِهِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصاً، وَالْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يَخْتِمُ لَهُ»^{۷۰۸}

الدُّنْيَا: اسم مقصور، مؤنث، تقدیراً مرفوع به ضمه، مبتدا و متبوع
كُلُّ: از الفاظ تأکید معنوی و مضاف
ها: مضاف‌الیه و مجرور. ضمیر مجروری با متبوع آن (الدُّنْيَا) تناسب دارد.
جَهْلٌ: مرفوع به ضمه، خبر برای «الدُّنْيَا»
إِلَّا: حرف استثناء، مبنی بر فتح، غیر عامل^{۷۰۹} و نوع استثناء، منقطع است.
مَوَاضِعَ: منصوب به فتحه، مستثنی^{۷۱۰}
الْعِلْمُ: مضاف‌الیه، مجرور به کسره ظاهر
وَ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح
الْعِلْمُ: مرفوع به ضمه، متبوع و مبتدا
كُلُّهُ: واژه «كُلُّ» مضاف به ضمیر مفرد مذکر «ه» و تأکید معنوی برای «الْعِلْمُ» است.
حُجَّةٌ: مرفوع به ضمه ظاهر، خبر برای «الْعِلْمُ»
إِلَّا: حرف استثناء، مبنی بر سکون
ما: اسم موصول عام، در جایگاه نصب، مستثنی
عَمِلَ: فعل ماضی مجهول، مفرد مذکر
بِهِ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، نایب فاعل
وَ: حرف عاطفه، مبنی بر فتح
الْعَمَلُ: مرفوع به ضمه ظاهر، مبتدا
كُلُّهُ: واژه «كُلُّ» تأکید معنوی و مضاف به ضمیر متصل مجروری است. ضمیر در «كُلُّهُ» با متبوع آن،
تناسب تام دارد.

رِيَاءٌ: مرفوع به ضمه، خبر برای «الْعَمَلُ»
إِلَّا: حرف استثناء، مبنی بر سکون

۷۰۸. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۲.

۷۰۹. «إِلَّا»، بنا بر گفته نحویان بصره، حرف غیر عامل، ولی بنا بر دیدگاه عبد القاهر جرجانی حرف عامل است.

۷۱۰. نحویان بصره فعل ماقبل «إِلَّا» را عامل نصب مستثنی می‌دانند، در حالی که از دیدگاه محققان دانشور نحوی، تمامیت کلام، سبب نصب آن است.

ما: اسم موصول عام، مستثنی
 کان: از افعال ناقصه؛ اسم آن: ضمیر پنهان «هو»
 مُخْلِصاً: خبر «کان»، منصوب به فتحه ظاهر
 و: حرف عاطفه، مبنی بر فتح
 الإِخْلَاصُ: مرفوع به ضمه ظاهر، مبتدا
 عَلَي خَطَرٍ: جار و مجرور، در جایگاه رفع، خبر برای «الإِخْلَاصُ»
 حَتَّى: حرف ناصبه؛^{۷۱} از آنجا که در جمله‌های پیشین، «إِلَّا» وجود دارد، به تناسب آن، «حَتَّى» در این جمله به معنای «إِلَّا» است.

يَنْظُرُ: فعل مضارع، مفرد مذکر و منصوب به «حَتَّى» است.
 الْعَبْدُ: مرفوع به ضمه ظاهر، فاعل «يَنْظُرُ»،
 بِمَا: جار و مجرور؛ «ما»: اسم موصول عام است و دلیل اسم بودن «ما»، بازگشت ضمیر از جمله صلّه (يَخْتِمُ لَهُ) است.

يَخْتِمُ: فعل مضارع، مفرد مذکر؛ فاعل آن: ضمیر پنهان «هو»،
 لَهُ: جار و مجرور، متعلق به فعل «يَخْتِمُ»،
 هیچ یک از جمله‌های معطوف (والعلم كله حجة إلا ... والعمل كله رياء إلا ... والإخلاص على خطر حتى ... محلی از اعراب ندارند؛ زیرا معطوف به جمله ابتدائیه هستند.

۳. ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^{۷۲}

ف: حرف عاطفه، مبنی بر فتح
 إِنَّ: از حروف شبیهه به فعل، مبنی بر فتح، عامل
 مَعَ: مفعول فیه، منصوب به فتحه ظاهر
 الْعُسْرِ: مضاف الیه و مجرور. «مَعَ الْعُسْرِ» در جایگاه رفع و خبر مقدم برای «إِنَّ» است.
 يُسْرًا: منصوب به فتحه ظاهر و اسم مؤخر «إِنَّ» است.
 إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: ترکیب این جمله، همانند ترکیب جمله نخست است؛ با این تفاوت که جمله دوم بدون حرف عاطفه و تأکید لفظی برای جمله نخست (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) است.

نکته‌های بلاغی

فایده تأکید نحوی، قصد کردن «ظاهر متبوع» است.
 کاربرد تأکید در موارد زیر است:
 ۱. جلوگیری از احتمال مجاز؛ ۲. عدم نسیان و فراموشی؛ ۳. نبودن حذف در سخن؛ ۴. در نظر گرفتن تمامی افراد متبوع.
 برای توضیح بیش‌تر به نمونه‌ها توجه کنید:

۷۱. نحویان بصره «حَتَّى» را چاره می‌دانند و عامل نصب فعل مضارع را «أَنَّ» مقدر به شمار می‌آورند.

۷۲. انشراح / ۵ و ۶.

- ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾: ^{۷۱۳} ضمیر «أنت»، تأکید برای ضمیر مستتر در فعل «اسْكُنْ» است. کاربرد این ضمیر، احتمال مجاز یا عام بودن ^{۷۱۴} ضمیر را برطرف می‌سازد.

- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾: ^{۷۱۵} کاربرد دو تأکید «كُلَّهُمْ» و «أَجْمَعُونَ» از پی هم، برای شمول و فراگیری است؛ یعنی همه فرشتگان به آدم (علیه السلام) سجده کردند.

نکته دیگر

همان‌گونه که در جلسات پیشین گفته شد، کاربرد تمامی توابع، یکی از اسلوب‌ها و روش‌های بلاغی است.

بحث توابع از موارد اطناب سخن است؛ زیرا مقصود و مراد گوینده با الفاظ بیش‌تری که دارای فایده است، بازگو می‌شود. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. تأکید و تثبیت معن در جان شنونده؛ ^{۷۱۶} مانند: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ ^{۷۱۷}
 ۲. ارشاد و راهنمایی به راه و روش برتر و بهتر؛ مانند: ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ * ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾ ^{۷۱۸}
- همان‌گونه که در آیات شریف ملاحظه می‌شود، آیه نخست *إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* بدون حرف عاطفه و آیه دوم *(ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ)* با حرف عاطفه به کار رفته است.

گفتنی است واژه «تأکید»، لفظ مشترک است؛ زیرا این واژه، یکی از توابع و نقش نحوی است و در علوم بلاغی، «تأکید»، غرض ثانوی در واژه‌ها و اسناد سخن است. برای نمونه در علوم بلاغی می‌گویند: تکرار اسناد سبب تأکید و تقویت اسناد می‌شود و همین‌گونه واژه «إِنَّ» از حروف شبیه به فعل و ضمیر فصل موجب تأکید نسبت سخن می‌شود.

از این رو برخی از نحویان، واژه تأکید را با تأکید نحوی یکسان دانسته‌اند و از همین رو، حرف عاطفه را در آیه مبارک ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ * ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾ زائد برشمرده‌اند؛ و حال آن‌که تکرار الفاظ جمله دوم، موجب تأکید نسبت و اسناد است و جمله دوم، معطوف بر جمله نخست است.

بدین ترتیب، این تأکید، از اغراض بلاغی سخن است، نه تأکید نحوی. به همین دلیل در کتاب‌های بلاغی، انواع تأکید بدین گونه آمده است: ۱. تأکید نحوی؛ ۲. تأکید بلاغی (تکرار اسناد، تکرار الفاظ جمله، کاربرد «إِنَّ» و ضمیر فصل و ...).

۷۱۳. اعراف / ۱۹.

۷۱۴. گاه در کاربرد بلاغی، از ضمیر، استفاده عام می‌شود؛ مانند: «تو چراغی نهاده در ره باد خانه‌ای در ممر سیلابی» و مانند این شعر ابوالاسود (رحمه الله): «لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقِي وَتَأْتِي مِثْلَهُ عَارُ عَلِيَّكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمًا». در این بیت، ضمیر پنهان «أنت» در فعل «لَا تَنْهَ» و ضمیر «ت» در فعل «فَعَلْتَ» عام است و همگان را در بر می‌گیرد؛ یعنی هر عالم بی‌عملی را مخاطب قرار می‌دهد.

۷۱۵. حجر / ۳۰.

۷۱۶. منها: التَّكْرِيرُ وَهُوَ ذِكْرُ الشَّيْءِ مَرَّتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ لِأَغْرَاضٍ: الْأَوَّلُ: التَّأْكِيدُ جواهر البلاغة، بحث اطناب، ص ۱۹۸.

۷۱۷. انشراح / ۵ و ۶.

۷۱۸. قیامت / ۳۴ و ۳۵.

جلسه بیستم

توابع (۴) عطف به حروف

اهداف درس.....	۲۱۰
درآمد.....	۲۱۰
عطف به حروف.....	۲۱۰
تعداد حروف عطف.....	۲۱۰
معانی حروف عطف.....	۲۱۰
توضیح معانی و برخی از کاربردهای حروف عطف.....	۲۱۱
۱. حرف عطف «و».....	۲۱۱
۲. حرف عطف «ف».....	۲۱۱
۳. حروف عطف «أو» و «إمّا».....	۲۱۲
۴. حرف عطف «أم».....	۲۱۳
۵. حروف عطف «لا»، «بَلْ» و «لَكِنْ».....	۲۱۳
تطبیق.....	۲۱۳
نکته‌های بلاغی.....	۲۱۶
نکته‌های بلاغی «واو» عطف.....	۲۱۷
نکته.....	۲۱۷
نکته‌های بلاغی حروف عطف «ف»، «ثمَّ» و «حتّی».....	۲۱۸
نکته بلاغی حروف عطف «لا»، «بَلْ» و «لَكِنْ».....	۲۱۸
چکیده.....	۲۱۸

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع حروف عطف؛
- ✓ معانی و کاربردهای گوناگون حروف عطف؛
- ✓ نکته‌های بلاغی حروف عطف و کاربردهای آن‌ها در آیات و روایات.

درآمد

تا کنون با چهار نوع از توابع، یعنی صفت، عطف بیان، بدل و تأکید و احکام و مباحث مربوط به آن‌ها و نیز نکته‌های بلاغی و کاربرد آن‌ها در آیات و روایات آشنا شده‌ایم. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، یکی از انواع توابع، عطف است که خود بر دو نوع است: یکی عطف بیان که پیش‌تر با آن آشنا شدیم و دیگری عطف به حروف (عطف نسق) که در این جلسه با آن آشنا می‌شویم. همچنین در این جلسه با انواع و معانی حروف عطف، نکته‌های بلاغی و کاربردهای گوناگون آن‌ها در آیات و روایات آشنا خواهیم شد.

عطف به حروف

تابعی که پس از حروف عطف می‌آید، عطف به حروف (عطف نسق) نامیده می‌شود؛ مانند: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^{۷۱۹} که در آن، «الْفَتْحُ» با حرف عطف «و» به «نَصْرُ» عطف شده است. کلمه یا جزئی از سخن که پس از حروف عاطفه قرار می‌گیرد، معطوف به؛ و جزئی که پیش از حروف عاطفه قرار می‌گیرد، معطوف علیه نام دارد.

تعداد حروف عطف

حروف عطف عبارت‌اند از: «و»، «ف»، «ثم»، «حتی»، «أو»، «أم»، «إما»، «لا»، «بل» و «لکن».^{۷۲۰}

معانی حروف عطف

۱. مفهوم حرف عطف «و»، مطلق الجمع است. اشتراک در لفظ و حکم را مطلق الجمع گویند.^{۷۲۱}
۲. حرف عطف «ف»، به معنای ترتیب و تعقیب، بدون مهلت است.

۷۱۹. نصر / ۱.

۷۲۰. برخی از این حروف با انواع دیگر حروف، در لفظ، مشترک است، ولی حکم و نوع آن متفاوت است؛ مانند «و» که بر دو گونه است: ۱. عطف؛ ۲. استیناف؛ «حتی» که بر چهار گونه است: ۱. جاره، ۲. ابتدائی، ۳. عاطفه، ۴. ناصبه (نوع چهارم بنا بر گفته نحویان کوفه است)؛ «لا» که بر پنج گونه است: ۱. نفی جنس، ۲. شبیه به «لیس»، ۳. نافی، ۴. عاطفه، ۵. حرف جواب؛ «بل» که بر دو گونه است: ۱. عاطفه، ۲. ابتدائی؛ «لکن» که بر سه گونه است: ۱. عاطفه، ۲. ابتدائی، ۳. مخففه؛ و «ف» که بر چهار گونه است: ۱. عاطفه، ۲. استینافی، ۳. حرف جواب، ۴. شبه‌رابط.

۷۲۱. مطلق الجمع در نحو به معنای اشتراک در لفظ و معنا است. در علوم بلاغت، مطلق الجمع به معنای وصف جامع بین معطوف به و معطوف علیه است. این وصف جامع، خواه عقلی یا وهمی باشد، می‌تواند به صورت تناسب یا تضاد در معطوف و معطوف علیه بیاید. توضیح بیش‌تر را در نکته‌های بلاغی بازگو خواهیم کرد.

۳. حرف «ثُمَّ» به معنای ترتیب همراه با مهلت، در معطوف‌به است.
۴. حرف عطف «حتی» به معنای ترتیب ذهنی است از شیء صاحب شرافت به جزئی که اهمیت کمتری دارد، یا به عکس.
۵. حروف عطف «أَوْ»، «إِمَّا» و «أَمْ» به معنای أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ (یکی از دو چیز) است؛ یعنی یا «معطوف‌علیه» و یا «معطوف‌به» به صورت نامعین، مدّ نظر گوینده است.
۶. حرف عطف «لَا» برای نفی جمله پیشین به کار می‌رود.
۷. حرف عطف «بَلْ» برای انتقال حکم یا برگشتن از سخن پیشین به کار می‌رود.
۸. حرف عطف «لَكِنْ» برای استدراک به کار می‌رود.

توضیح معانی و برخی از کاربردهای حروف عطف

۱. حرف عطف «و»

این حرف چند کاربرد دارد:

- الف) «و» عاطفه گاه تنها برای عطف به کار می‌رود؛ مانند: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾^{۷۲۲}
- ب) گاه به معنای معیت و مصاحبت، همراه با عطف می‌آید؛ مانند: ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ﴾^{۷۲۳} که در این آیه، «و» به معنای عطف همراه با مصاحبت است.
- ج) گاه تنها به معنای مصاحبت و معیت می‌آید؛ مانند: الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «يا بني إياكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ»^{۷۲۴} که «و» در این روایت به معنای «مَعَ» است.
- د) گاه نیز به معنای حالیت به کار می‌رود؛ مانند: الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «يا ابنَ آدمَ، إذا رأيتَ ربَّكَ سُبْحَانَهُ يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ»^{۷۲۵}. در این حدیث شریف، «و» به معنای حالیت به کار رفته است.

۲. حرف عطف «ف»

این حرف نیز چند کاربرد دارد:

- الف) «ف» عاطفه گاه به معنای ترتیب به کار می‌رود که خود بر دو گونه است:
۱. ترتیب معنوی؛ مانند: ﴿فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ﴾^{۷۲۶} «ف» عاطفه در این جا تنها اشتراک معطوف با معطوف‌علیه در حکم را می‌رساند.
۲. ترتیب ذکر؛ مانند: ﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾^{۷۲۷} آنچه پس از «ف» عاطفه آمده، توضیح اجمال و ابهام ماقبل حرف عاطفه است.

۷۲۲. بقره / ۳.

۷۲۳. عنکبوت / ۱۵.

۷۲۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

۷۲۵. ذاریات / ۲۶ و ۲۷.

۷۲۶. نساء / ۱۵۳.

ب) «فاء» عاطفه گاه به معنای تعقیب می‌آید؛ مانند: ﴿الْمُ تَرَّ أَنْ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾^{۷۲۷}

ج) گاه «فاء» عاطفه به معنای سبب به کار می‌رود؛ مانند: ﴿وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي﴾^{۷۲۸} که رابطه مابعد و ماقبل «فاء» عاطفه، رابطه علیت و سببیت است.

نکته: شناخت «فاء» سببیه از دو روش امکان‌پذیر است:

۱. ماقبل آن، طلب (امر، نهی، استفهام، تمنی، عرض، دعا) است.

۲. فعل مضارع پس از «فاء» منصوب می‌شود.

د) گاه نیز «فاء» عاطفه به معنای فصیحه، نتیجه و تفریع می‌آید. راه شناسایی این معانی سه‌گانه از «فاء» سببیه آن است که در این سه معنا، جمله مابعد «فاء» با جمله ماقبل آن، پیوستگی تام دارد و این پیوستگی به نحو «توضیح، نتیجه یا نوع» است؛ مانند: ﴿فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عِناً﴾^{۷۲۹}. در این آیه مبارکه مابعد «فاء» (انفجرت) با ماقبل آن، پیوستگی دارد.

۳. حروف عطف «أو» و «إِذَا»

کاربرد اصلی در «أو» عاطفه، أحد الأمرین است.^{۷۳۰}

این معنای عام (أحد الأمرین) به مفاهیمی همچون «شک، ابهام، تخییر و اباحه» اطلاق می‌شود؛ مانند: - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «أَعْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ مُسْتَمِعًا أَوْ مُجِبًّا، لَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكَ»^{۷۳۱}: «أو» به معنی اباحه به کار رفته است.

- ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^{۷۳۲}: «أو» به معنای ابهام آمده است.

- ﴿قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾^{۷۳۳}: «أو» به معنای شک به کار رفته است.

راه شناسایی معنای عام در این نمونه‌ها، جایگزین کردن واژه «أحدهما، أحدها» به جای «أو» عاطفه است. برای نمونه، در حدیث شریف «أَعْدُ عَالِمًا...»، معنای عام چنین است: «أَعْدُ أَحَدَهَا لَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكَ»؛ یعنی، یکی از این چهار حالت را داشته باش.

نکته: تفاوت «أو» با «إِذَا»

اسناد (حکم) «إِذَا» عاطفه، ابتدائاً «شک، ابهام، تخییر، تفصیل و اباحه» است؛ مانند: ﴿إِذَا شَاكَرًا وَإِمًا كَفُورًا﴾^{۷۳۴}، ولی اسناد (حکم) در «أو» عاطفه، ابتدائاً «یقین» است؛ و پس از آن در اجزا و متعلقات حکم، «شک، ابهام، تخییر و اباحه» جاری می‌شود.

۷۲۷. حج/ ۶۳

۷۲۸. طه/ ۸۱

۷۲۹. بقره/ ۶۰

۷۳۰. التَّحْقِيقُ أَنَّ «أَوْ» مَوْضُوعَةٌ لِأَحَدِ الشَّيْئَيْنِ أَوْ الْأَشْيَاءِ؛ مَعْنَى الْأَدِيبِ، ابْنِ هِشَامٍ، بَحْثُ «أَوْ»، ص ۷۴، اَنْتِشَارَاتِ نِهَادُونْدِي.

۷۳۱. منیة المرید، ص ۱۰۶.

۷۳۲. سبأ/ ۲۴.

۷۳۳. كهف/ ۱۹.

۷۳۴. انسان/ ۳.

۴. حرف عطف «أَمْ»

«أَمْ» بر دو گونه است:

۱. متصله؛ مانند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^{۷۳۵} در این آیه، «أَمْ» متصله است؛ زیرا مابعد «أَمْ» (لَمْ تَسْتَغْفِرْ) با ما قبل آن (أَسْتَغْفَرْتَ) ارتباط دارد.
۲. منقطعه (منفصله)؛ مانند: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾^{۷۳۶} در این آیه، مابعد «أَمْ» (يَقُولُونَ) ارتباطی به ما قبل ندارد؛ لذا «أَمْ» منقطعه است.
نکته: جایگزین کردن «بَلْ» اضراب به جای «أَمْ» منقطعه، این دو نوع «أَمْ» را از یکدیگر جدا می‌کند.

۵. حروف عطف «لَا»، «بَلْ» و «لَكِنْ»

حروف عطف «لَا»، «بَلْ» و «لَكِنْ» در قرآن کریم به کار نرفته‌اند. گفتنی است «بَلْ» و «لَكِنْ» در صورتی عاطفه هستند که مابعد آن‌ها مفرد باشد و حال آن که موارد کاربرد «بَلْ» و «لَكِنْ» در قرآن به صورت ابتدائی است؛ زیرا پس از این دو، جمله به کار رفته است.

تطبیق

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^{۷۳۷}

یا: حرف ندا، مبنی بر سکون

أَيُّ: «أَيُّ» وُصِّلِيه، مبنی بر ضم؛ زیرا منادای نكرة مقصوده است، در جایگاه نصب، مفعول به^{۷۳۸}

ها: «ها»ی تنبیه، مبنی بر سکون

النَّبِيِّ: صفت مشبَّهه، مرفوع به ضمه ظاهر، صفت برای «أَيُّهَا»

إِنَّ: «إِنَّ» حرف شبیهه به فعل، مبنی بر فتح

نا: ضمیر پیوسته منصوبی، در جایگاه نصب، اسم «إِنَّ»

أَرْسَلْنَا: «أَرْسَلْ»: فعل ماضی، مفرد مذکر از باب إفعال؛ فاعل آن: ضمیر متصل مرفوعی «نا»

ك: ضمیر متصل منصوبی، مبنی بر فتح، در جایگاه نصب، مفعول به فعل «أَرْسَلْنَا»

شاهدًا: اسم فاعل، حال برای مفعول به (ك)، منصوب به فتحة ظاهر؛ فاعل آن: ضمیر متصل مرفوعی

«أَنْتَ»

و: حرف عاطفه و مبنی بر فتح است. «واو» به معنای مطلق الجمع و برای اشتراک معطوف به (مبشراً، نذيراً) با معطوف علیه (شاهدًا، مبشراً) در لفظ و حکم است؛ زیرا هر سه کلمه از نظر لفظ، منصوب و از نظر

۷۳۵. منافقون / ۶

۷۳۶. سجده / ۲ و ۳.

۷۳۷. احزاب / ۴۵.

۷۳۸. باب ندا، تحذیر و اغراء از نوع جمله‌های تنزیلیه است. تقدیر گرفتن فعل در این ابواب، تنها جنبه آموزشی دارد؛ زیرا در بحث‌های اولیه گفته شده که جمله بر دو گونه است: ۱. اسمیه، ۲. فعلیه. بر این اساس هر جمله‌ای را به تأویل اسمیه یا فعلیه می‌برند. برای نمونه در باب ندا می‌گویند: در عبارت «يَا أَيُّهَا...»، «يَا» از فعل «أَنَادِي» نیابت کرده است و «أَيُّهَا» در جایگاه نصب، مفعول به برای فعل محذوف است؛ و حال آن که تقدیر فعل در باب ندا و دیگر ابواب با معنای بلاغی و غرض کلام تناسب ندارد؛ زیرا جمله ندا، جمله انشایی است، در حالی که با تقدیر گرفتن فعل «أَدْعُو» یا «أَنَادِي» باید جمله را خبری دانست.

حکم، حال هستند؛ با این تفاوت که اعراب واژه «شاهداً» اصلی، و اعراب دو واژه «مبشراً» و «نذیراً» تبعی است.

۲. ﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾^{۷۳۹}

ف: حرف عاطفه به معنای ترتیب

قَدْ: حرف تحقیق

سَأَلُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «واو»

مُوسَىٰ: تقدیراً منصوب به فتحه، مفعول به اول «سَأَلُوا»

أَكْبَرَ: اسم تفضیل، منصوب به فتحه، مفعول به دوم «سَأَلُوا»

مِنْ ذَلِكَ: جار و مجرور، متعلق به اسم تفضیل «أَكْبَرَ»

ف: حرف عاطفه به معنای ترتیب

قَالُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر متصل «واو»

أَرِ: فعل امر، مفرد مذکر مخاطب از باب إفعال؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته و پنهان «أنت»

نا: ضمیر متصل منصوبی، مفعول به اول فعل «أَرِ»

اللَّهِ: اسم جلاله، منصوب به فتحه، مفعول به دوم فعل «أَرِ»

جَهْرَةً: مصدر منصوب، نایب از فعل محذوف و مفعول مطلق نیابی است.

۳. ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^{۷۴۰}

ف: حرف عاطفه به معنای نتیجه

أَخَذَتْ: فعل ماضی، مفرد مؤنث غایب

هُم: ضمیر پیوسته منصوبی، مفعول به مقدم، در جایگاه نصب

الصَّاعِقَةُ: فاعل فعل «أَخَذَتْ»، مرفوع به ضمه ظاهر

بِظُلْمِهِمْ: حرف جرّ به معنای سبب، مبنی بر کسر؛ «ظُلْمِهِمْ»: مجرور به حرف جرّ «بِ»؛ جارو مجرور:

متعلق به فعل «أَخَذَتْ»

هم: مضاف‌الیه، در جایگاه جرّ

ثُمَّ: حرف عاطفه به معنای ترتیب همراه با مهلت

اتَّخَذُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غایب؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «واو»

العِجْلَ: مفعول به فعل «اتَّخَذُوا»، منصوب به فتحه ظاهر

مِنْ بَعْدِ: جار و مجرور، متعلق به فعل «اتَّخَذُوا»

ما: حرف مصدری، مبنی بر سکون

جاءت: فعل ماضی، مفرد مؤنث غایب

هُم: ضمیر پیوسته منصوبی، مفعول به مقدم، در جایگاه نصب

۷۳۹. نساء/ ۱۵۳.

۷۴۰. نساء/ ۱۵۳.

الْبَيِّنَاتُ: فاعل «جاءت»، مرفوع به ضمه ظاهر
 ما جاءتهمُ البيِّناتُ: جمله مؤول به مصدر، در جایگاه جرّ و مضاف‌الیه واژه «بعد» است.
 ف: حرف عاطفه به معنای ترتیب

عَفَوْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته مرفوعی «نا»
 عَن ذَلِكَ: جارّ و مجرور، متعلّق به فعل «عَفَوْنَا»
 و: حرف عاطفه، مبنی بر فتح

آتَيْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «نا» است. جمله «آتَيْنَا»، معطوف به و جمله
 «عَفَوْنَا»، معطوف علیه است.

مُوسَى: مفعول به نخست فعل «آتَيْنَا»، تقدیراً منصوب به فتحه
 سُلْطَانًا: مفعول به دوم «آتَيْنَا»
 مُبِينًا: صفت برای «سُلْطَانًا» و منصوب به اعراب تبعی است.

۴. ﴿لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾^{۷۴۱}

لَبِثْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر پیوسته «نا»
 يَوْمًا: منصوب به فتحه، مفعول فيه و معطوف علیه است.
 أَوْ: حرف عاطفه به معنای «أحد الأمرين» است؛ یعنی می‌توان به جای «أَوْ»، «أَحَدَهُمَا» را قرار داد.
 بَعْضٍ: معطوف به واژه «يَوْمًا»، منصوب به اعراب تبعی
 يَوْمٍ: مضاف‌الیه و مجرور به کسره ظاهر است.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «فَأَيْنَهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا^{۷۴۲} أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^{۷۴۳}

إِنَّ: حرف شبیه به فعل، مبنی بر فتح
 هُم: ضمیر پیوسته منصوبی، اسم «إِنَّ»، در جایگاه نصب
 صِنْفَانِ: خبر «إِنَّ»، مرفوع به «الف»
 إِمَّا: حرف عاطفه، مبنی بر سکون است. «إِمَّا» می‌عاطفه در این حدیث برای تفصیل و توضیح است؛ یعنی
 اگر «إِمَّا» در این جایگاه به کار نرود، معنای تفصیل و توضیح از ابتدای جمله به مخاطب القا نمی‌شود.
 أَخُ: مرفوع به ضمه، بدل جزء از کلّ (صِنْفَانِ)
 لَكَ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، صفت برای «أَخُ»
 فِي الدِّينِ: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب، حال
 و: حرف عاطفه، مبنی بر فتح

۷۴۱. مؤمنون / ۱۱۳.

۷۴۲. نحویان در ترکیب چنین عبارتی، «إِمَّا» می‌نخست را زائد فرض می‌کنند؛ زیرا بین دو شیء متلازم قرار می‌گیرد. این تصور برای این پدید آمده است که گمان کردند تمامی حروف عاطفه برای اشتراک لفظی به کار می‌رود؛ و حال آن که سبب تکرار «إِمَّا» برای نکته مفهومی است.

۷۴۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

إِمًا: حرف عاطفه به معنای تفصیل^{۷۴۴}

نَظِيرٌ: اسم مرفوع به ضمه، معطوف به واژه «أَخ»، بدل جزء از كل (صِنْفَانِ)
لَكَ: جارّ و مجرور، در جایگاه رفع، صفت برای «نَظِيرٌ»
فِي الْخَلْقِ: جارّ و مجرور، در جایگاه نصب و حال است.

۶. ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبْرُنَا﴾^{۷۴۵}

سَوَاءٌ: اسم مشتق، مرفوع به ضمه، مبتدا^{۷۴۶}

عَلَيْنَا: جارّ و مجرور، متعلق به «سَوَاءٌ»

أ: همزه استفهام مجازی به معنای تسویه است؛ زیرا پیش از آن، واژه «سَوَاءٌ» آمده است. ویژگی همزه تسویه آن است که جمله مابعد همزه را به تأویل مصدر می‌برد.
جَزَعْنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر «نا»
أَمْ: حرف عاطفه متصله است؛ زیرا پس از همزه تسویه آمده است و دو جمله «جَزَعْنَا» و «صَبْرُنَا» از نظر معنا به هم مربوطاند.

صَبْرُنَا: فعل ماضی، متکلم مع الغیر؛ فاعل آن: ضمیر «نا». تأویل این آیه مبارک چنین است: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْجَزَعُ أَوْ الصَّبْرُ» یا «سَوَاءٌ عَلَيْنَا جَزَعُنَا أَوْ صَبْرُنَا». جمله «أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبْرُنَا»: مؤول به مصدر و خبر برای واژه «سَوَاءٌ» است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، «أَمْ» متصله به تأویل «أَوْ» می‌رود.

۷. ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾^{۷۴۷}

هَلْ: حرف استفهام، مبنی بر سکون. این حرف برای تصدیق به کار می‌رود.

يَسْتَوِي: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، از باب افتعال و به معنای مشارکت است.

الْأَعْمَى: مرفوع به ضمه تقدیری، فاعل فعل «يَسْتَوِي»

و: حرف عاطفه

الْبَصِيرُ: معطوف به واژه «الْأَعْمَى»، مرفوع به ضمه ظاهر

أَمْ: حرف عاطفه به معنای «بَلْ»؛ زیرا «أَمْ»، منقطعه است. دلیل دیگر برای منقطعه بودن «أَمْ»، کاربرد

آن با «هَلْ» استفهامیه است؛ زیرا «أَمْ» متصله با «هَلْ» استفهامیه به کار نمی‌رود.

ترکیب ادامه آیه تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ همانند «يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» است.

نکته‌های بلاغی

لازم به یادآوری است برخی از نکته‌های بلاغی کاربرد حروف عاطفه را در مباحث پیشین بیان کردیم.

اکنون نکته‌های بلاغی دیگری را بازگو می‌کنیم.

۷۴۴. در «إِمًا»ی عاطفه اختلافات بسیاری در میان نحویان وجود دارد؛ تا آن جا که برخی وجود «إِمًا»ی عاطفه را نفی می‌کنند. گفتنی است این پندار تنها به دلیل کاربرد لفظی پدید آمده است.

۷۴۵. ابراهیم / ۲۱.

۷۴۶. واژه «سَوَاءٌ» در این آیه مبارکه به سه گونه ترکیب شده است: ۱. مبتدا؛ ۲. خبر مقدم؛ ۳. مبتدای وصفی.

۷۴۷. رعد / ۱۶.

نکته‌های بلاغی «واو» عطف

۱. «واو» عاطفه برای تفصیل و توضیح مسندالیه، همراه با اختصار و ایجاز می‌آید؛^{۷۴۸} مانند: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾.^{۷۴۹} در این آیه مبارکه «واو» عاطفه برای تفصیل مسندالیه (الأعمى و البصير، الظلمات و النور) آمده است. این تفصیل همراه با اختصار در مسند است؛ زیرا این آیه کوتاه‌تر و موجزتر از «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَيَسْتَوِي الْبَصِيرُ...» است.

۲. «واو» عاطفه برای مطلق الجمع می‌آید. منظور از مطلق الجمع، وصف جامع و مشترک میان معطوف‌علیه و معطوف‌به است. این وصف مشترک میان معطوف‌علیه و معطوف‌به، می‌تواند به شکل توافق و تناسب میان آن دو باشد؛ و یا به شکل تضاد میان آن دو؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾.^{۷۵۰} در این آیه، میان سه واژه «شاهدًا، مبشراً و نذيراً» توافق و تناسب وجود دارد؛ زیرا پیامبر الهی، به مناسبت شهودی که دارد، از همه امور آگاه است؛ از این رو می‌تواند بشارت و انذار دهد. اما میان دو واژه «مبشراً» و «نذيراً» تضاد وجود دارد.

برای درک بهتر این معنا (مطلق الجمع) با بیانی دیگر آن را بازگو می‌کنیم:

برخی از عالمان علم ادب^{۷۵۱} با سه نمونه، معنای (مطلق الجمع) را «همراهی»، «پیشگامی» و «پیوستگی» در حکم قرار داده‌اند:

۱. ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ﴾^{۷۵۲} جناب نوح (علیه السلام) و یاران کشتی با هم در کشتی بودند؛ بنا بر این، معطوف‌به با معطوف‌علیه در حکم نجات، همراه است.

۲. ﴿كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ﴾^{۷۵۳} انبیا (علیهم السلام) در دریافت وحی، نسبت به حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله) از نظر ظاهری پیشگام بودند؛ بنا بر این، معطوف‌به «إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» در حکم وحی، پیشگام و سابق بر معطوف‌علیه (إِلَيْكَ) است.

۳. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ﴾^{۷۵۴} حکم ارسال نبی در این آیه، به ترتیب آمدن انبیا (علیهم السلام) است؛ بنا بر این، ابراهیم (معطوف‌به) در حکم ارسال الهی، ملحق و پیوسته به نوح (معطوف‌علیه) است.

نکته

در آیات پیشین، دلیل جمع نشدن معطوف‌علیه و معطوف‌به در یک کلمه چیست؟ به دیگر سخن، چرا در آیه مبارک ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ﴾ به جای معطوف‌علیه (ه) و معطوف‌به (أَصْحَابَ السَّفِينَةِ)، ضمیر جمع «هُمْ» ﴿فَأَنْجَيْنَاهُمْ﴾ نیامده است؟ یا در آیه مبارک ﴿كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ﴾، چرا به جای معطوف‌علیه (إِلَيْكَ) و معطوف‌به (إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ)، لفظ جمع (يُوحِي إِلَى الْأَنْبِيَاءِ) نیامده است؟

۷۴۸. لتفصیل المسند إليه باختصار، نحو: «جاء سعد وسعيد؛ فإنه أقصر من «جاء سعد وجاء سعيد»، ولا يعلم منه تفصیل المسند؛ لأن الواو لمطلق الجمع؛ جواهر البلاغ، ص ۱۳۳، بحث توابع.

۷۴۹. رعد / ۱۶.

۷۵۰. احزاب / ۴۵.

۷۵۱. ابن مالک در الفیه و سیوطی در شرح الفیه (البهجة المرضية) در بحث حروف عاطفه و عطف نسق:

فَاعْطَفَ بِوَاوٍ سَابِقًا أَوْ لَاحِقًا فِي الْحُكْمِ أَوْ مُصَاحِبًا مُوَافِقًا

۷۵۲. عنكبوت / ۱۵.

۷۵۳. شوری / ۳.

۷۵۴. حدید / ۲۶.

از دیدگاه مؤلف، دلیل این کاربرد در آیه نخست آن است که نجات یاران کشتی به خاطر مصاحبت نوح (علیه السلام) است؛ یعنی اگر نوح (علیه السلام) نبود، نجاتی هم در کار نبود.

در آیه دوم، دلیل تقدیم «إِلَيْكَ» برای شرافت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله) است؛ یعنی اساساً به خاطر حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) وحی در عالم جاری شده است.^{۷۵۵}

لازم به ذکر است، از مهم‌ترین باب‌های بلاغت، دو باب فصل و وصل است. وصل یعنی دو جمله با «واو» عاطفه به یکدیگر عطف شود. عطف جمله‌ها به یکدیگر مستلزم همسانی لفظی و مفهومی است. به عبارت روشن‌تر، وصف مشترک میان دو جمله، یا به توافق و تناسب است و یا به تضاد؛ مانند: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾^{۷۵۶}

نکته‌های بلاغی حروف عطف «ف»، «ثم» و «حتى»

نکته بلاغی در این سه حرف عاطفه، تفصیل مسند همراه با ایجاز و اختصار است؛^{۷۵۷} مانند: ﴿الْمُ تَرَّ أَنْ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾^{۷۵۸} در این آیه، «فاء» عاطفه به معنای تعقیب است و مابعد «فاء»، توضیح و تفصیل برای ماقبل آن است؛ یعنی سرسبزی زمین، نتیجه و عاقبت نزول باران است.

نکته بلاغی حروف عطف «لا»، «بل» و «لکن»

تنها نکته‌ای که در کتاب‌های علوم بلاغی در کاربرد حروف عطف «لا»، «بل» و «لکن» وجود دارد، حصر است. این سه حرف عاطفه برای انحصار محصور در محصوریه به کار می‌روند.^{۷۵۹} نکته‌های بلاغی دیگر حروف عطف در بحث «توضیح معانی و برخی از کاربردهای حروف عطف» به تفصیل بیان شد.

چکیده

- ✓ تابعی که پس از حروف عطف می‌آید، عطف به حروف (عطف نسق) نامیده می‌شود.
- ✓ حروف عطف عبارت‌اند از: «و»، «ف»، «ثم»، «حتى»، «أو»، «أم»، «إما»، «لا»، «بل» و «لکن».
- ✓ معنای اصلی «واو» عاطفه، مطلق الجمع (اشتراک در حکم و لفظ) است. این حرف کاربردهای گوناگونی همچون عطف، معیت و حالیت دارد. از نکته‌های بلاغی «واو» عاطفه این است که برای توضیح مسندالیه همراه با ایجاز می‌آید و بیانگر وجود وصفی جامع میان معطوف‌علیه و معطوف‌به است.
- ✓ حرف «فاء» عاطفه معانی گوناگونی همچون ترتیب (ذکری و معنوی)، تعقیب بدون مهلت، سببیت و نتیجه دارد. غرض بلاغی این حرف، تفصیل مسند همراه با ایجاز و اختصار است.

۷۵۵. «گر به صورت من ز آدم زاده‌ام پس به معنی جدِّ جدِّ افتاده‌ام» و «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ».

۷۵۶. انفطار / ۱۳ و ۱۴.

۷۵۷. ولتفصیل المسند مع الاختصار أيضاً، نحو: «جاء نصر فمَنْصُورٌ أو ثَمَّ مَنْصُورٌ» أو «قَدِمَ الْحَجِيجُ حَتَّى الْمَشَاةِ؛ لِأَنَّ هَذِهِ الْأَحْرَفَ الثَّلَاثَةَ مُشْتَرِكَةٌ فِي تَفْصِيلِ الْمُسْنَدِ...؛ جواهر البلاغة، ص ۱۳۴، بحث توابع، عطف به حروف.

۷۵۸. حج / ۶۳.

۷۵۹. مانند: «الْفَخْرُ بِالتَّقْوَى لَا بِالمَالِ». در این عبارت، «الفخر» محصور و «التقوى» محصوریه است.

- ✓ حروف عطف «أَوْ» و «إِمَّا» به معنای «أحد الأمرین» است؛ یعنی یا معطوف‌علیه و یا معطوف‌به به صورت نامعین مد نظر گوینده است. این معنای عام به مفاهیمی همچون «شک، ابهام، تخییر و اباحه» اطلاق می‌شود.
- ✓ «أَمْ» عاطفه نیز به معنای «أحد الأمرین» و بر دو گونه است:
۱. متصله: در این حالت، مابعدِ «أَمْ» با ماقبلِ آن ارتباط دارد و این حرف معمولاً پس از همزه تسویه می‌آید.
 ۲. منفصله: در این حالت، مابعدِ «أَمْ» ارتباطی به ماقبل ندارد و به جای این حرف می‌توان «بَلْ» اِضْرَاب را جایگزین کرد.
- ✓ حرف عطف «لَا» برای نفی جمله پیشین به کار می‌رود و از نظر بلاغی، بیانگر معنای حصر است.
- ✓ حرف عطف «بَلْ» برای انتقال حکم یا برگشت از سخن پیشین، و حرف عطف «لَكِنْ» برای استدراک به کار می‌رود. این دو حرف، به شرطی عاطفه هستند که مابعدِ آن‌ها مفرد باشد. از نظر بلاغی، این دو حرف، تنها معنای حصر را می‌رسانند.